

درد علوم و معارف اسلام
۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جلد چہارم

از قیمت

معادشناسی

تالیف

حضرت علامہ آیۃ اللہ حاج سید محمد حسین حسینی طہرانی

قدس اللہ نفسہ الزکیۃ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هو اعلم

دوره علوم و معارف اسلام
۳

جلد چهارم

از قسنت

معادشناسی

تألیف

حضرت علامه آیت الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

قدس الله نفسه الزكية

حسینی طهرانی، سید محمد حسین، ۱۳۴۵-۱۴۱۶ ق.
 معاد شناسی / تألیف سید محمد حسین حسینی طهرانی .. مشهد:
 علامه طباطبائی، ۱۴۱۷-۱۴۲۳ ق.
 ۱۰ ج. .. (دوره علوم و معارف اسلام؛ ۳)
 طبع اول: انتشارات حکمت، ۱۴۰۲-۱۴۰۷ ق.
 این مجموعه شامل مباحثی است درباره مرگ درج ۱ و ۲، عالم قبر و برزخ
 درج ۲ و ۳، قیامت درج ۴ و ۵ و ۲، نفخ صور درج ۴، معاد جسمانی و حشر در
 ج ۶، نامه عمل درج ۶ و ۷، شهادت درج ۷، صراط و میزان و حساب درج ۸،
 شفاعت درج ۹، أعراف و بهشت و جهنم و خلود درج ۱۰.
 کتابنامه بصورت زیر نویس.
 ۱. معاد. ۲. مرگ - جنبه های قرآنی. ۳. برزخ. ۴. رستاخیز.
 ۵. معاد جسمانی. الف. عنوان. ب. فروست: علوم و معارف اسلام.
 BP۲۲۲ ۲۹۷/۴۴

شابک معمولی ۸-۲۴-۶۵۳۳-۹۶۴ (جلد ۴) ISBN 964-6533-24-8 (VOL.4)
 شابک زرکوب ۵-۳۴-۶۵۳۳-۹۶۴ (جلد ۴) ISBN 964-6533-34-5 (VOL.4)
 شابک (با جلد معمولی) ۵-۰۳-۶۵۳۳-۹۶۴ (دوره ۱۰ جلدی)
 ISBN SET 964-6533-03-5 (10 VOL.SET)
 شابک (با جلد زرکوب) ۶-۰۸-۶۵۳۳-۹۶۴ (دوره ۱۰ جلدی)
 ISBN SET (Hardcover) 964-6533-08-6 (10 VOL.SET)

دوره علوم و معارف اسلام (۳)

معادشناسی جلد چهارم

تألیف: حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی رحمته الله علیه
 طبع ششم: شوال المکرم ۱۴۲۵ هجری قمری
 تعداد: ۳۰۰۰ نسخه

چاپ و صحافی: چاپخانه دانشگاه مشهد

ناشر: انتشارات علامه طباطبائی، مشهد مقدس، تلفن: ۸۵۴۳۶۸۴

این کتاب تحت اشراف «مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام»
 از تألیفات حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی
 بطبع رسیده و کلیه حقوق آن محفوظ و مخصوص این مؤسسه می باشد.

فہرست

فهرست مطالب و موضوعات

معاد شناسی

جلد چهارم

صفحه

عنوان

مجلس بیستم

علائم پیدایش قیامت

از صفحه ۳ تا صفحه ۵۰

شامل مطالب :

- | | |
|----|--|
| ۵ | علائم قیامت و حضور انسان در آن |
| | تحقق ظهور حضرت مهدی ارواحنا فداه و رجعت ، قبل از قیامت |
| ۷ | حتمی است |
| ۹ | حدیث سلمان راجع به علائم قیامت |
| ۲۵ | خطبه امیر المؤمنین علیه السلام پس از جنگ نهروان |
| ۲۷ | مخالفت أشعث بن قیس با امیر المؤمنین علیه السلام |
| ۲۹ | اعتراض بعضی به امیر المؤمنین راجع به قبول حکمیت |
| ۳۱ | اعتراض یکی از اصحاب و خطبه حضرت درباره تکاهل اهل کوفه |
| ۳۳ | اعتراض زنی از بنی عباس به امیر المؤمنین علیه السلام |
| ۳۵ | خطبه امیر المؤمنین علیه السلام در ترغیب مردم به جهاد |
| ۳۷ | شکوه امیر المؤمنین علیه السلام از مردم |

| صفحه | عنوان |
|------|---|
| ۴۳ | خطبهٔ امیر المؤمنین علیه السّلام در تحریر بر جهاد |
| ۴۷ | شکوهٔ امیر المؤمنین علیه السّلام از اصحاب خود |
| ۴۹ | خطب امیر المؤمنین علیه السّلام درس ادب و اخلاق و عزّت و شرف است |

مجلس بیست و یکم

علائم قیامت

از صفحهٔ ۵۳ تا صفحهٔ ۱۱۸

شامل مطالب :

| | |
|----|--|
| ۵۵ | حدیث حضرت صادق علیه السّلام در موبک منصور |
| ۵۹ | بیان علائم آخر الزّمان در حدیث حضرت صادق علیه السّلام |
| ۶۱ | ظهور ده حادثه از علائم قیامت |
| ۶۳ | استفادهٔ علائم قیامت از آیات قرآن کریم |
| ۶۵ | قصهٔ ذوالقرنین و سدّ یاجوج و ماجوج |
| ۶۷ | احتمالات بسیار در اینکه ذوالقرنین کیست |
| ۶۹ | بیانات علامهٔ طباطبائی دربارهٔ ذوالقرنین |
| ۷۱ | مطالب کتاب «کیهان شناخت» و تفسیر «روح المعانی» دربارهٔ ذوالقرنین |
| ۷۳ | ذوالقرنین یکی از ملوک حمیر و یا اسکندر مقدونی نبوده است |
| ۷۵ | نظریهٔ علامهٔ شهرستانی دربارهٔ ذوالقرنین |
| ۷۷ | نظریهٔ سِر احمد خان هندی دربارهٔ ذوالقرنین |
| ۷۹ | شواهدی از ابوالکلام آزاد دربارهٔ نظریهٔ سِر احمد خان هندی |
| ۸۳ | رؤیای حضرت دانیال دربارهٔ ذوالقرنین |

فهرست مطالب و موضوعات

| صفحه | عنوان |
|------|--|
| ۸۵ | بحث در پیرامون طائفة یأجوج و مأجوج |
| ۸۷ | یأجوج و مأجوج همان طائفة مغول هستند |
| ۸۹ | سدّ ذوالقرنین دیوار چین یا دیوار دربند نیست |
| ۹۱ | محلّ بنای سدّ ذوالقرنین |
| ۹۳ | معنی خرد شدن سدّ ذوالقرنین |
| ۹۷ | کلام علامه طباطبائی در تفسیر: جَعَلَهُ دَكَّاءَ |
| ۹۹ | أمیر المؤمنین علیه السّلام ذوالقرنین امت هستند تواتر روایات دالّه بر اینکه امیر المؤمنین علیه السّلام ذوالقرنین امت هستند |
| ۱۰۳ | از علائم قیامت، پیدایش دود در آسمان و خروج دابّة الأرض است |
| ۱۰۵ | مراد از دابّة الأرض امیر المؤمنین علیه السّلام هستند |
| ۱۰۷ | سؤال نمودن مردی از عمّار بن یاسر درباره دابّة الأرض |
| ۱۰۹ | مراد از روایات درباره دابّة الأرض و نظائر آنها، ظهور ولایت است |
| ۱۱۱ | ولایت مطلقه امیر المؤمنین علیه السّلام برای عامّه مردم ظهور ندارد |
| ۱۱۳ | علوّ مقام امیر المؤمنین علیه السّلام |
| ۱۱۵ | کلمات خلیل بن أحمد در علوّ مقام امیر المؤمنین علیه السّلام |

مجلس بیست و دوّم

نفخ صور و زنده شدن مردگان

از صفحه ۱۲۱ تا صفحه ۱۶۳

شامل مطالب:

| | |
|-----|---------------------------------|
| ۱۲۳ | دمیده شدن در صور و پیدایش قیامت |
| ۱۲۵ | وقوع صیحه آسمانی و خمود مردم |

| صفحه | عنوان |
|------|--|
| ۱۲۷ | معنای صور و نفخ در صور |
| ۱۲۹ | معنای دمیدن اِسرافیل در صور چیست ؟ |
| ۱۳۱ | بیان معانی عوالم غیبی ، از باب تشبیه معقول به محسوس است |
| ۱۳۳ | موارد تشبیه معقول به محسوس در آیات و روایات بسیار است |
| ۱۳۵ | پیامبران به قدر عقول مردم با آنها گفتگو دارند |
| ۱۳۷ | تعبیر دیگر قرآن از نفخ صور ، به ندای مُنادی |
| ۱۳۹ | عَلت آنکه از نفخ صور تعبیر به «موت» نشده است |
| ۱۴۱ | روایت وارده در «تفسیر قمی» در ذیل آیه صعق |
| ۱۴۳ | کیفیت نفخ صور اسرافیل و مردن و زنده شدن |
| ۱۴۵ | قبض روح جمیع فرشتگان و تنها بقاء ذات خدا عزوجل |
| ۱۴۷ | وصایا و مواعظ امیر المؤمنین علیه السّلام برای بیدار باش مردم است |
| ۱۴۹ | موعظه امیر المؤمنین علیه السّلام پس از ضربت خوردن |
| ۱۵۱ | خطبه امام حسن علیه السّلام بعد از شهادت پدر |
| ۱۵۳ | کشتن حضرت مجتبی علیه السّلام ابن ملجم را |
| ۱۵۵ | چرا امیر المؤمنین علیه السّلام قاتل خود را نکشتند |
| ۱۵۷ | علت عدم امکان کشتن کسی قاتل خودش را |
| ۱۵۹ | میل امیر المؤمنین علیه السّلام به عفو قاتل خود |
| ۱۶۱ | علت عدم عفو حضرت مجتبی علیه السّلام قاتل امیر المؤمنین را |
| ۱۶۳ | مکارم اخلاق و معالی درجات امیر المؤمنین علیه السّلام |

مجلس بیست و سوّم

مراد از زنده شدگان به صور و افراد مورد استثناء

از صفحه ۱۶۷ تا صفحه ۲۰۳

شامل مطالب :

- ۱۶۹ فناء فی الله در نَفخِ اِماته ، و بقاء بالله در نَفخِ اِحیاء
- ۱۷۱ مراد از «وَمَنْ فِي الْأَرْضِ» در آیه صَعق ، اهل برزخ هستند
- ۱۷۳ مراد از «مَنْ فِي السَّمَوَاتِ» در آیه صَعق ، اهل عالم تجرّد هستند
- ۱۷۵ صیحه برای مردم دنیا و نَفخِ صور برای اهل برزخ است
- ۱۷۷ مراد از استثناء در آیه فزع و صعق
- ۱۷۹ مراد از «إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ» در آیه فزع
- ۱۸۱ مراد از مستثنی در آیه فزع صاحبان ولایت اند
- ۱۸۳ مراد از «إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ» در آیه صعق
- ۱۸۵ مراد از مستثنی در آیه فزع و صعق ، مخلصین هستند
- ۱۸۷ لحوق متابعان به افراد مورد استثناء در ورود به بهشت
- ۱۸۹ لحوق متابعان در اثر اتّحادی است که از محبّت و متابعت ناشی می شود
- ۱۹۱ سرور معاویه و عائشه از شهادت امیر المؤمنین علیه السّلام
- ۱۹۳ تمثّل جستن عائشه به اشعاری بعد از شهادت امیر المؤمنین علیه السّلام
- ۱۹۵ بغض و عداوت عائشه و أتباع او نسبت به اهل بیت علیهم السّلام
- ۱۹۷ خون گریستن جمادات در قتل امیر المؤمنین علیه السّلام
- ۱۹۹ آیه سوره تحریم درباره عائشه و حفصه نازل شده است
- ۲۰۱ گریستن حیوانات در شهادت سیّد الشّهداء علیه السّلام
- ۲۰۳ اشعار مرحوم نیر تبریزی در رثای سیّد الشّهداء علیه السّلام

مجلس بیست و چهارم

کسانی که در اثر نَفخِ صور نمی میرند مُخلصین هستند

از صفحه ۲۰۷ تا صفحه ۲۳۸

شامل مطالب :

- ۲۰۹ مراد از افراد مورد استثناء از مردن در نَفخ صور
- ۲۱۱ بندگان مخلص خدا ، وجه خدا هستند
- ۲۱۳ مُخْلِصِينَ به مقام فناء در ذات حضرت احدیت رسیده‌اند
- ۲۱۵ مواهب الهیه برای مخلصین
- ۲۱۹ حدیث قدسی : عِبْدِي أَطْعَمَنِي أَجْعَلْكَ مِثْلِي
بندگان مخلص خدا بهیچوجه برای خود علم و حیات و قدرتی
نمی‌بینند
- ۲۲۱ احوالات و مقامات مُخْلِصِينَ
- ۲۲۳ رفع عذاب از گنهکاران زمین به برکت اولیاء خدا
- ۲۲۷ شرح حالات و مقامات مُخْلِصِينَ در احادیث قدسیه
- مُخْلِصِينَ وجه خدا هستند و حقیقت آنان در ملک و ملکوت سیطره
دارد
- ۲۲۹ علم و قدرت اولیای خدا ، علم و قدرت خداست
- ۲۳۱ وصایای امیر المؤمنین علیه السّلام پس از ضربت خوردن
- ۲۳۳ وصیّت امیر المؤمنین به امام حسن علیهما السّلام
- ۲۳۵

مجلس بیست و پنجم

انبیاء و ائمه متحقّق به اسماء الله الحُسنى هستند

از صفحه ۲۴۱ تا صفحه ۲۷۴

شامل مطالب :

- ۲۴۳ مقربین و مُخْلِصِينَ ، وجه خدا و اسمای حُسنى هستند
- ۲۴۵ اگر امام نباشد زمین فرو می‌رود

فهرست مطالب و موضوعات

| صفحه | عنوان |
|------|--|
| ۲۴۷ | افرادی که در أعراف هستند مسلط و مسیطر بر همه عوالم هستند |
| ۲۴۹ | مقام ابراهیم خلیل علیه السّلام و أسماء الله تعالی |
| ۲۵۱ | مردن و زنده شدن ارمیای پیغمبر |
| ۲۵۵ | بین سؤال ارمیا و ابراهیم درباره زنده شدن مردگان فرق بسیار بود |
| ۲۵۷ | سؤال ابراهیم علیه السّلام برای رسیدن به سکینه و اطمینان بود |
| ۲۵۹ | زنده کردن ابراهیم خلیل ، مرغان کشته را میراندن و زنده کردن اولیاءِ الهی ، به ظهور اسم «المُحیی» و «المُمیت» |
| ۲۶۱ | پروردگار |
| ۲۶۳ | داستان زنده شدن کبوتر مرده به دست ولی خدا |
| ۲۶۷ | توحید بالصّرافه ذات حقّ ، در خطب «نهج البلاغه» |
| ۲۶۹ | علو مقامات امیر المؤمنین علیه السّلام |
| ۲۷۱ | روایات وارده در فضیلت زیارت امیر المؤمنین علیه السّلام |
| ۲۷۳ | لعن فرشتگان بر قاتلین امیر المؤمنین و سید الشّهداء |

مجلس بیست و ششم

معنای وجه الله و وجه موجودات

از صفحه ۲۷۷ تا صفحه ۳۱۵

شامل مطالب :

| | |
|-----|--|
| ۲۷۹ | معنای وجه الله در بین موجودات |
| ۲۸۱ | در حقیقت وجه الله |
| ۲۸۳ | وجهه الهیه موجودات ، بسیط و مجرد و زوال ناپذیر است |
| ۲۸۵ | ائمه و مخلصین وجه الله بوده و با همه موجودات هستند |
| ۲۸۷ | در معیت وجه الله با تمام موجودات عالم آفرینش |

| | |
|-----|--|
| | اگر انسان راه خدا را به اختیار و مجاهده طی نکند، او را اضطراراً عبور |
| ۲۸۹ | میدهند |
| ۲۹۱ | آیات دالّه بر انقراض دنیا و رجوع انسان به خدا |
| ۲۹۷ | در کیفیت عبور اولیای خدا از مراحل و عقبات پس از مرگ |
| ۳۰۳ | احاطه کلیّه مقام امامت به عوالم برزخ و قیامت |
| ۳۰۵ | ارتباط و اجتماع افراد در قیامت بر اساس واقعیت است |
| ۳۰۷ | دوستی های غیر خدائی در قیامت تبدیل به دشمنی می شود |
| ۳۰۹ | روابط و دوستی ها در دنیا بر مبنای امور اعتباریّه و همیه است |
| ۳۱۱ | ابن ملجم از امیر المؤمنین اسب سواری درخواست می کند |
| ۳۱۳ | علامت دوستی واقعی بروز امتحان است |
| ۳۱۵ | حالات و مقامات عمّار بن یاسر |
| ۳۱۹ | فهرست تألیفات |

بعد از طبع اوّل این کتاب تعلیقاتی از طرف حضرت مؤلّف
 قدّس سرّه اضافه گردیده که در این طبع به شرح زیر
 آورده شده است :

| تعلیقہ | صفحه |
|--------|------|
| ۱ | ۷۸ |
| ۳ | ۹۸ |
| ۳ | ۱۹۰ |
| ۱ | ۱۹۲ |
| ۳ | ۱۹۴ |
| ۱ | ۳۰۶ |

هو العليم

دوره

علوم و معارف اسلام

(۳)

جلد چهارم

از قسمت

معاد شناسی

لَا تَلْ خِدْمَةَ الْعِلْمِ وَالِدَيْنِ
سید محمد حسین حسینی طهرانی

تعمیر و تصحیح

مجلس ہستم

علامہ پیدائش قیامت

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَالِهِ الطَّاهِرِينَ

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ^۱

قال الله الحكيمُ في كتابه الكريم :

فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا
فَأَنَّى لَهُمْ إِذَا جَاءَتْهُمْ ذِكْرِيُّهُمْ .

(هجدهمين آیه ، از سوره محمد : چهل و هفتمین سوره از قرآن کریم)
لله الحمد والمنة بحث معادی را که شروع کردیم ، مقدمات
حیات انسان را در دنیا و بعد خصوصیات حال احتضار و سكرات
موت و عالم قبر و برزخ را تمام کردیم ، و از حال باید شروع کنیم در
مقدمات عالم قیامت کبری و حضور انسان در پیشگاه پروردگار و
شرح عوالمی را که انسان در این دوره از حیات اخروی طی میکند .

در این آیه از قرآن مجید ، خداوند میفرماید :

۱- مطالب گفته شده در روز بیستم ماه مبارک رمضان .

«آیا این کافران و مشرکان امید و انتظاری را دارند مگر انتظار ساعت قیامت که ناگهان بیاید و آنها را در بر گیرد؟ حَقًّا که علامات قیامت آمده است. در آن وقتی که قیامت بیاید، یاد قیامت و تذکر آن چه سودی برای آنان خواهد داشت؟»

سیاق این آیه سیاق مؤاخذه و تهکّم است. مثل اینکه کافران در موقعی هستند که یا باید از حَقّ تبعیت کنند و بنابراین عاقبت آنها مقرون به خیر و سعادت گردد، و یا باید انتظار ساعت قیامت را ببرند تا بواسطه مشاهده تحقّق و وقوع و اِشْرافی که بر آن پیدا کنند و خصوصیات را که از آن ببینند متذکر گردند و ایمان آورند و از حَقّ متابعت کنند.

اما پیروی از حَقّ را امروز ننموده‌اند و بنابراین یک احتمال بیشتر نمی‌ماند و آن آمدن خود قیامت است.

امروز که علائم قیامت از قسمت شدن انسان به افراد صالح و تبهکار، که لازمه‌اش وجود قیامت و رسیدگی به حساب است، و پیدایش مرگ که عبور برای وصول به آن است و یا ظهور پیامبر آخر الزّمان و انشقاق قمر و نزول قرآن که آخرین کتاب آسمانی است برای آنها فائده‌ای ننموده و با مواعظ بلیغه و بیّنات و حُجج واضح و عبرت‌های پی‌درپی در مقابل حَقّ خضوع نکردند، و برای خود با ایمان به خدا و عمل صالح طرفی نبستند؛ هیچ راه دیگری برای اتّعاظ و هدایت و ایمان آنها نیست مگر وقوع خود قیامت؛ و اما در آن حال دیگر ایمان فائده‌ای ندارد، چون کار یکسره شده و عالم عمل

بسته و عالم جزا و حساب پیش آمده است .

يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذِّكْرَى * يَقُولُ يَسْلَيْتَنِي
قَدَمْتُ لِحَيَاتِي .^۱

«در آنروز انسان متذکر می‌گردد و متنبه می‌شود ، ولی تذکر برای او چه فائده‌ای دارد ؟ انسان می‌گوید : کاش برای حیات و زندگی خود ، از دنیا چیزی پیش فرستاده بودم.»

آیاتی که در قرآن مجید راجع به قیامت است همگی متفقند بر اینکه در قیامت این زمین از بین می‌رود و ستارگان فرو میریزند و خورشید و ماه تیره و تاریک می‌گردند و این عالم به کلی خراب و مندک می‌شود .

و پس از خرابی این عالم ، خداوند ارواح را در قیامت برای حساب و کتاب و جزاء حاضر می‌فرماید ؛ چه ارواحی که از دنیا رفته و در برزخ انتظار قیامت را دارند ، و چه ارواحی که در دنیا بواسطه صعقه موت دنیا را ترک کرده و ناگهان در قیامت حضور پیدا می‌کنند . دو نفخه در صور دمیده می‌شود ، یکی نفخه اِماتة که بواسطه آن همگی می‌میرند ، و دوّم نفخه اِحیاء که بواسطه آن همگی بعد از مردن زنده می‌شوند .

فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ .^۲

«ناگهان همه قیام می‌کنند و مشاهده قیامت و بروز و ظهور

۱- قسمتی از آیه ۲۳ و آیه ۲۴ ، از سوره ۸۹ : الفجر

۲- ذیل آیه ۶۸ ، از سوره ۳۹ : الزمر

قدرت کامله الهیه را می نمایند.»

در اخبار اهل بیت علیهم السّلام برای علائم قیامت مطالب بسیاری وارد شده است ، و اصولاً برای مقدمات قیامت علاوه بر علائم خود آن باید دو مرحله قبلی آن طی شود ؛ یکی ظهور حضرت قائم آل محمد علیه السّلام حضرت مهدی محمد بن الحسن العسکری عجل الله تعالی فرجه الشریف و دیگر رجعت آل محمد علیهم السّلام .

برای تحقّق این دو موضوع هیچ جای شبهه و تردید نیست . موضوع ظهور حضرت مهدی ارواحنا فداه متفقّ علیه جمیع طوائف و مذاهب مسلمین است .

و رجعت آل محمد علیهم السّلام از مسلمات شیعه می باشد ، و در سابق الأیام وجه مائز شیعه را از غیر شیعه به امامت و رجعت میدانستند . و در این زمینه در تاریخ و سیر و اخبار مطالب فراوانی است .

و بطور کلی برای تکامل عالم و بشریت ، سه مرحله متناوب و متوالی باید پیموده شود :

اول : ظهور حضرت مهدی ارواحنا فداه که در آن بشریت راه سریعی را بسوی کمال طی میکند .

دوم : رجعت که در آن با پیدایش ظهورات و انوار و رجوع ائمه علیهم السّلام به دنیا ، تمام مراحل استعدادیه مردم که در زمان آن بزرگواران به مرحله فعلیت نرسیده است به فعلیت و تحقّق میرسد .

سوّم: قیامت که موجب تکامل دو دوره سابق و از دست دادن ایّات و طلوع صفت جلال حضرت کبریائی و مندک شدن هوّیات و شخصیّات به ظهور حقیقت در عوالم است .

این سه مرحله بر یکدیگر مترتب بوده و تا اوّلی طیّ نشود دویمی نخواهد شد ، و تا دویمی متحقّق نگردد سوّمی تحقّق نخواهد یافت .

درباره علائم ظهور و علائم رجعت و قیامت ، اخبار بسیاری وارد شده است و بزرگان در کتب ضبط نموده اند ؛ گرچه اطمینان به صحّت همه آنها نیست ، و در آنها اخبار ضعیف بسیار است .

ولی از مجموع آنها اجمالاً استفاده میشود که هر یک از این سه مرحله از ظهور و رجعت و قیامت دارای مشخصات و علائم و آثاری مختصّ به خود هستند .

علاوه بعضی از آنها دارای سندهای صحیح بوده و طبق قواعد اصولیه ، از نقطه نظر پذیرش قابل قبول است ؛ چه روایاتی که از رسول اکرم صادر شده و چه از ائمه اهل بیت سلام الله علیهم اجمعین .

مثلاً علی بن ابراهیم قمی که در بیش از هزار سال پیش میزیسته است و تفسیر او در نهایت اتقان و اعتبار و مورد مطالعه و مراجعه علماء اعلام در این مدّت طویل بوده و از مصادر کتب شیعه محسوب میگردد ، روایتی را در آن از سلمان فارسی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم نقل میکند که در حجّه الوداع ، رسول خدا در

مسجد الحرام در حالیکه حلقه‌های در کعبه را به دست گرفته بودند بیان کرده‌اند .

این روایت بطوری است که از مضمون آن هیچ احتمال خدشه و دسی در آن نمی‌رود . چون مطالبی را راجع به آخر زمان بیان میکند که در آن زمان اثری از آن نبوده است و حتی زمینه هم برای چنین وقایعی موجود نبوده تا بتوان احتمال داد که بعداً بوجود می‌آید و بر اساس آن جعل چنین حدیثی را نمود .

بنابراین ، به این روایت و امثال آن در کتب متقنه حدیث و تفسیر می‌توان اطمینان حاصل نمود و آنها را از روایات دالّه بر ظهور و علائم قیامت شمرد .

این روایت را در ذیل آیه مورد عنوان از شواهد **أَشْرَاطُ السَّاعَةِ** آورده است .

أَشْرَاطُ جَمْعِ شَرَطَ بِهٖ مَعْنَى عِلَامَتٍ اسْت ، و روایت چنین است : **عَلِيٌّ بِنُ إِبْرَاهِيمَ مَيِّكُويد :**

« حدیث کرد برای من پدرم (إبراهیم بن هاشم) از سلیمان بن مسلم خَشَّاب از عبدالله بن جریح مکی از عطاء بن اُبی ریح از عبدالله بن عَبَّاس که او گفت : ما با رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در حَجَّةِ الْوَدَاعِ به حجّ مشرف شدیم .

رسول خدا حلقه در خانه خدا را گرفت و رو به ما نموده و با

سیمای مبارکش ما را مخاطب قرار داد .

فَقَالَ : أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَشْرَاطِ السَّاعَةِ ؟

وَكَانَ أَدْنَى النَّاسِ مِنْهُ يَوْمَئِذٍ سَلْمَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ ، فَقَالَ :
بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ !

«وگفت : آیا میخواهید من شمارا به علائم و نشانه‌های قیامت
باخبر کنم ؟

و در آن هنگام نزدیک‌ترین افراد به رسول خدا سلمان بود ، و
گفت : ای رسول خدا ! بله ما میخواهیم ما را باخبر کنی!»
فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ : إِنَّ مِنْ أَشْرَاطِ الْقِيَامَةِ ،
إِضَاعَةَ الصَّلَاةِ ، وَاتِّبَاعَ الشَّهَوَاتِ ، وَالْمَيْلَ مَعَ الْأَهْوَاءِ ، وَتَعْظِيمَ
الْمَالِ ، وَبَيْعَ الدِّينِ بِالدُّنْيَا ؛ فَعِنْدَهَا يُذَابُ قَلْبُ الْمُؤْمِنِ وَجَوْفُهُ
كَمَا يَذُوبُ الْمِلْحُ فِي الْمَاءِ ، مِمَّا يَرَى مِنَ الْمُنْكَرِ فَلَا يَسْتَطِيعُ أَنْ
يُغَيِّرَهُ .

«پس از آن رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود :
بدرستی که از علامات قیامت آن است که مردم نماز را خراب می‌کنند ،
و از شهوات پیروی می‌نمایند ، و تمایلشان بسوی هوای نفسانی
است ، مال را بزرگ می‌شمرند ، و دین را به دنیا می‌فروشند .

و در چنین شرائط و موقعیتی ، همانطور که نمک در آب حل
میشود ، دل مؤمن و اندرون او آب میشود و حلّ میگردد ؛ چون
منکرات را در برابر دیدگان خود می‌بیند ، و قدرت تغییر و اصلاح آنها
را ندارد.»

قَالَ سَلْمَانُ : وَإِنَّ هَذَا لَكَائِنُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ : إِي وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ !

«سلمان گفت: اینها از اموری است که حتماً تحقق می‌یابد؟ رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: آری، سوگند به آن کسی که جان من در دست اوست!»

يَا سَلْمَانَ! إِنَّ عِنْدَهَا يَلِيهِمْ أُمْرَاءُ جَوْرَةً، وَوُزَرَآءُ فَسَقَةً، وَ عُرَفَاءُ ظَلَمَةً، وَ أُمْنَاءُ خَوْنَةً.

«ای سلمان! در آن وقت افرادی که بر مردم حکومت دارند و زمام آنها را در دست داشته و بر آنها ولایت و سیطره دارند عبارتند از حاکمانی که همه آنها ستمکار و ظالمند، و وزرائی که فاسقند، و حکام و استانداران و فرماندارانی که همه اهل جور و ستم هستند، و امین‌هایی که همه اهل خیانتند.»

فَقَالَ سَلْمَانُ: وَإِنَّ هَذَا لَكَاثِبٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِي وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ!

«سلمان گفت: و اینها از امور مسلم‌های است که پیدا خواهد شد؟ رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: آری سوگند بخدائی که جان من در دست اوست!»

يَا سَلْمَانَ! إِنَّ عِنْدَهَا يَكُونُ الْمُنْكَرُ مَعْرُوفًا؛ وَ الْمَعْرُوفُ مُنْكَرًا، وَ أَتْتَمَنَ الْخَائِبُ؛ وَ يُخَوِّنُ الْأَمِينُ، وَ يُصَدِّقُ الْكَاذِبُ؛ وَ يُكَذِّبُ الصَّادِقُ.

«ای سلمان! در آن موقعیت کارهای بد و ناپسند در بین مردم بصورت کارهای شایسته و پسندیده در آید؛ و کارهای پسندیده و نیکو به صورت کارهای نکوهیده و ناپسند جلوه کند. و مردمان

خیانت پیشه مورد وثوق و امانت واقع شوند؛ و به افراد امین و درستکار نسبت خیانت داده شود. و مرد دروغگو را تصدیق کنند و به دروغ‌های او مُهر صِحّت و درستی بنهند؛ و مرد راستگو و درست را دروغگو شمارند و به گفتار او ترتیب اثر ندهند.»

قَالَ سَلْمَانُ : وَإِنَّ هَذَا لَكَائِنٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ : إِي وَالدِّي نَفْسِي بِيَدِهِ !

«سلمان گفت : و اینها مسلماً واقع خواهد شد ای رسول خدا؟ رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: آری سوگند به آن کسی که جان من در دست اوست!»

يَا سَلْمَانُ ! فَعِنْدَهَا إِمَارَةُ النِّسَاءِ ، وَ مُشَاوَرَةُ الإِمَاءِ ، وَ قُعُودُ الصَّبِيَّانِ عَلَى الْمَنَابِرِ ، وَ يَكُونُ الْكِذْبُ طُرْفًا ، وَ الزَّكَاةُ مَغْرَمًا ، وَ الْفَيْئُ مَغْنَمًا ، وَ يَجْفُو الرَّجُلُ وَالِدِيهِ ، وَ يَبِرُّ صَدِيقَهُ ، وَ يَطْلُعُ الْكُوكِبُ الْمُدَنَّبُ .

«ای سلمان! در آن هنگام زنان بر مردان حکومت می‌کنند، و با کنیزان مشورت می‌نمایند. (یعنی در امور سیاسی، کنیزان که در خانه‌های آنها هستند مورد مشورت قرار می‌گیرند.) و بچه‌ها - که کنایه از افراد بی‌بصیرت و بی‌دانش باشد - بر منبرها بالا می‌روند و برای مردم خطبه می‌خوانند، و زمام امور تبلیغاتی مردم را این افراد کم‌تجربه و کم‌خرد در دست می‌گیرند. و دروغگوئی و دروغپزدازی از کارهای طُرفه و فکاهی و ظریف شمرده میشود. و دادن زکوة مال را ضرر و غرامت می‌پندارند، و هرگونه دسترسی به بیت المال و ربودن اموال

عامه را غنیمت و بهره می‌شمارند. مردم با پدر و مادر خود جفامی‌کنند و به آنها بی‌اعتنائی نموده آنان را سبک می‌شمرند و از اداء حقوق واجبه و مستحسنه آنها بر نمی‌آیند ولیکن با دوستان خود احسان و نیکوئی می‌نمایند. و ستاره دنباله‌دار در آسمان طلوع میکند.»

قَالَ سَلْمَانُ : وَإِنَّ هَذَا لَكَاثِبٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ : إِي وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ !

«سلمان گفت : و این امور مسلماً به وقوع می‌پیوندد ای رسول خدا؟ رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: آری سوگند به آن خدائی که جان من در دست قدرت اوست!»

يَا سَلْمَانَ ! وَعِنْدَهَا تُشَارِكُ الْمَرْأَةَ زَوْجَهَا فِي التَّجَارَةِ ، وَ يَكُونُ الْمَطْرُ قَيْظًا ، وَيُعَيْظُ الْكِرَامُ غَيْظًا ، وَيُحْتَقِرُ الرَّجُلُ الْمُعْسِرُ ، فَعِنْدَهَا يُقَارَبُ الْأَسْوَاقُ ، إِذَا قَالَ هَذَا : لَمْ أَبِعْ شَيْئًا وَقَالَ هَذَا : لَمْ أُرْبِحْ شَيْئًا ، فَلَا تَرَى إِلَّا ذَا مَأْمًا لِلَّهِ .

«ای سلمان! در آن زمان زنان با شوهرانشان در امور خارج از منزل مانند تجارت شرکت می‌کنند. و باران در تابستان می‌بارد. و مردمان بزرگ و بزرگوار پیوسته مورد خشم و غضب و غیظ قرار می‌گیرند. و مردم بی‌چیز و تنگدست مورد اهانت و تحقیر قرار می‌گیرند. در آن زمان بازارها به هم نزدیک میشوند.^۱ و در صورتی که

۱- در «المنجد» می‌نویسد: الْمُقَارَبُ مِنَ الْمَتَاعِ: الرُّخِصُ، بنابراین ممکن است معنی این باشد که بازارها تنزل میکند.

محل خرید و فروش بسیار است همه مردم از کار و کسب خود در گله و شکوه هستند، یکی میگوید: من چیزی نفروختم، و دیگری میگوید: سودی نبردم؛ و در آن وقت می‌نگری که تمام مردم در مقام گلابیه از خدا و مذمت او هستند.»

قَالَ سَلْمَانُ : وَ إِنَّ هَذَا لَكَائِنٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ : إِي وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ !

«سلمان گفت: ای رسول خدا! چنین اموری واقع میشود؟ رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ فرمود: آری سوگند به آنکه جان من در دست اوست!»

يَا سَلْمَانَ ! فَعِنْدَهَا يَلِيهِمْ أَقْوَامٌ إِنْ تَكَلَّمُوا قَتَلُواهُمْ ، وَ إِنْ سَكَتُوا اسْتَبَاحُواهُمْ لِيَسْتَأْثِرُوا بِفَيْئِهِمْ ، وَ لِيَسِطُونَ حُرْمَتَهُمْ ، وَ لِيَسْفِكَنَّ دِمَاءَهُمْ ، وَ لِيَمْلُونَ قُلُوبَهُمْ رُعبًا ، فَلَا تَرَاهُمْ إِلَّا وَ جِلِينَ خَائِفِينَ مَرَّعُوبِينَ مَرَّهُوبِينَ .

«ای سلمان! در آن زمان بر مردم حکومت می‌کنند کسانی که اگر مردم برای دفاع از حقوق خود و برای حق اولیۀ خود و کوچکترین مطلبی که در آن شائبه سیادت و حریت و آزادی فکر باشد، سخن گویند، آنها را می‌کشند، و اگر مردم سکوت هم اختیار کنند آنان اموال و نفوس و أعراض ایشان را مباح می‌شمرند، و برای استفاده از کار و زحمت و دسترنج آنها از خوردن خون آنها دریغ نمی‌کنند، و زنان و دختران ایشان را به بیگاری می‌برند و اعمال منافی عفت انجام میدهند و احترام آنها را پایمال می‌کنند، و خون مردم بیچاره و ضعیف را

بی محابا و بدون پروا میریزند ، و در دل هایشان از خوف و دهشت و هراس به اندازه‌ای وارد می‌کنند که هیچکس حقّ نفس کشیدن ندارد .
ای سلمان ! در آن زمان تمام مردم رعیت ترسناک و خائف و وحشت‌زده و هراسناک خواهند بود.»

قَالَ سَلْمَانَ : وَإِنَّ هَذَا لَكَاثِبٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ : إِي وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ !

«سلمان گفت : ای رسول خدا ! آیا این امور واقع شدنی است ؟
رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ فرمود : آری ، سوگند به آن
کسی که نفس من در دست اوست!»

يَا سَلْمَانَ ! إِنَّ عِنْدَهَا يُوتَى بِشَيْءٍ مِنَ الْمَشْرِقِ وَ شَيْءٍ مِنَ الْمَغْرِبِ يُلَوْنُ أُمَّتِي ؛ فَالْوَيْلُ لضعفَاءِ أُمَّتِي مِنْهُمْ ، وَ الْوَيْلُ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ ؛ لَا يَرَحْمُونَ صَغِيرًا ، وَ لَا يُوقِرُونَ كَبِيرًا ، وَ لَا يَتَجَاوَزُونَ عَنْ مَسِيءٍ . أَخْبَارُهُمْ خِنَاءً . جُثَّتْهُمُ الْجَثَّةُ الْأَدَمِيَّةُ ، وَ قُلُوبُهُمْ قُلُوبُ الشَّيَاطِينِ .

«ای سلمان ! در آن زمان چیزی را از طرف مشرق برای مردم می‌آورند و چیز دیگری را از طرف مغرب و بدینوسیله امت مرا رنگ می‌کنند ؛ پس ای وای بر ضعیفان امت من از دست این ستمگران ، و ای وای بر ایشان از خدا ؛ به افراد کوچک و زبردست رحم نمی‌آورند ، و بزرگان را توقیر و احترام نمی‌کنند و از خطاکار و شخصی که در امور شخصی بدی کند در نمی‌گذرند و او را مورد عفو و اغماض خود قرار نمیدهند . گفتار آنان همه فحش و زشتی است . هیکل آنان

هیکل آدمی است ولی دل‌های آنها دل‌های شیاطین است.»
قَالَ سَلْمَانُ: وَإِنَّ هَذَا لَكَائِنٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِي وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ!

«سلمان گفت: ای رسول خدا! آیا این از امور مسلمه واقع شدنی است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آری، سوگند به آنکه جان من در دست اوست!»

يَا سَلْمَانُ! وَعِنْدَهَا يَكْتَفِي الرَّجَالُ بِالرِّجَالِ، وَالنِّسَاءُ بِالنِّسَاءِ، وَيُعَاوِرُ عَلَى الْغُلَمَانِ كَمَا يُعَاوِرُ عَلَى الْأَجَارِيَةِ فِي بَيْتِ أَهْلِهَا. وَتَشَبَّهُ الرَّجَالُ بِالنِّسَاءِ، وَالنِّسَاءُ بِالرِّجَالِ، وَيَرْكَبْنَ ذَوَاتُ الْفُرُوجِ السُّرُوحِ؛ فَعَلَيْهِنَّ مِنْ أُمَّتِي لَعْنَةُ اللَّهِ!

«ای سلمان! در آن وقت مردها به مردها اکتفا می‌کنند، و زنها به زنها اکتفا می‌نمایند. و در آن زمان همانطور که زن در خانه شوهرش مورد حفظ و حراست واقع میشود که کسی به او تعدی نکند و در استمتاع اختصاص به مرد خود داشته باشد، همینطور افرادی، جوانان تازه به سن رسیده و مرد را به خود اختصاص داده در اعمال نامشروع مورد حراست و حفظ خود قرار میدهند تا کسی دیگر به آنها توجّهی نکند. مردها خود را شبیه به زنان می‌کنند، و زنان خود را شبیه به مردان می‌نمایند. و افرادی که دارای رجم هستند و برای تولید مثل آفریده شده‌اند که منظور زنان می‌باشند، سوار بر زین‌ها میشوند؛ پس بر آن زنان از امت من لعنت خدا باد.»

قَالَ سَلْمَانُ: وَإِنَّ هَذَا لَكَائِنٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ

عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ : إِي وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ !

«سلمان گفت : ای رسول خدا ! اینها از امور واقع شدنی هستند؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود : آری سوگند به آن کسی که جان من در دست اوست!»

يَا سَلْمَانَ ! إِنَّ عِنْدَهَا تَزَخَّرُ الْمَسَاجِدُ كَمَا تَزَخَّرُ الْبَيْعُ
وَ الْكِنَائِسُ ، وَ تَحَلَّى الْمَصَاحِفُ ، وَ تَطْوَلُ الْمَنَارَاتُ ، وَ تَكْثُرُ
الْصُّفُوفُ بِقُلُوبٍ مُتَبَاغِضَةٍ وَ أَلْسِنٍ مُخْتَلِفَةٍ .

«ای سلمان ! در آن وقت مساجد را زینت می‌کنند همچنانکه معبدهای نصاری و یهود را زینت می‌کنند ، و قرآن ها را به زیور و شکل و نقاشی ها آراسته و پیراسته می‌کنند ، و مناره‌ها و مأذنه‌های مساجد را بلند می‌سازند تا اشراف بر خانه‌های اطراف پیدا میکند ، و صف‌های نماز جماعت بسیار میشود و مردم در این نمازها زیاد شرکت می‌کنند ولی با دل‌هایی پراز کین و حسد و عداوت با یکدیگر ، و با زبان‌هایی منافقانه و سخن‌هایی مزورانه و آلوده به نیت‌های فاسده.»

قَالَ سَلْمَانُ : وَ إِنَّ هَذَا لَكَاثِبٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ : إِي وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ !

«سلمان گفت : ای رسول خدا ! آیا اینها واقع میشوند ؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود : آری سوگند به آنکه نفس من در دست قدرت اوست!»

وَ عِنْدَهَا تَحَلَّى ذُكُورُ أُمَّتِي بِالذَّهَبِ ، وَ يَلْبَسُونَ الْحَرِيرَ وَ

الدِّيَابِجَ ، وَيَتَّخِذُونَ جُلُودَ النُّمُورِ صَفَاقًا !

«در آن وضعیّت ، مردان امّت من خود را به طلا زینت می‌کنند ، و لباس حریر و دیبا می‌پوشند ، و پوست پلنگ را برای خود جامه می‌کنند.»

قَالَ سَلْمَانُ : وَ إِنْ هَذَا لَكَائِنٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آئِهِ وَ سَلَّمَ : إِي وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ !

«سلمان گفت : آیا اینها از امور واقع شدنی است ای رسول خدا؟ رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ فرمود : آری سوگند به آنکه جان من در دست قدرت اوست!»

يَا سَلْمَانَ ! وَ عِنْدَهَا يَظْهَرُ الرَّبَا ، وَ يَتَعَامَلُونَ بِالْغَيْبَةِ^۱ وَ الرَّشَى . وَ يُوضَعُ الدِّينُ ، وَ يُرْفَعُ الدُّنْيَا .

«ای سلمان ! در آن موقع رباخوری در بین مردم ظاهر و آشکارا میگردد ، و مردم با یکدیگر با غیبت و رشوه معامله می‌کنند . و دین در نزد مردم ضعیف و به درجات نازلی پائین می‌آید ، ولیکن دنیا قوی و به درجات عالی در بین مردم بالا میرود.»

قَالَ سَلْمَانُ : وَ إِنْ هَذَا لَكَائِنٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ

۱- در «تفسیر علی بن ابراهیم» بجای بِالْغَيْبَةِ کلمه بِالْعَيْنَةِ آمده ، و در حاشیه آن نوشته است : العینه بالكسر ، السلف - ق . ولی عینه نوع خاصی از سلف است و در کتب حدیث بابی مربوط به آن است و اگر چه از طرق تخلص از ربا است ولی چون صحّت آن شرائطی دارد و اگر رعایت نشود ربا می‌شود لهذا در این حدیث شریف مورد مذمت قرار گرفته است . و علیّیّ حال کلمه الغیبه ظاهراً غلط است و مناسبتی با مورد کلام ندارد .

عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ : إِي وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ !

«سلمان گفت : ای رسول خدا ! آیا اینها از امور واقع شدنی است؟ رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود : آری سوگند به آنکه جان من به دست اوست!»

يَا سَلْمَانَ ! وَ عِنْدَهَا يَكْثُرُ الطَّلَاقُ ، فَلَا يُقَامُ لِلَّهِ حَدٌّ ؛ وَ لَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا .

«ای سلمان ! در آن زمان طلاق زیاد واقع میشود ، و حدّ الهی جاری نميگردد ؛ و اینها ابتداً به خداوند ضرری نمیرساند.»

فَقَالَ سَلْمَانُ : وَ إِنَّ هَذَا لَلْكَائِنُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ : إِي وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ !

«سلمان گفت : ای رسول خدا ! آیا این مسلماً واقع میشود ؟ رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود : آری سوگند به آنکه جان من در دست اوست!»

يَا سَلْمَانَ ! وَ عِنْدَهَا تَظْهَرُ الْقِيَمَاتُ وَ الْمَعَارِزُ ، وَ يَلِيهِمْ أَشْرَارُ أُمَّتِي .

«ای سلمان ! در آن زمان زنان آوازه‌خوان در بین مردم به هم میرسد ، و استعمال آلات موسیقی رواج پیدا میکند ، و بر مردم شریک‌ترین افراد از امت من حکومت می‌کنند.»

قَالَ سَلْمَانُ : إِنَّ هَذَا لَلْكَائِنُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ : إِي وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ !

«سلمان گفت : ای رسول خدا ! آیا این امر واقع میشود ؟

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: آری سوگند به آنکه
جان من در دست اوست!»

يَا سَلْمَانَ! وَعِنْدَهَا يَحُجُّ أَغْنِيَاءُ أُمَّتِي لِلنُّزْهَةِ، وَيَحُجُّ
أَوْسَاطُهَا لِلتَّجَارَةِ، وَيَحُجُّ فَقَرَاءُؤُهُمْ لِلرِّئَاءِ وَالسُّمْعَةِ. فَعِنْدَهَا
يَكُونُ أَقْوَامٌ يَتَعَلَّمُونَ الْقُرْآنَ لِغَيْرِ اللَّهِ، وَيَتَّخِذُونَهُ مَزَامِيرَ. وَيَكُونُ
أَقْوَامٌ يَتَفَقَّهُونَ لِغَيْرِ اللَّهِ. وَيَكْثُرُ أَوْلَادُ الزَّنَاءِ. وَيَتَغَنُّونَ بِالْقُرْآنِ. وَ
يَتَهَاوَتُونَ بِالدُّنْيَا.

«ای سلمان! در آن زمان، اغنیاء و ثروتمندان امت من که به حج
میروند برای تفریح و تفرج است، و حج متوسّطین از امت برای
تجارت و خرید و فروش است، و حج فقراء از امت من برای
خودنمایی و صیت و شهرت است.

در آن هنگام بسیاری از افراد مردم قرآن را برای غیر خدا یاد
میگیرند، و قرآن را به صورت آهنگ موسیقی در مزمار و آلات
موسیقی می نوازند. و دستجات و گروه‌هایی هستند که برای غیر خدا
به دنبال علوم دینیّه اسلامیّه میروند و برای فقاقت تلاش می‌کنند. و
اولاد زنا در بین مردم بسیار پدید می‌آید. و قرآن را به صورت لهو و با
صوت تغنی غیر مشروع میخوانند. و همگی مردم برای رسیدن به
دنیا و شوون دنیا کوشش می‌کنند و مسابقه میدهند، و سعی می‌کنند
تا بتوانند در امور دنیا از یکدیگر پیشی گیرند.»

قَالَ سَلْمَانُ: وَإِنَّ هَذَا لَكَاثِبٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ صَلَّى اللهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِي وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ!

«سلمان گفت: ای رسول خدا! آیا اینها از امور حتمیه است؟
رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: آری سوگند به آن کسی
که نفس من در دست اوست!»

يَا سَلْمَانَ! ذَاكَ إِذَا أَنْتَهَكْتَ الْمَحَارِمَ، وَ اِكْتَسَبْتَ الْمَذَامِ، وَ
سَلَّطَ الْأَشْرَارَ عَلَى الْأَخْيَارِ، وَ يَفْشُو الْكِذْبُ، وَ تَظْهَرُ اللَّجَاجَةُ، وَ
تَفْشُو الْفَاقَةُ، وَ يَتَبَاهَوْنَ فِي اللَّبَاسِ، وَ يُمَطَّرُونَ فِي غَيْرِ أَوَانِ
الْمَطَرِ، وَ يَسْتَحْسِنُونَ الْكُوبَةَ وَ الْمَعَازِفَ وَ يُنْكِرُونَ الْأَمْرَ
بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ، حَتَّى يَكُونَ الْمُؤْمِنُ فِي ذَلِكَ
الزَّمَانِ أَدَلَّ مَنْ فِي الْأُمَّةِ، وَ يُظْهَرُ قَرَأُوهُمْ وَ عِبَادُهُمْ فِيمَا بَيْنَهُمْ
التَّلَاوُمَ .

فَأُولَئِكَ يُدْعَوْنَ فِي مَلَكَوَاتِ السَّمَوَاتِ: الْأَرْجَاسِ وَ الْأَنْجَاسِ

«ای سلمان! در آن زمان پرده عصمت مردم پاره میشود، و
محرمات الهیه به جای آورده میشود، و حریم عفاف دریده میگردد، و
معصیت‌های خدا رائج میگردد، و بدان و اشرار بر اخیار و خوبان
تسلط پیدا می‌کنند، و دروغ علناً رائج و در بین توده مردم شایع
میشود، و لجاج و خودسری و استکبار ظاهر میگردد، و نیازمندی و
احتیاج، همه توده‌ها را فرا میگیرد. مردم به لباس خود بر یکدیگر
فخریه و مباهات می‌کنند، و باران‌های فراوان در غیر فصل باران پیدا
میشود، و اشتغال به لهو و لعب از قبیل بازی کردن با باطل و تار و
آلات موسیقی را امری پسندیده و نیکو می‌شمرند و امر به معروف و

نهی از منکر را گذشته از آنکه به جای نمی‌آورند امر نکوهیده و ناپسند میدانند .

زمانه و وضعیّت محیط در آن زمان به قدری انحطاط پیدا میکند که مردمان مؤمن و استوار با ایمان راستین در آن زمان از تمام افراد امت پست‌تر و حقیرتر و ذلیل‌تر خواهند بود .

و در بین زهاد و عباد و همچنین در بین علماء و قُرّائشان حسّ بدبینی و بدخواهی ظهور نموده و پیوسته در صدد عیب‌جوئی و ملامت از یک‌دیگر بر می‌آیند .

اینچنین افرادی با چنین روحیه و عادت‌ی و با چنین ملکات و صفاتی در ملکوت آسمانها به ارجاس و آنجاس یعنی موجودات پلید و کثیف و نجس خوانده میشوند.»

قَالَ سَلْمَانُ : وَ اِنْ هَذَا لَكَاثِرٌ يَا رَسُولَ اللّٰهِ ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهِ وَ سَلَّمَ : اِى وَ الَّذِى نَفْسِى بِيَدِهِ !

«سلمان گفت : ای رسول خدا ! آیا اینها واقع شدنی است ؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود : آری سوگند به آن خدائی که جان من در دست اوست!»

يَا سَلْمَانَ ! فَعِنْدَهَا لَا يَخْشَى الْغَنِيُّ إِلَّا الْفَقْرَ ، حَتَّى أَنْ السَّائِلَ لَيْسَأَلُ فِيمَا بَيْنَ الْجُمُعَتَيْنِ ، لَا يُصِيبُ أَحَدًا يَضْعَعُ فِي يَدِهِ شَيْئًا .

«ای سلمان ! در آن هنگام افراد ثروتمند و متمول بیش از همه کس از فقر نگرانند ، به فقراء و ضعفاء کمکی نمی‌شود و کسی بر آنان رحمت نمی‌آورد ، حتّی افراد سائل در طول مدّت یک هفته که از

این جمعه تا آن جمعه باشد سؤال می‌کنند و کسی پیدا نمی‌شود که در دست آنان چیزی گذارد.»

قَالَ سَلْمَانُ : وَإِنَّ هَذَا لَكَائِنٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ : إِي وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ !

«سلمان گفت : ای رسول خدا ! آیا اینها شدنی است ؟ رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود : آری سوگند به خدائی که نفس من در دست قدرت اوست!»

يَا سَلْمَانُ ! عِنْدَهَا يَتَكَلَّمُ الرُّؤَيْبِضَةُ . فَقَالَ : وَمَا الرُّؤَيْبِضَةُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فِدَاكَ أَبِي وَ أُمِّي ؟

قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ : يَتَكَلَّمُ فِي أَمْرِ الْعَامَّةِ مَنْ لَمْ يَكُنْ يَتَكَلَّمُ . فَلَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا قَلِيلًا حَتَّى تَعْخُورَ الْأَرْضُ خَوْرَةً ، فَلَا يَظُنُّ كُلُّ قَوْمٍ إِلَّا أَنَّهَا خَارَتْ فِي نَاحِيَّتِهِمْ ، فَيَمْكُثُونَ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ يُنْكُثُونَ فِي مَكْثِهِمْ ، فَتُلْقَى لَهُمُ الْأَرْضُ أَفْلَاحًا كَبِدَهَا .
قَالَ : ذَهَبٌ وَفِضَّةٌ ، ثُمَّ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى الْأَسَاطِينِ ، فَقَالَ : مِثْلُ هَذَا .

فَيَوْمئِذٍ لَا يَنْفَعُ ذَهَبٌ وَلَا فِضَّةٌ . فَهَذَا مَعْنَى قَوْلِهِ : فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا .

«ای سلمان ! و در آن موقعیت «رئویبضة» تکلم میکند و سخن میگوید :

سلمان گفت : فدایت شود پدرم و مادرم ای رسول خدا ! مراد از رُویبضة چیست ؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: در امور اجتماعی مردم و اوضاع عامه کسی تکلم میکند و ارشادات مردم را به عهدہ دارد که شأن او ارشاد و هدایت و ولایت بر مردم نیست .
چون این قضایا واقع گردد و این علائم تحقق یابد دیگر مدّت درازی به طول نمی انجامد ، بلکه درنگ نمی کنند مردم مگر زمان اندکی که ناگهان زمین صیحه عجیبی می کشد ، و این صدا و صیحه بطوری تمام بسیط زمین را فرا میگیرد که هر کس چنین می پندارد که این صیحه در ناحیه و موطن او واقع شده است . و پس از صیحه به قدری که خداوند اراده اش تعلق گیرد باز مردم در روی زمین درنگ می کنند ، و در این اقامت و درنگ دچار گرفتاری ها و مشقّات و تکان ها میگردند .

و زمین پاره های جگر خود را بیرون میریزد ، و منظور از پاره های جگر طلاها و نقره هاست .

حضرت رسول اکرم در این حال با دست خود اشاره کردند به ستون هائی که در آنجا نصب شده بود و فرمودند : پاره های جگر زمین و قطعات طلا و نقره مثل این ستون ها .

اما در آن روز دیگر طلا و نقره فائده ای ندارد ، و اینست معنای گفتار خدای تعالی : **فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا :**

پس به درستی که حقاً علائم قیامت بوقوع پیوسته است.»^۱

۱- «تفسیر علی بن ابراهیم» طبع سنگی ، از ص ۶۲۷ تا ص ۶۲۹ ؛ و در تفسیر «المیزان» ج ۵ ، از ص ۴۳۲ تا ص ۴۳۵ در ذیل آیه ۵۴ از سوره ۵ : مائدة»

در بعضی از آیات قرآن آمده است: **وَإِلَيْهِ تُقَلَّبُونَ** ۱.

یعنی شما برای حضور در قیامت در پیشگاه پروردگار، قلب و واژگون میشوند. و چون آن عالم، عالم بیداری محض و عالم صدق و واقعیت است، معلوم میشود که مردم در این دنیا که عالم اعتبار است بر اساس غفلت و خواب و بر پایه کذب و اعتباریات موهومه زندگی می‌نمایند، تا قلب و واژگونی‌اش بیداری و صدق و واقعیت باشد.

پناه به خدا از نفس اماره به سوء که تمام نکبت‌ها و بدبختی‌ها را به سر انسان می‌آورد، و حَقّاً اگر به خود واگذارده شود در سرکشی و شِمَاسَت حدّ یَقْفی ندارد و با خیره‌سری و عَجَلَه خاصّی بسوی سرایشیب بدبختی‌ها و شقاوت سرازیر میگردد؛ و در این صورت غیر از آن جهنّم گداخته، چیزی علاج وی را نخواهد نمود.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام امت را بر محور عزّت و شرف و ایمان حرکت میداد، و طبق خبر رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلّم با ناکثین و قاسطین و مارقین نبرد نمود. مردم کوفه آن حضرت را بسیار آزار میدادند، و از اطاعت سرپیچی میکردند؛ و در تجهیز لشکر و حضور در صحنه نبرد کوتاهی می‌نمودند، و استراحت در خانه‌های خود را با اهل و عیال بر جهاد در راه خدا مقدّم می‌شمردند، و هزاران اشکال و ایراد به آن حضرت داشتند. و هر یک

﴿از «تفسیر علی بن ابراهیم» نقل کرده‌اند.

۱- ذیل آیه ۲۱، از سوره ۲۹: العنکبوت

برای خود رأیی و سلیقه‌ای انتخاب نموده و در مقابل اوامر آن حضرت اظهار انانیت و شخصیت می نمودند؛ و آن امام قائم به حق و حاکم به عدل و دلسوز بر رعیت و دعوت کنندهٔ به خدا را خسته و فرسوده و ملول و از زندگانی سیر کردند .

در کتاب «الغارات» با سند متصل خود از اَبی‌الْوَدَّاکِ روایت میکند که چون حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از جنگ با خوارج نهروان فارغ شدند، در نهروان به خطبه پرداخته و پس از حمد و ثنای خداوند به آنطوریکه بایستهٔ اوست، چنین فرمودند:

اما بعد، خداوند عزوجل با شما به رحمت و نیکویی رفتار نمود و به طریق نیکو شما را نصرت با عزت و شرف عنایت فرمود؛ پس در این حال که این غائله هائله از بین رفته و مخالفین داخلی منکوب شده‌اند، فوراً حرکت کنید بسوی دشمنان خودتان از اهل شام و تتمهٔ جنگ صفین را خاتمه دهید و قبل از آنکه دشمن مجال و فرصتی بیابد، معاویه را که دشمن سرسخت اسلام بوده و از هتک حرّمات خدا بهیچوجه خودداری نمی‌کند از پای درآورید و این دشمنان خارجی خود را سرکوب و منکوب نمائید .

أشعث بن قیس برخاست و با جملاتی سرد مردم را به بازگشت به منازل خود و استراحت، به چنین عبارتی دعوت کرد:

يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ! نَفِدَتْ نِبَالُنَا ، وَ كَلَّتْ سِيوفُنَا ، وَ نَصَلَتْ
أَسِنَّةُ رِمَاحِنَا وَ عَادَ أَكْثَرُهَا قِصْدًا .

از جمع بنا ای مِصْرِنَا نَسْتَعِدُّ بِأَحْسَنِ عُدَّتِنَا ، وَ لَعَلَّ

أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَزِيدُ فِي عِدَّتِنَا عِدَّةً مِّنْ هَلَكٍ مِنَّا ، فَإِنَّهُ أَقْوَى لَنَا عَلَى عَدُوِّنَا .

وَكَانَ الَّذِي وَلِيَ كَلَامَ النَّاسِ يَوْمَئِذٍ الْأَشْعَثُ بْنُ قَيْسٍ^۱ .

«ای امیرالمؤمنین! تیرهای ما همه تمام شده است، و شمشیرهای ما از کار افتاده، و سرهای نیزه‌ها و پیکان‌های نیزه‌ها همه از نیزه‌ها جدا شده و اکثر آنها شکسته شده است.

ما را به شهر خودمان کوفه برگردان تا به بهترین تجهیزات خود را مجهز و آماده کنیم، و امید است که امیرالمؤمنین افرادی را به افراد ما اضافه کنند تا جای افرادی را که در این جنگ از ما هلاک شده‌اند پُر کنند و تدارک به عمل آید، چون این عمل موجب تقویت ما بر دشمن خواهد شد.

و آن کسی که در آن روز از طرف مردم سخن می‌گفت و این پیشنهادها را مینمود، أشعث بن قیس بود.»
و این خبر را طبری نیز در ضمن بیان وقایع سنه سی و هفتم آورده است.

و نیز در «الغارات» با سند خود از مستظَلُّ بن حُصَيْن روایت کرده است که امیرالمؤمنین علیه السلام در ضمن خطبه‌ای فرمود:

۱- «الغارات» ج ۱، ص ۲۳ تا ص ۲۵، و در پاورقی گفته است:
در «شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید اَنْصَلَتْ وارد شده، و شاید تصحیف اَنْصَلَتْ باشد چنانکه می‌گویند: اَنْتَصَلَ السَّهْمُ یعنی پیکان از تیر خارج شد.

يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ! وَاللَّهِ لَتَجِدُنَّ فِي اللَّهِ وَالتَّقَاتِلْنَ عَلَي طَاعَتِهِ ،
أَوْ لَيَسُوسَنَّكُمْ قَوْمٌ أَنْتُمْ أَقْرَبُ إِلَى الْحَقِّ مِنْهُمْ ؛ فَلْيَعِدِّبَنَّكُمْ وَ
لْيَعِدِّبَنَّهْمُ اللَّهُ .^۱

«ای اهل کوفه! باید همه شما در راه خدا کوشش و جدیت کنید
و باید در راه اطاعت خدا کارزار کنید، وگرنه قومی بر شما سیادت و
ریاست خواهند کرد که شما در راه حق از آنها به حق نزدیکتر هستید؛
و بر اساس این إهمال و عدم کارزار، خداوند هم شما و هم آنها را
عذاب می‌نماید.»

و نیز در «الغارات» با سند متصل خود از نمیر عیسی روایت
کرده است که :

مَرَّ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى الشَّفَارِ مِنْ هَمْدَانَ ، فَاسْتَقْبَلَهُ قَوْمٌ
فَقَالُوا :

أَقْتَلْتَ الْمُسْلِمِينَ بِغَيْرِ جُرْمٍ ، وَ دَاهَنْتَ فِي أَمْرِ اللَّهِ ، وَ طَلَبْتَ
الْمُلْكَ وَ حَكَّمْتَ الرِّجَالَ فِي دِينِ اللَّهِ ؟! لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ .
فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : حُكْمُ اللَّهِ فِي رِقَابِكُمْ .
مَا يَحْبِسُ أَشْقَاهَا أَنْ يَخْضِبَهَا مِنْ فَوْقِهَا بَدَمٌ ؟ إِنْ نِيَّ مَيْتٌ أَوْ
مَقْتُولٌ ، بَلْ قَتَلًا . ثُمَّ جَاءَ حَتَّى دَخَلَ الْقَصْرَ .^۲

۱- همان مصدر، ص ۳۲؛ و نیز مجلسی در «بحار الأنوار» طبع کمپانی
ج ۸، ص ۶۷۹ در باب جریان فتنه‌ها بیان کرده است.
۲- همان مصدر، ص ۳۰؛ و مجلسی در «بحار الأنوار» ج ۸ کمپانی
ص ۶۷۸ آورده است.

«پس از جنگ نهروان و مقاتله با خوارج، حضرت به جماعتی از اهل همدان عبور فرمود.

جماعتی از آنها به نزد آن حضرت آمده و گفتند: آیا مسلمانان را بدون جرم و جنایت کشتی؟ و در امر خدا مُداهنه و سستی نمودی؟ و طالب ریاست و حکومت شدی؟ و در دین خدا، مردان را ذی اراده و سلیقه شمردی و امور را به حکمیت واگذار نمودی؟! حکم نیست و حکمیت نیست مگر برای خدا.

حضرت فرمود: حکم خدا بر عهده شماس است و ذمه‌های شما متحمل آن حکم خواهد بود.

چه چیز نگهداشته است شقی‌ترین امت را که بیاید و این محاسن را از خون بالای سرش خضاب کند؟ ای مردم! من خواهم مرد یا کشته خواهم شد، بلکه کشته خواهم شد. و حضرت آمد تا داخل قصر دارالاماره شد.»

و در «نهج البلاغه» آمده است که شخصی از اصحاب آن حضرت برخاست، فَقَالَ:

نَهَيْتَنَا عَنِ الْحُكُومَةِ ثُمَّ أَمَرْتَنَا بِهَا! فَمَا نَدْرِي أَيُّ الْأَمْرَيْنِ أَرْشَدُ؟

«آن مرد گفت: ای علی! تو ما را از حکومت در امر دین و احکام الهی نهی فرمودی و سپس ما را به حکومت و پذیرش آن امر فرمودی! پس ما نفهمیدیم کدامیک از این دو کار تو مقرون به صواب و به راستی نزدیکتر است؟»

فَصَفَّقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِحْدَى يَدَيْهِ عَلَى الْأُخْرَى ثُمَّ قَالَ :

«حضرت یکی از دست‌های خود را به دیگری زدند و سپس فرمودند:» هَذَا جَزَاءُ مَنْ تَرَكَ الْعُقْدَةَ .

أَمَّا وَاللَّهِ لَوْ أَنِّي حِينَ أَمَرْتُكُمْ بِمَا أَمَرْتُكُمْ بِهِ حَمَلْتُكُمْ عَلَى الْمَكْرُوهِ الَّذِي يَجْعَلُ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا ، فَإِنِ اسْتَقَمْتُمْ هَدَيْتُكُمْ ، وَ إِنِ اعْوَجَجْتُمْ قَوْمْتُمْ ، وَ إِنِ أَبِيْتُمْ تَدَارَكْتُكُمْ ؛ لَكَانَتْ الْوُثْقَى .
وَلَكِنِ بِمَنْ وَ إِلَى مَنْ ؟

أُرِيدُ أَنْ أُدَاوِيَ بِكُمْ وَ أَنْتُمْ دَائِي ، كَنَاقِشِ الشُّوْكَةِ بِالشُّوْكَةِ وَ هُوَ يَعْلَمُ أَنَّ ضَلَعَهَا مَعَهَا .

اللَّهُمَّ قَدْ مَلَّتْ أَطِبَاءُ هَذَا الدَّاءِ الدَّوِي ، وَ كَلَّتِ النَّزْعَةُ بِأَشْطَانِ الرَّكِيِّ .^۱

(چون معاویه با خدعه و حيله قرآن‌ها را بر سر نیزه‌ها کرد و خود را تابع قرآن قلمداد نمود، و کتاب خدا را حکم قرار داده و امر جنگ را به حکمیت ارجاع داد، امیرالمؤمنین علیه السلام با خطبه و کلام‌های پیاپی خود، مردم را نسبت به سوء نیت او هشدار دادند، و فرمودند: این یک خدعه‌ای بیش نیست .

به نام اینکه قرآن حاکم است می‌خواهند جنگ را متوقف کنند تا اولاً از شکست قطعی گریخته باشند و ثانیاً با ارجاع به حکمیت، خدشه و اشکالی عملاً در حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام ایجاد

۱- خطبه ۱۱۹ از «نهج البلاغه»؛ و از طبع عبده مصر، مطبعه عیسی

البابی الحلبي: ج ۱، ص ۲۳۳ و ۲۳۴

کنند و علی کُلّ تقدیر از این فرصت به نفع خود سوء استفاده نمایند .
 لذا امیرالمؤمنین علیه السّلام به شدّت مردم را از پذیرش
 حکمیت منع میکرد و تن زیر بار این حکمیت نمیداد . ولی چون خود
 مردم فریاد برآوردند و تقاضای حکمیت نمودند ، و در بین لشکر آن
 حضرت ایجاد تفرقه کردند و با بیست هزار شمشیر کشیده اطراف آن
 حضرت را گرفتند که اگر به حکم قرآن و حکمیت راضی نشوی
 هم اکنون تو را در زیر این شمشیرها قطعه قطعه می‌کنیم ، حضرت
 هیچ چاره‌ای نداشت مگر قبول حکمیت ، و گرنه تمام لشکر آن
 حضرت به مخالفت بر می‌خاستند و صد در صد به نفع معاویه تمام
 میشد .

لذا حضرت حکمیت را قبول فرمود و سپس که حکمین خدعه
 کردند یعنی عمروعاص ، ابوموسی اشعری را گول زد و در حکم
 حکمین اعوجاج و انحراف حاصل شد حضرت تصمیم ادامه جنگ
 صفین را داشت تا کار را با معاویه مکّار و خدّاع یکسره کند ؛ در اینحال
 بود که طائفه خوارج به عنوان اعتراض به قبول حکمیت علیه آن
 حضرت قیام کردند و او را تکفیر نمودند .

حضرت برای خوابانیدن این فتنه داخلی قیام فرمود و به خوارج
 فهمانید که کار من صحیح بوده است ، و لذا اکثر آنان توبه نمودند و از
 درِ معذرت خواهی وارد شدند ، و بقیّه که به سرکشی و عناد خود
 ادامه میدادند و دست به غارت اموال مسلمانان زده و به فتنه‌انگیزی
 اشتغال داشتند با جنگ نهروان کشته و متواری شدند ؛ و این فتنه مهمّ

از ریشه از بین رفت .

در این حال بود که حضرت در صدد جمع‌آوری و تهیه لشکری مجهز برای حمله به اهل شام و معاویه علیه الهاویه بود که شمشیر نابکار ابن ملجم مرادی کار آن حضرت را ساخت و به مرحله شهادت رسانید . در اینجا این مردی که برخاسته و اعتراض دارد به امیرالمؤمنین علیه السلام ، حضرت جواب او را بدین قسم دادند: «این گفتار شما جزای کسی است که بواسطه گفتار جاهلان از قوم خود، از آنچه را از رأی و فکر خود بر بقای جنگ با معاویه استوار ساخته بود و تصمیم ادامه این نبرد را داشت برگردد و ترک عزیمت کند .

(و سپس این مطلب را روشن ساخت که ترک عزیمت بر جنگ و عمل برگفتار جاهلان ، بر اساس قصور فهم و ادراک خود مردم بوده است که مُصراً این معنی را خواسته بودند ، و گرنه در پیش‌بینی‌های عاقلانه و روش معصومانه آن امام همام هیچ تزلزلی حاصل نشده است ؛ میفرماید:)

سوگند بخدا که من در آن وقتی که شما را به ادامه کارزار که بر شما ناگوار و ناپسند بود امر کردم ، اگر بر آن امر ایستادگی مینمودم ، و بر جنگ که ناپسند شماست ولی خدای تعالی خیر شما را در آن قرار داده است اصرار می‌ورزیدم ، بطوریکه اگر در جنگ استقامت می‌ورزیدید شما را هدایت مینمودم و راه راست را به شما نشان میدادم ، و اگر به کجی و کاستی می‌گرویدید شما را به تعزیر و اقامه

حدود الهیّه راست مینمودم و استوار می ساختم، و اگر از جنگ اباء و امتناع مینمودید به شما میرسیدم و شما را به دست می آوردم و رفع اباء و امتناع از شما می نمودم؛ هر آینه این عمل کار محکم و استوار بود، که موجب فتح و ظفر اهل ایمان و منکوییت و مغلوییت اهل عدوان میشد.

ولیکن با معونت و کمک چه گروهی این کار را می کردم؟ و در این کارزار به چه کسانی التجاء میبردم؟ جز با قوم خودم و اصحاب خودم که شما بودید؟

من میخواهم که با شما و به کمک شما مداوا و معالجه نمایم؛ در حالیکه خود شما درد من هستید. عیناً مانند کسی که میخواهد خاری را از بدن خود با خار دیگری بیرون آورد، و میداند که این دو خار هر دو از یک جنس هستند و میل و گرایش این خار به آن خار است. (پس من چگونه میتوانم با شما که درد من هستید دردم را معالجه کنم، و با بعضی از شما که از جهت میل و گرایش عیناً مانند بعضی دیگر و دسته دیگری آن دسته دیگر را استوار سازم).

بار پروردگارا! طیبیان و حاذقان معالجه امراض از مداوای این درد جانکاه عاجز شدند، و آب کشندگان ماهر و زیرک که آب را از اعماق چاه اندیشه و فکر بالا می آورند از بالا آوردن این آب با ریسمان های اندیشه و تفکر درماندند.»

و در «الغارات» با سند متصل خود روایت میکند از ابو عَون الثَّقَفی بن عُبیدالله:

قَالَ : جَاءَتْ امْرَأَةٌ مِنْ بَنِي عَبْسٍ وَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
عَلَى الْمِنْبَرِ ، فَقَالَتْ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ! ثَلَاثٌ بَلْبَلْنَ الْقُلُوبَ . قَالَ :
وَ مَا هُنَّ ؟

قَالَتْ : رِضَاكَ بِالْقَضِيَّةِ ، وَ أَخْذُكَ بِالِدَنِيَّةِ ، وَ جَزَعُكَ عِنْدَ
الْبَلِيَّةِ !

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَيَحْكُ ! إِنَّمَا أَنْتِ امْرَأَةٌ ، انْطَلِقِي فَاَجِدِي
عَلَى ذَيْلِكَ !

قَالَتْ : لَا ! وَ اللَّهُ مَا مِنْ جُلُوسٍ إِلَّا فِي ظِلَالِ السُّيُوفِ ^۱ .

«أبو عون میگوید: زنی از طائفه بنی عبس در حالیکه
امیرالمؤمنین علیه السلام بر منبر بودند در نزد آن حضرت آمده و
گفت: ای امیر مؤمنان! سه چیزند که دل‌ها را در اضطراب انداخته و
آنها را در هم و غم فرو برده است. حضرت فرمودند: آنها چیستند؟
زن گفت: رضایت دادن و تسلیم شدن تو در امر حکمیت، و
اختیار کردن تو امر پست و زبونی را، و فریاد و جزع برآوردن تو در
مواقع ابتلائات و حوادث!

حضرت فرمودند: ای وای بر تو! (تورا به این مسائل چکار؟) تو

۱- «الغارات» ج ۱، ص ۳۸ و ۳۹؛ و در تعلیقه آن گوید: این حدیث را
مجلسی در هشتم «بحار الأنوار» در باب ما جَرَى مِنَ الْفِتَنِ، ص ۶۷۹ سطر ۱۴، و
ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» بدون نسبتی به کتابی بدین عبارت نقل
کرده است: روایت کرده است حافظ أبو نُعَيم که گفت: أبو عاصم ثقفی ما را
حدیث کرد که گفت: زنی آمد - تا آخر حدیث. (به «شرح نهج البلاغه» ج ۱،
ص ۱۷۹، سطر ۳۱ رجوع شود.)

زن هستی ، برو در خانه خود بنشین و به کار خود مشغول باش !
 زن گفت : نه ! سوگند بخدا که هیچ نشستی نیست مگر در سایه
 شمشیرها.»

و در «الغارات» با سند متصل خود از زید بن وهب روایت میکند
 که امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از فراغ از نهروان و امور خوارج در
 اولین سخنان خود چنین فرمودند :
**يَا أَيُّهَا النَّاسُ ! اسْتَعِدُّوا إِلَىٰ عَدُوِّ فِي جِهَادِهِمُ الْقُرْبَةَ مِنَ اللَّهِ وَ
 طَلَبُ الْوَسِيلَةِ إِلَيْهِ .**

ای مردم ! خود را مجهز و آماده نمایید برای نبرد با دشمنی که در
 جهاد با آنها به خدا تقرب میجوئید و دستاویزی برای وصول به لقاء او
 درمی یابید .

دشمنان شما گروهی هستند که دستشان از حق خالی است ،
 حیاری و سرگردان زیست می کنند ، و ابداً دیده بصیرت حق را ندارند
 و حق را نمی بینند . و به ظلم و عدوان خو گرفته اند ، و ستم و جور در
 دل آنان وارد شده و از آن عدول نمی کنند ؛ از کتاب خدا دور بوده و با
 آن آشنائی و ملائمتی ندارند ؛ و از طریق مستوی در راه مستقیم عدول
 نموده به کجروی و انحراف اشتغال ورزیده اند ؛ در وادی طغیان و
 سرکشی و تجاوز ، رسوخ نموده و فرو رفته اند ، و به نادانی و نایبنائی
 گرفتار آمده اند ، و در گرداب های ضلالت و غمرات غوایت بطور دائم
 و مداوم غوطه ور شده اند .

پس برای دفاع از ایشان آماده سازید آنچه را که استطاعت دارید

و در توان شماسست از قوّه و استعداد و از اسباب بسته ، و بر خدا توکل کنید ؛ و خدا از جهت سپردن امور به او و از جهت یاری و نصرت کفایت است .

با این خطبه ، برای جهاد حرکت نکردند و برای دفع دشمن کوچ نمودند ، و از خانه‌ها بیرون نیامدند . و حضرت چندین روز آنرا به همین منوال رها گذارد ، و چون از حرکت و کوچ آنها ناامید شد ، رؤسا و بزرگان آنان را طلبید و از نظریهٔ آنان تفحص و جستجو فرمود ، و از علت کندی و نشست و سنگینی در حرکت استفسار نمود .

بعضی از آنان به بهانهٔ مرض از آمدن خودداری نموده و بعضی دیگر جداً از آمدن استنکار داشتند ، و افراد کمی از آنان بودند که آمادهٔ حرکت و خروج و جهاد بودند .

حضرت برای بار دوم به خطبه ایستاد و فرمود :

عِبَادَ اللَّهِ ! مَا لَكُمْ إِذَا أَمَرْتُكُمْ أَنْ تَنْفِرُوا أَتَقَلَّتْكُمْ إِلَى الْأَرْضِ ؟
أَرْضِيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ ثَوَابًا ؟ وَ بِالذُّلِّ وَالْهَوَانِ مِنَ الْعِزِّ
خَلْفًا ؟

أَوْ كَلَّمَا نَادَيْتُكُمْ إِلَى الْجِهَادِ دَارَتْ أَعْيُنُكُمْ كَأَنَّكُمْ مِنَ الْمَوْتِ
فِي سَكْرَةٍ ! يَرْتَجِعُ عَلَيْكُمْ فَتَبْكُمُونَ ؛ فَكَأَنَّ قُلُوبَكُمْ مَالُوسَةٌ فَأَنْتُمْ
لَا تَعْقِلُونَ ؛ وَ كَأَنَّ أَبْصَارَكُمْ كُمَةٌ فَأَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ !
لِلَّهِ أَنْتُمْ ! مَا أَنْتُمْ إِلَّا أَسْوَدُ الشَّرَى فِي الدَّعَةِ ، وَ تَعَالِبُ رَوَاغَةَ
حِينَ تُدْعَوْنَ .

مَا أَنْتُمْ بِرُكْنٍ يُصَالُ بِهِ ، وَ لَا زَوَافِرٍ عِزٌّ يُعْتَصَمُ إِلَيْهَا . لَعَمْرُ اللَّهِ

لَيْسَ حُشَّاشُ نَارِ الْحَرْبِ أَنْتُمْ ؛ إِنَّكُمْ تُكَادُونَ وَ لَا تَكِيدُونَ ، وَ
تَنْقِصُ أَطْرَافَكُمْ وَ لَا تَتَحَاشُونَ ، وَ لَا يُنَامُ عَنْكُمْ وَ أَنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ
سَاهُونَ .

إِنَّ أَخَا الْحَرْبِ الْبَيْظَانُ ؛ أَوْدَى مَنْ غَفَلَ ، وَ يَأْتِي الدُّلُّ مِنْ
وَادِعٍ . غَلِبَ الْمُتَحَاذِلُونَ ، وَ الْمَغْلُوبُ مَقْهُورٌ وَ مَسْلُوبٌ - الحديث^۱ .

«ای بندگان خدا! چه شده است که چون شما را امر به خروج
میکنم به زمین می چسبید؟ آیا شما به عوض حیات سرمدی و
زندگی جاودانی حقیقی در پاداش خود به حیات و زندگی دنیا اکتفا
نموده و راضی شده‌اید؟ و پستی و ذلت را جانشین عزت پنداشتید؟
هر وقت که شما را به جهاد در راه خدا میخوانم چشم‌های شما
به دوران و گردش می افتد و از شدت ترس و نگرانی گویا در سکرات
مرگ افتاده‌اید! و راه‌های فهم و ادراک بر شما بسته شده و زبان شما
لال و از کار افتاده شده است؛ و گویا دل‌های شما به جنون و دیوانگی
آمیخته شده و تعقل نمی‌کنید، و گویا چشم‌های شما نابیناست و
اصلاً چیزی را نمی‌بینید!

آفرین بر شما که مال خدا هستید!^۲ در حال آرامش در ادعا،
چون شیران شرزه بیشه فرات بوده، و در حال جنگ و کارزار چون
روباهان دروغ‌زن و حيله‌گراز این سوراخ به آن سوراخ پنهان میشوید.

۱- «الغارات» ج ۱ ، از ص ۳۳ تا ص ۳۷

۲- معنای لَلَّهُ أَنْتُمْ اینستکه: آفرین بر شما؛ البته بر وجه استهزاء و تهکم
است و شبیه لَلَّهُ دَرُكُمْ است، یعنی از بس شما خوب هستید مال خدا هستید!

نیستید مانند ستون محکمی که در صولت و شدت بدو پناه برند ،
و نه مانند پایه‌های عزت و شرف که بدانها دستاویز شوند .
سوگند بخدا که برای آتش جنگ ، بد آتش گیرانه‌هایی هستید ؛
مورد کید و حيله واقع میشوید ولی خود برای دشمن حيله‌ای
نمی‌اندیشید . و پیوسته از بزرگان شما کم میشوند و کشته میشوند و
ابداً تحاشی و باکی ندارید . و دشمن در غیبت شما نخوابیده است و
بیدار و در کمین است و شما در سكرات غفلت فرو رفته‌اید .

مرد جنگ کسی است که بیدار است ؛ کسی که غفلت ورزد
دستخوش بوار و هلاکت خواهد شد ، و کسی که با دشمن بسازد و
مصالحه کند گرفتار ذلت و زبونی خواهد گشت . و افرادی که یکدیگر
را تنها گذارند و با هم تعاون و کمک نکنند مغلوب میشوند ؛ و
مغلوب ، مقهور و مسلوب میگردد . (یعنی مورد قهر و سطوت دشمن
قرار میگیرد و جان و مال و عرض و ناموس او در معرض تعدی و
تجاوز واقع میگردد) . - تا آخر حدیث .»

این خطبه را سید رضی رحمه الله علیه در «نهج البلاغه» با
اختلاف الفاظ آورده است و از جمله ، جمله ما اَنْتُمْ اِلَّا اَسْوَدُ الشَّرِّی
فِی الدَّعَةِ را به جمله ما اَنْتُمْ اِلَّا کَابِلِ ضَلَّ رُعَاتِهَا ، فَکَلَّمَا جُمِعَتْ
مِنْ جَانِبِ اَنْتَشَرَتْ مِنْ ءَاخِرَ تَبْدِیلِ نموده است . یعنی نیستید شما
مردم مگر مانند گله‌های شتری که ساربانانش گم شده‌اند و آنها در
بیابان متفرق و پراکنده شده و از هر طرف جمع شوند از طرف دیگر
پراکنده میشوند .

و این جملات را نیز اضافه دارد :

وَ أَيُّمُ اللَّهِ إِنِّي لَأَظُنُّ بِكُمْ أَنَّ لَوْ حَمِسَ الْوَعْيَ وَ اسْتَحَرَّ الْمَوْتَ
قَدْ انْفَرَجْتُمْ عَنِ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ انْفِرَاجَ الرَّأْسِ .
وَ اللَّهُ إِنَّ أَمْرًا يُمَكِّنُ عَدُوَّهُ مِنْ نَفْسِهِ يَعْرِقُ لَحْمَهُ ، وَ يَهْشِمُ
عَظْمَهُ ، وَ يَفْرِى جِلْدَهُ ؛ لِعَظِيمِ عَجْزِهِ ، ضَعِيفِ مَا ضَمَّتْ عَلَيْهِ
جَوَانِحُ صَدْرِهِ .

أَنْتَ فَكُنْ ذَلِكَ إِنْ شِئْتَ ، فَأَمَّا أَنَا فَوَاللَّهِ دُونَ أَنْ أُعْطِيَ ذَلِكَ
ضَرْبٌ بِالْمَشْرِفِيَّةِ تَطِيرُ مِنْهُ فَرَاشُ الْهَامِ ، وَ تَطِيحُ السَّوَاعِدُ
وَ الْأَقْدَامُ ؛ وَ يَفْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ ذَلِكَ مَا يَشَاءُ .^۱

«سوگند به خدا که من درباره شما چنین میدانم که اگر آتش
جنگ افروخته گردد و تنور کارزار تفته شود ، و مرگ با نهایت حدت
خود گریبان نبرد کنندگان را بگیرد ؛ حَقًّا که شما در آنوقت مانند سری
که جدا شود ، از فرزند ابی طالب جدا خواهید شد . (و دیگر با او
پیوندی نخواهید داشت ، همچون سری که از بدن جدا شود دیگر به
بدن ملحق نمی شود ، و یا سری که منشق شود و دو پاره گردد دیگر به
هم نمی چسبد.)

سوگند به خدا آن کسی که دشمن را به خود تمکین دهد تا
گوشت بدنش را تا به استخوان بخورد ، و استخوانش را خرد کند و
بشکند ، و پوستش را پاره کند و از بدن جدا کند ؛ عجز و ناتوانی او
بسیار شدید است ، و آنچه را که استخوان های سینه و اضلاعش

۱- «نهج البلاغه» خطبه ۳۴ ؛ و از طبع عبده مصر : ج ۱ ، ص ۸۲ تا ص ۸۴

درببرگرفته و احاطه کرده - که کنایه از قلب است - بسیار ضعیف است .

(ای أشعث!) تو چنین باش اگر دوست داری! ^۱ و اما من ، سوگند بخدا پیش از آنکه به چنین مرتبه‌ای سقوط کنم ، با شمشیرهای بُرندهٔ مشرفی چنان بر سر دشمن فرود آورم که ریزه استخوان‌های مججمه‌ها را به هوا پرتاب کند ، و دست‌ها و پاها جدا شود ؛ و خداوند هر چه اراده کند بعد از آن خواهد شد.»
و سپس فرمودند :

ای مردم من بر شما حقی دارم ، و شما نیز بر من حقی دارید . اما حق شما بر من اینستکه شما را نصیحت و راهنمایی کنم ، و حق شما

۱- در «امالی» مفید ص ۸۷ آمده است که : چون حضرت خطبه را به اینجا رسانید که همه از دور ابن ابی طالب پراکنده میشوید ، أشعث بن قیس برخاست و گفت : ای امیرالمؤمنین ! چرا مانند عثمان عمل نمی‌کنی ؟ حضرت فرمود : یا عُرْفَ النَّارِ وَیَلِّکَ ! إِنَّ فِعْلَ ابْنِ عَمَّانَ لَمِخْرَآةٌ عَلَی مَنْ لَا دِینَ لَهُ وَ لَا حُجَّةَ مَعَهُ ، فَکَیْفَ وَ اَنَا عَلَی بَیْتِهِ مِنْ رَبِّی وَ الْحَقُّ فِی یدِی ؟! و سپس فرمود : ای أشعث تو چنین باش و اما من چنانم .

و در «الغارات» ج ۲ ، ص ۴۹۵ آمده است که «تو چنین باش که میخواهی و اما من چنانم» در جواب أشعث بن قیس بوده است . و در تعلیقهٔ آن گوید : ابن ابی الحدید در «شرح نهج» ج ۱ ، ص ۱۷۸ سطر ۲۱ گفته است :

ممکن است قول امیرالمؤمنین علیه السلام : تو چنین باش ، خطاب به دشمن باشد ، هر که باشد بدون تعیین ، ولیکن روایت وارد شده است که خطاب به أشعث بوده است . و ممکن است که در عین اینکه روایت صحیح باشد و مراد أشعث باشد لیکن خطاب عام باشد و شامل هر کس شود که دشمن را به خود تمکین دهد .

را از خراج و بیت المال بطور وافر برسانم، و شمارا به معالم دین آشنا کنم تا اینکه در جهل نمانید، و شمارا ادب کنم برای اینکه بفهمید؛ و اما حق من بر شما اینست که به بیعتی که با من نموده‌اید وفا کنید، و در حضور و غیبت من از خیر خواهی و نصیحت دریغ نکنید، و هر وقت شمارا میخوانم اجابت کنید، و هر وقت امر میکنم اطاعت بنمائید.^۱

و نیز در «نهج البلاغه» وارد است که در مذمت اصحاب خود فرموده است:

كَمْ أَدَارِيكُمْ كَمَا تُدَارِي الْبِكَارَ الْعَمْدَةَ، وَ الثِّيَابَ الْمُتَدَاعِيَةَ؛
 كُلَّمَا حَيَّصْتُ مِنْ جَانِبٍ تَهْتَكْتُ مِنْ آخَرَ.
 أَكَلَّمَا أَطَّلَ عَلَيْكُمْ مَنْسِرٌ مِنْ مَنَاسِرِ أَهْلِ الشَّامِ أَغْلَقَ كُلُّ رَجُلٍ
 مِنْكُمْ بَابَهُ، وَ انْحَجَرَ انْحِجَارَ الضَّبَّةِ فِي جُحْرِهَا، وَ الضَّبُعِ فِي
 وَجَارِهَا؟
 الدَّلِيلُ وَ اللّٰهُ مَنْ نَصَرْتُمُوهُ، وَ مَنْ رَمَى بِكُمْ فَقَدْ رَمَى بِأَفْوَقِ
 نَاصِلٍ. وَ إِنَّكُمْ وَ اللّٰهُ لَكَثِيرٌ فِي الْبَاحَاتِ، قَلِيلٌ تَحْتِ الرَّايَاتِ.
 وَ إِنِّي لَعَالِمٌ بِمَا يُصَدِّحُكُمْ وَ يُقِيمُ أَوْدَكُمْ، وَ لَكِنِّي لَا أَرَى
 إِضْلَاحَكُمْ بِإِفْسَادِ نَفْسِي.

۱- این خطبه را طبری در تاریخ خود ضمن بیان وقایع سنه سی و هفتم ج ۵، ص ۹۰ از طبع دوم به تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم آورده است. و مفید در «مجالس» خود در ضمن مجلس هجدهم طبع نجف، ص ۸۷ غالب فقرات این خطبه را آورده است. و ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» در ضمن شرح این خطبه در ج ۲، ص ۱۸۹ آورده است.

أَضْرَعَ اللَّهُ خُدُودَكُمْ ، وَ أَتَعَسَ جُدُودَكُمْ . لَا تَعْرِفُونَ الْحَقَّ
كَمَعْرِفَتِكُمُ الْبَاطِلَ ، وَ لَا تَبْطُلُونَ الْبَاطِلَ كَابْطَالِكُمُ الْحَقَّ .^۱

«چقدر مدارا کنم با شما مانند مدارا کردن با شتران جوانی که کوهان آنها به علت گرانی بار از داخل آسیب دیده و از ظاهر سالم می‌نماید (و بواسطهٔ آن آسیب از بار کشیدن می‌گیریزند، و بدین جهت ساربانان از ترس گریختن با آنها مدارا می‌کنند).

و چقدر مدارا کنم با شما مانند مدارا کردن با جامه‌های کهنه که پی‌درپی پاره میشوند؛ بطوریکه از هر طرف دوخته شوند، از طرف دیگر پاره و دریده میشوند.

آیا هر بار که طلیعهٔ سپاهی از سپاهیان شام ظاهر شود و بر شما مُشرف گردد، هر کدام از مردان شما در خانهٔ خود می‌روند و در را به روی خود قفل میکنند، و مانند سوسمار در سوراخ خود می‌خزد و مانند گفتار در لانهٔ خود پنهان می‌گردد؟

سوگند بخدا، ذلیل آن کسی است که شما او را یاری می‌کنید، و کسی که تیر می‌اندازد به کمک و معاونت شما (به جانب دشمنان) تیر می‌اندازد با تیر شکستهٔ بدون پیکان.

سوگند بخدا که شما (اهل عیش و عشرتید!) در ساحت‌های خانه‌ها و باغها و مجامع مجتمع می‌گردید و بسیار ظاهر میشوید، ولی در زیر پرچمهای عزّ و شرفِ کارزار اندکید.

۱- خطبهٔ ۶۷ از «نهج البلاغه»؛ و از طبع عبده مصر: ج ۱، ص ۱۱۷ و

و حقاً و تحقیقاً که من علم دارم به آنچه شما را اصلاح کند ، و اعوجاج و انحراف شما را تبدیل به راستی و استقامت نماید ؛ ولیکن نظر من آن نیست که شما را اصلاح کنم گرچه مستلزم خراب نمودن و ضایع و فاسد کردن خودم باشد .

خوار و ذلیل گرداند خداوند چهره‌های شما را ، و نابود و هلاک سازد نصیب‌ها و بهره‌های شما را ؛ شما آنطوریکه به باطل معرفت دارید ، به حق معرفت ندارید ، و آن حدی که در صدد ابطال حق و اضمحلال آن هستید ، در صدد ابطال باطل و محو آن نیستید!»

و نیز در «نهج البلاغه» وارد است :

«أما بعد ، جهاد در راه خدا دری از درهای بهشت است که خداوند برای خواصّ از اولیای خود باز کرده است . جهاد لباس تقوی و جوشن محکم و نگاهدارنده خداست ، و سپر متین و مستحکم الهی است .

کسی که از جهاد اعراض نموده و آنرا ترک کند ، خداوند بر پیکر او لباس ذلت و جامه بلا و نکبت خواهد پوشانید ، و به مذلت و خواری و زبونی و بی‌مقداری مبتلا خواهد شد ، و بر دل او مهر زده میشود و راه کشف حقائق و معارف بر او بسته میگردد ، و دولت حقّ از وی روی تافته و حقّ در مقرّ خود قرار میگیرد ، و به تزییع جهاد ، علائم مذلت و مشقتّ در او به ظهور میرسد و از نصفت و عدالت محروم می‌ماند .

آگاه باشید که من کراراً و مراراً شما را به جهاد این قوم در شب و

روز، و در پنهان و آشکارا دعوت کردم و گفتم :

قبل از اینکه آنان با شما جنگ کنند شما به جنگ آنان بشتابید ،
که سوگند بخدا با هیچ قومی و دسته‌ای در وسط خانه‌شان جنگ
نمی‌کنند مگر آنکه آن قوم و دسته به خاک مذلت خواهند نشست .
(اعزُّوهُمْ قَبْلَ أَنْ يَعْزُّوْكُمْ ، فَوَاللَّهِ مَا عَزَى قَوْمٌ فِي عَقْرِ دَارِهِمْ إِلَّا
ذُلُّوا.)

و هر یک از شما بار مسؤولیت را به دوش دیگری انداختید و
یکدیگر را تنها گذاردید و خوار و ذلیل نمودید و با هم تعاون و کمک
نکردید و در زیر بار خذلان و ذلت رفتید ، تا حدی که غارت‌های
پیاپی از طرف دشمن از هر سو به شما روی آورد ، و سرزمین‌های
شما را ربودند .

و اینک **أخو غامد** با سپاهیان خود در شهر انبار وارد شده ،
حسان بن حسان بکری را کشته و لشکریان شما را از سرحداتشان
بیرون کرده‌اند .

و چنین به من خبر رسیده است که یک مرد از ایشان بر خانهٔ زن
مسلمان داخل شده و نیز بر خانهٔ زن مُعاهده (ذمیّه) وارد شده و
خلخال پای آن زن و دستبند و گردنبند و گوشوارهٔ آن زن را بیرون
می‌کشیده و می‌ربوده است ، و آن زن هیچ قدرت و توانی بر دفع آن
مرد متجاوز نداشته مگر به گریه‌های پیاپی و سوگند دادن آن مرد را به
رَحِم !

و سپس تمام آن جماعت از انبار برگشتند با تمام افرادشان ،

بدون آنکه از عدد آنها کم شود و یا یک نفر از آنها جراحی بردارد و یا خونی از آنها ریخته شود .

پس از این واقعه و وقوع این حادثه اگر از شدت تأسّف ، مرد مسلمان بمیرد سزاوار ملامت نیست ؛ بلکه در نزد من مردن او سزاوار است .

فِيَا عَجَبًا! سوگند به خدا که دل را می‌کُشد و غصّه را برای انسان پیش می‌آورد اینکه چگونه این قوم ستم پیشه در باطلشان با یکدیگر اتّفاق و اجتماع دارند و شما در حقّتان با یکدیگر اتّحاد و اتّفاق ندارید .

پس قُبْح و زشتی بر شما باد ، و اندوه و غصّه شما را در خود فروبرد که خود را هدف قرار داده و از هر طرف بسوی شما تیراندازی میشود ؛ شما را غارت می‌کنند و شما نشسته‌اید و آنها را غارت نمی‌نمائید ؛ و با شما جنگ می‌کنند و شما آسوده‌اید ؛ و خدا را عصیان می‌کنند و شما راضی هستید .

اگر شما را امر به جهاد نموده و در ایّام گرما به حرکت و سیر بسوی آنان گسیل سازم ، می‌گوئید : این وقت شدت گرماست ، قدری به ما مهلت ده تا گرما کاهش یابد .

و اگر در ایّام سرما به شما امر کنم که بسوی دشمنان کوچ کنید ، می‌گوئید : اینک موسم شدت سرماست به ما قدری مهلت بده تا سرما از بین برود .

و تمام این بهانه‌ها به داعیه این است که از گرما و سرما فرار کنید ؛

پس شما که از گرما و سرما بدینگونه فرار می‌کنید، سوگند بخدا که فرارتان از شمشیر بیشتر خواهد بود.

يَا أَشْبَاهَ الرَّجَالِ وَلَا رِجَالَ؛ حُلُومُ الْأَطْفَالِ، وَ عُقُولُ رَبَّاتٍ
الْحِجَابِ! لَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَرَكُمُ وَلَمْ أَعْرِفِكُمْ؛ مَعْرِفَةُ وَاللَّهِ جَرَّتْ
نَدْمًا وَ أَعْقَبَتْ سَدْمًا.

ای کسانی که شبیه به مردانید اما مرد نیستید؛ افکار شما اندیشه‌های کودکان است، و عقل‌های شما عقل‌های نوعروسان در حجله نشسته! ای کاش من شما را ندیده بودم و شما را نشناخته بودم.

سوگند بخدا که معرفت و شناسائی شما موجب ندامت و پشیمانی است، و غصّه و اندوه را به دنبال دارد.

خدا شما را هلاک کند! دل مرا از چرک و خون پر کردید، و سینهٔ مرا کانون غیظ و غضب ساختید، و جرعه‌های اندوه و غصّه را یکی پس از دیگری به من خورانیدید؛ و به علّت عصیان و مخالفت‌های خود، رأی مرا فاسد ساختید، تا جائی که قریش گفتند: پسر اَبی طالب مرد شجاعی است ولیکن علم‌کارزار ندارد.

جزای پدرانشان با خدا باد! آیا ممارست احدی از قریش در فنّ رزم‌آزمائی از من بیشتر است؟ و گام احدی از آنان در این صحنه‌ها از من جلوتر بوده است؟ من برای دفاع از دین خدا قدم در میدان نبرد نهاده و بر این امر نهضت کردم در وقتی که هنوز عمر من به بیست سال نرسیده بود، و الآن سنّ من از شصت سال تجاوز کرده است؛ ولیکن

رأى و اندیشه کسی متبع نیست که مورد اطاعت قرار نگیرد»^۱

و نیز در مقام شکوه از اصحاب خود در «نهج البلاغه» وارد است:
 أَيُّهَا النَّاسُ الْمُجْتَمِعَةُ أَبَدَانُهُمْ ، الْمُخْتَلِفَةُ أَهْوَاؤُهُمْ ! كَلَامُكُمْ
 يُوهِي الصُّمَّ الصَّلَابَ ، وَ فِعْلُكُمْ يُطْمَعُ فِيكُمْ الْأَعْدَاءَ . تَقُولُونَ
 فِي الْمَجَالِسِ كَيْتَ وَ كَيْتَ ، فَإِذَا جَاءَ الْقِتَالُ قُلْتُمْ حَيْدِي حَيَادِ .
 مَا عَزَّتْ دَعْوَةٌ مِنْ دَعَاكُمْ ، وَ لَا اسْتِرَاحَ قَلْبٌ مِنْ قَاسَاكُمْ ؛
 أَعَالِيلُ بِأَصَالِيلَ ، دِفَاعَ ذِي الدِّينِ الْمَطُولِ . لَا يَمْنَعُ الضَّيْمَ الدَّلِيلُ ،
 وَ لَا يُدْرِكُ الْحَقُّ إِلَّا بِالْحَدِّ .

أَيُّ دَارٍ بَعْدَ دَارِكُمْ تَمْنَعُونَ ؟ وَ مَعَ أَيِّ إِمَامٍ بَعْدِي تُقَاتِلُونَ ؟
 الْمَغْرُورُ وَ اللَّهُ مِنْ غَرَّرْتُمُوهُ ، وَ مَنْ فَازَ بِكُمْ فَقَدْ فَازَ وَ اللَّهُ
 بِالسَّهْمِ الْأَخِيْبِ ، وَ مَنْ رَمَى بِكُمْ فَقَدْ رَمَى بِأَفْوَقِ نَاصِلِ .
 أَصْبَحْتُ وَ اللَّهُ لَا أَصْدُقُ قَوْلَكُمْ ، وَ لَا أَطْمَعُ فِي نَصْرِكُمْ ، وَ
 لَا أُوْعِدُ الْعُدُوَّ بِكُمْ .

مَا بِالْكُمْ ؟ مَا دَوَّأَوْكُمْ ؟ مَا طَبَّكُمْ ؟ الْقَوْمُ رِجَالٌ أَمْثَالِكُمْ !
 أَقَوْلًا بَغَيْرِ عَمَلٍ ، وَ غَفْلَةً مِنْ غَيْرِ وَرَعٍ ، وَ طَمَعًا فِي غَيْرِ
 حَقٍّ ؟^۲

«ای مردمانی که بدنهایشان با هم مجتمع است ، و آراء و
 افکارشان با هم مختلف ! در گفتار چنان سخت و محکمید که
 سخنانتان سنگهای سخت و شدید را می شکند و خرد میکند ، و اما

۱- «نهج البلاغه» خطبه ۲۷؛ و از طبع عبده مصر: ج ۱، ص ۶۷ تا ص ۷۰

۲- همان مصدر خطبه ۲۹؛ و از طبع عبده مصر: ج ۱، ص ۷۳ تا ص ۷۵

کردارتان به قدری ضعیف است که دشمنانتان را به طمع در شما می‌افکند. در مجالس و محافل چنین و چنان می‌گوئید، و چون زمان جنگ در میرسد، سرود فرار می‌خوانید.

خواندن کسی که شما را به کارزار می‌خواند مقرون به عزت نیست، چون او را دستخوش مذلت و خذلان میدارید. و دل کسی که شما را به قهر و عنف به حرکت در می‌آورد پیوسته در اضطراب و نگرانی است. بهانه‌هایی به گمراهی‌ها دارید. (بهانه‌های شما همه گمراهی و اباطیل است.) شما این جنگی را که بر شما لازم است هرچه زودتر انجام دهید، مانند شخص مدیونی که بدون عذر اداء دین را به تأخیر می‌اندازد به تأخیر می‌اندازید. شخص ذلیل نمی‌تواند از خود دفاع کند و رفع ظلم بنماید، و حق را نمی‌توان بدست آورد مگر با جدّ و استحکام.

شما اگر از خانهٔ خود دفاع نمی‌کنید از کدام خانه از این پس دفاع می‌کنید؟ و بعد از من با معیت و ولایت کدام امامی می‌خواهید جنگ کنید؟

سوگند بخدا که مغرور و فریب خورده کسی است که شما او را فریب داده باشید، و کسی که به معونه و مساعدت شما ناجح و فائز و برنده شود، سهمیه و بهرهٔ او سهمی خواهد بود که پوچ است و نصیبی ندارد؛ و کسی که تیر می‌اندازد به کمک و معاونت شما، تیر می‌اندازد با تیر شکستهٔ بدون پیکان.

حال من فعلاً چنین است که روزگار را میگذرانم در حالیکه گفتار

شما را تصدیق ندارم، و در یاری شما طمع نمی‌بندم، و با مساعدت شما نمی‌توانم دشمنان را بترسانم.

ادراکات دل شما چگونه است؟ دوی شما کدام است؟ علاج شما چیست؟

آخر این دشمنان هم افرادی هستند مثل شما! آیا گفتار بدون کردار نتیجه‌ای دارد؟ شما در گفتار چیره هستید بدون کردار، و غفلت دارید بدون ذره‌ای پاک‌ی و ورع، و طمع می‌ورزید در غیر حق.»

و در ضمن خطبه دیگری میفرماید:
وَلَقَدْ أَصْبَحْتَ الْأُمَمُ تَخَافُ ظُلْمَ رُعَاتِهَا وَ أَصْبَحْتَ أَخَافُ ظُلْمَ رَعِيَّتِي .

«امت‌ها و ملت‌ها همه از ظلم والیان خود در هراسند، و من از ظلم رعیت خودم.»

تا آنجا که میفرماید:

أَيُّهَا الشَّاهِدَةُ أَبْدَانُهُمْ ، الْعَائِبَةُ عُقُولُهُمْ ، الْمُخْتَلِفَةُ أَهْوَاؤُهُمْ ، الْمُتَبَتِّلِي بِهِمْ أَمْرًا وَهُمْ ! صَاحِبِكُمْ يُطِيعُ اللَّهَ وَ أَنْتُمْ تَعَصُونَهُ ؛ وَ صَاحِبِ أَهْلِ الشَّامِ يَعِصِي اللَّهَ وَ هُمْ يُطِيعُونَهُ .
لَوَدِدْتُ وَ اللَّهَ أَنْ مَعَاوِيَةَ صَارَ فِينِي بِكُمْ صَرَفَ الدِّينَارِ بِالدَّرْهِمِ ، فَأَخَذَ مِنِّي عَشْرَةَ مِنْكُمْ وَ أَعْطَانِي رَجُلًا مِنْهُمْ .^۱

«ای گروه مردمانی که از جهت بدن حاضرید و از جهت عقل

۱- «نهج البلاغه» خطبه ۹۵، و از طبع عبده مصر: ج ۱، ص ۱۸۷ و ۱۸۸

غائب! افرادی که در آراء و افکار مختلفید، و امرآء و رؤسای شما مبتلا به شما شده‌اند. صاحب شما اطاعت خدا میکند و شما با او مخالفت می‌کنید؛ و صاحب مردمان شام عصیان خدا میکند و آنها از او اطاعت می‌نمایند.

سوگند بخدا که چقدر دوست دارم که معاویه با من نسبت به شما معامله صرفِ دینار به درهم کند؛ و بنابراین ده نفر از شما را از من بگیرد و یک مرد از آنان را به من بدهد.»

امیرالمؤمنین با این خطبه‌ها و سخن‌های عمیق می‌خواهد با جان آنها تکلم کند و حسّ باطن آنانرا زنده بنماید، و با این لطائف از اشارات و کنایات و استعارات به طرق مختلفی حقیقت مطلب را به آنان بفهماند. در اوّل جنگ صفین که معاویه آب را بر لشکر آن حضرت بست، در ضمن خطبه‌ای می‌فرماید:

فَالْمَوْتُ فِي حَيَاتِكُمْ مَقْهُورِينَ، وَالْحَيَاةُ فِي مَوْتِكُمْ قَاهِرِينَ.^۱

حقیقهٔ یک دنیا درس ادب و اخلاق و عزّت و شرف است و اگر در شرح و تفسیر آن کتاب‌ها تدوین گردد سزاوار است.

می‌فرماید: «اگر زنده باشید و مقهور و مغلوب دست دشمن، مرده‌اید؛ و اگر بمیرید در راه غلبه و سیطرهٔ بر دشمن، زنده‌اید.»

آنقدر در اثر تکاهل و تساهل، آن حضرت را خسته و ملول

۱- همان مصدر، خطبهٔ ۵۱؛ و از طبع عده مصر: ج ۱، ص ۱۰۰

نمودند که حَقًّا انتظار مرگ می کشید، و چون ضربت ابن ملجم مرادی به یافوخ^۱ سرش رسید ندای فُزْتُ وَ رَبُّ الْكَعْبَةِ در داد و خاک محراب بر سرش می نهاد و می گفت: مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى.^۲

صَلَّوْا لِلَّهِ عَلَيْكَ وَ صَلَّوْا مَلَائِكَتِهِ الْمُقَرَّبِينَ وَ أٰذِيَّائِهِ
الْمُرْسَلِينَ وَ عِبَادِهِ الصَّالِحِينَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ .

۱- یافوخ، ملاذ سر را گویند، و آن قسمتی از مقدم سر است که در اطفال تازه متولد نرم است. و از اینجا استفاده می شود که شمشیر ابن ملجم از پیشانی حضرت نگذشته بود بلکه از عرض سر، بین دو گوش عبور نموده و در ملاذ و از آنجا به مغز سر نشسته بود.

۲- آیه ۵۵، از سوره ۲۰: طه

مجلس مسیت و کلم

علامہ قیامت

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
 وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ^۱

قال الله الحكيمُ في كتابه الكريم :

فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا .^۲
 (هجدهمین آیه ، از سورهٔ محمد : چهل و هفتمین سوره از قرآن کریم)
 گفتار در مقدمات شروع ورود به عالم قیامت بود . ذکر شد که
 اخبار ، اجمالاً تواتر معنوی دارد بر اینکه وقتی میخواید قیامت بر پا
 شود مردم دگرگون میشوند و حالت انسانیّت خود را از دست
 میدهند . فسق و فجور و فساد در روی زمین زیاد میشود ، رحم و
 انصاف و مروّت از بین میرود ، نوامیس مردم محترم شمرده
 نمی شود ، بر زیردستان کمک نمی گردد ، و احترام بزرگان رعایت

۱- مطالب گفته شده در روز بیست و یکم ماه مبارک رمضان .

۲- «آیا این کافران و مشرکان امید و انتظاری را دارند مگر انتظار ساعت قیامت که ناگهان بیاید و آنها را دربرگیرد ؟ حقاً که علامات قیامت آمده است.»

نمی‌شود، و قانون عدالت در میان افراد بشر حکومت نمی‌کند. در مجلس سابق روایت شریفه‌ای از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در حِجَّةُ الْوَدَاعِ هنگامی که دستهای خود را به خانه کعبه گرفته بودند و نزدیکترین افراد به رسول خدا سلمان فارسی بود، با سند متصل از عبدالله بن عباس از «تفسیر علی بن ابراهیم» نقل شد، و حَقّاً دارای محتوایی عالی بود.

اینک روایت دیگری را که مُحَمَّد بن یعقوب کلینی در کتاب شریف «روضه کافی» با سند خود از حمران بن أعین نقل کرده است در اینجا ذکر می‌کنیم.

(حمران بن أعین برادر زُرارة و عبدالملک و بکر بن أعین است، و تمام این افراد از رُوات هستند.)

حمران میگوید: روزی در محضر حضرت صادق علیه السّلام بودیم و سخن از وضع زمان پیش آمد و گرفتاریهای شیعیان و ملالت و خستگی آنها، و شوکت و عظمت دولت بنی عباس و ستمی که آنها به شیعیان روا میداشتند.

حضرت فرمودند: من یک روز با أبو جعفر منصور دوانیقی میرفتم، و منصور با موکب خود حرکت می‌نمود و بر روی اسبی

۱- وزن فَعَلَّةٌ به فتح برای مرّه آید، یعنی یکبار؛ مثل ضَرَبْتُهُ ضَرْبَةً. و اَمَّا وزن فَعَلَّةٌ به کسر برای کِفَيْتٌ و هَيْتٌ آید؛ مثل جَلَسْتُ جِلْسَةَ الْعَبْدِ یعنی به کِفَيْتٌ نشستن غلامان نشستم. و از اینجا استفاده میشود که حِجَّةُ الْوَدَاعِ به کسر صحیح است نه به فتح، یعنی آن کِفَيْتٌ خاصی از حَجِّ که دارای وصف وداع بود.

نشسته بود و در مقابلش یک دسته از اسب سواران و در پشت سرش یک دسته دیگر از اسب سواران او را احاطه کرده بودند، و منصور در نهایت اُبّهت و جلال و شوکت حرکت میکرد و من هم بر روی یک الاغی نشسته و در کنار منصور میرفتم.

در حال حرکت منصور روی به من نموده گفت: ای ابا عبدالله! سزاوار است که از این جلال و قدرتی که خدا به ما عنایت فرموده، و از این درِ عزّت و شوکتی را که به روی ما گشوده است، تو هم بسیار خوشحال و مسرور باشی؛ ولیکن مردم را از این امر آگاه مکن و به مردم مگو که تو و اهل بیت تو در این ریاست و حکومت و ولایت بر مردم از ما سزاوارترید، زیرا بدین گفتار، ما را بر ضرر خودت و اهل بیتت تحریص، و بر اقدام علیه خود و آنها ترغیب می‌نمائی!

حضرت فرمود: من به منصور گفتم: هر کس چنین خبری به تو داده و از قول من به تو چنین سخنی گفته است حَقّاً دروغ گفته و کذب محض بوده است.

منصور گفت: آیا بر این مدّعی و گفتارت سوگند می‌خوری؟! من گفتم: مردم سخنی را می‌شنوند و آن را تحریف نموده و تغییر میدهند و سپس آن گفتار مُحرّف را نقل می‌کنند؛ یعنی دوست دارند که نیت و نظریّه‌ی تو را بر من تغییر دهند و طرز تفکّر تو را نسبت به من خراب و فاسد کنند.

گوش به سخن آنها مده، و گفتار آنها را به جان و دلت می‌پذیر، چون ما فعلاً به تو نیاز بیشتری داریم از آنچه تو به ما نیازمندی!

منصور گفت: آیا به خاطر داری که قبل از اینکه من به خلافت برسم، روزی از تو سؤال کردم که دولت و حکومت نصیب ما خواهد شد؟ و تو در جواب گفتی: بله دولت و حکومت عریض و طویلی، و قدرت و مَلِکِیَّتِ شدیدی نصیب شما خواهد شد و پیوسته خدا به شما مهلت میدهد، و در امر حکومت و ریاست مجال واسع پیدا می‌کنید، و دنیا بر شما فراخ و گشاده خواهد شد تا جایی که دست به ریختن خونی از ما، که حرام است در ماه حرام و در بلد حرام خواهید زد. (خون حرام یعنی خون محترم در ماه محترم و در شهر محترم). منصور چون این مطالب را ذکر کرد، دانستم که آن حدیثی را که برای او نقل کرده بودم در حفظ دارد.

من در پاسخ منصور گفتم: من در آن حدیث، تو را به خصوص در این جنایت مشخص نکردم، و شاید که خداوند عزوجل تو را کفایت کند، و آن عمل به دست تو انجام نگیرد! از همه اینها گذشته، آن فقط حدیثی بود که من روایت کردم و ممکن است که کسی غیر از تو از اهل بیت تو متصدی این عمل شود. منصور در مقابل سخنان من ساکت شد.

و چون از موکب منصور به منزل بازگشتم، بعضی از دوستان و موالیان که مرا در موکب منصور دیده بودند به منزل من آمده و گفتند: فدایت شوم! سوگند به خدا که ما ترا امروز در موکب منصور به وضع عجیبی دیدیم، تو روی الاغی سوار بودی و او بر روی اسب، و در پهلوی او راه میرفتی و او نیز گهگاه از روی اسب نظری به تو نموده و با

إشرافی که پیدا می نمود با تو به سخن می پرداخت ، بطوریکه چنین می نمود که گویا تو در زیر او قرار گرفته ای . و من با خود گفتم : این حجّت خداست در روی زمین و بر تمام افراد مردم ، و صاحب این امر و مقام ولایت است که مقتدی و پیشوای مردم بوده و باید همه به او اقتدا کنند ؛ و اما آن دیگری با مردم به جور و ستم رفتار میکند و فرزندان پیامبران را به قتل میرساند و خونهای بی گناهان را که خدا دوست ندارد به روی زمین میریزد . و با این حال او با موکب و با جلال و عظمت حرکت می نمود ، و توری الاغی سوار بودی !

از این منظره شگئی در دل من وارد شد ، بطوریکه من بر دین خودم و بر نفس خودم ترسیدم .

حضرت فرمودند : من به آن شخص گفتم : اگر تو آن صفوف فرشتگان الهی را که در گرداگرد من حرکت میکردند میدیدی ! و آن ملائکه ای را که در اطراف من بودند ، در جلوی من و در پشت سر من و از طرف راست من و از طرف چپ من ، می نگرستی ، هر آینه منصور را با آن عظمت بسیار حقیر و کوچک می شمردی ! و آن موکب و اسب تازان را که با آن کیفیت همراه او بودند نیز کوچک و حقیر می شمردی !

آن مرد گفت : اینک دل من آرام گرفت . و سپس گفت : دولت این دسته تا به کی به طول می انجامد و مردم چه وقت از دست اینها راحت میشوند ؟

من گفتم : آیا نمیدانی که هر چیزی یک مدّت و زمان خاصی

دارد؟

گفت: آری.

گفتم: آیا میدانی که این امر (امر ما که همان ظهور و قیام است) اگر فرارسد، از یک چشم به هم زدن سریع تر است؟ اگر تو بدانی که حال آنها در نزد خداوند عزّ و جلّ چگونه است و چگونه در سختی و عذاب و نکبت بسر میبرند، هر آینه بغض و عداوت تو نسبت به آنها افزون خواهد شد؛ و اگر تو و تمام افراد روی زمین کوشش کنید که آنها را در حالی خرابتر و شدیدتر و بدتر از آن گناہانی که آنها فعلاً بدان دست به گریبانند درآورید، نمی توانید!

فَلَا يَسْتَفِزُّنَكَ الشَّيْطَانُ؛^۱ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ
وَ لَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ.^۲

«شیطان تو را نلغزاند؛ چون حقاً عزّت اختصاص به خدا و به رسول خدا و به مؤمنان دارد ولیکن منافقان نمیدانند.»

آیا تو میدانی کسی که انتظار ظهور امر ما و فرج ما را بکشد و بر مراتب و درجات خوف و اذیت که بر او وارد میشود شکیبائی کند، فردای قیامت در گروه و دسته ما خواهد بود؟

آن وقت حضرت شروع می کنند به بیان علائمی که در

۱- اقتباس از آیه ۶۴، از سوره ۱۷: الإسراء است: وَ اسْتَفْزِزْ مِنْ اسْتَطَعَتْ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ .

۲- اقتباس از آیه ۸، از سوره ۶۳: المنافقون است: وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ .

آخر الزمان برای ظهور حضرت ولی عصر و مقدمه رجعت و قیامت باید اتفاق بیفتد؛ مفصلاً بیان میفرمایند که در آخر زمان چه اتفاق خواهد افتاد؛ تمام جزئیات اخلاق و رفتار مردم و بدبختی و بیچارگی آنها و ظمی که به آنها وارد میشود و معاصی که بدانها مبتلا میگردند یک یک بیان میکنند که به همین صفحه‌های معمولی کتاب‌های خشتی از چهار صفحه متجاوز است.

و سپس حضرت اورا دلداری میدهند که خدا همیشه با ماست؛
 إن شاء الله فرج ما را خداوند عزّ وجلّ نزدیک خواهد نمود.

وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ^۱ ، وَ أَنَّ رَحْمَةَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ^۲ .

صدوق رحمة الله علیه در کتاب «خصال» از ابوالطفیل از حذیفه ابن اسید روایت کرده است که او گفت: ما جماعتی بودیم که از شرائط و علامات قیام قیامت بحث و مذاکره میکردیم. رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که در غرفه‌ای نزدیک به ما بود، بر ما اشراف نموده و از بحث ما مطلع شد و سپس فرمود:

لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَكُونَ عَشْرُ آيَاتٍ: الدَّجَالُ، وَ

۱- اقتباس است از آیه‌ای که در سه جای قرآن بدین الفاظ وارد است:
 اَوَّلُ: آیه ۱۲۰، از سوره ۹: التَّوْبَةِ: إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ. دَوِّمُ:
 آیه ۱۱۵، از سوره ۱۱: هُودُ: وَ أَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ. سَوِّمُ:
 آیه ۹۰، از سوره ۱۲: يُوْسُفُ: إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَ يَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ.
 ۲- اقتباس از آیه ۵۶، از سوره ۷: الأعراف است.

۳- «روضه کافی» طبع مطبعه حیدری، ص ۳۶ تا ص ۴۲

الدُّخَانُ، وَ طُلُوعُ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا، وَ دَابَّةُ الْأَرْضِ، وَ يَأْجُوجُ وَ مَاْجُوجُ وَ ثَلَاثُ خُسُوفٍ: خَسْفٌ بِالْمَشْرِقِ وَ خَسْفٌ بِالْمَغْرِبِ وَ خَسْفٌ بِجَزِيرَةِ الْعَرَبِ، وَ نَارٌ تَخْرُجُ مِنْ قَعْرِ عَدْنٍ تَسُوقُ النَّاسَ إِلَى الْمَحْشَرِ، تَنْزِلُ مَعَهُمْ إِذَا نَزَلُوا وَ تَقِيلُ مَعَهُمْ إِذَا قَالُوا.^۱

«ساعت قیامت فرا نمیرسد مگر آنکه ده آیه از آیات الهیه به ظهور می‌پیوندد: دجال، و پیدایش دودی در آسمان، و طلوع خورشید از مغرب، و پیدا شدن دابّه الارض، و خروج یاجوج و ماجوج، و سه شکاف و فرو رفتگی در زمین: یک فرو رفتگی در ناحیه مشرق و یک فرو رفتگی در ناحیه مغرب و یک فرو رفتگی در جزیره العرب، و آتشی از آخر و نهایت عدن پیدا میشود که مردم را بسوی محشر سوق میدهد؛ هر جا که مردم پائین آیند آن هم با مردم پائین می‌آید، و هر جا که مردم قیلوله کنند (یعنی برای استراحت قبل از ظهر بیارمند) آن هم با آنان قیلوله می‌نماید.»

این حدیث در «خصال» مطبوع به طبع سنگی، افتاده است. ولی مجلسی در «بحار» در باب أشرط السّاعة از «خصال» با سند متصل خود از أبوالطفیل از حذیفه بن أسید آورده است. ولیکن به جای جمله آخر، این جمله را آورده است: وَ تُقِيلُ مَعَهُمْ إِذَا أَقْبَلُوا. یعنی «هر جا که مردم روی آورند آن آتش هم با ایشان روی می‌آورد.»^۲

۱- «خصال» باب العشرة، حدیث ۱۳ و از طبع حیدری: ص ۴۳۱ و ۴۳۲

۲- «بحار الأنوار» طبع حروفی، ج ۶، ص ۳۰۳

باری، از علائم ظهور قیامت در این حدیث ۹ عدد بیان شده است، و البته دهمی نزول حضرت عیسی بن مریم علی نبینا و آله و علیهما السلام است. و شاهد بر این گفتار آنکه این حدیث را در «صحیح مسلم» از ابوالطفیل از حذیفه بن أسید غفاری آورده است و علاوه بر آن فقره‌ای که ما در اینجا ذکر کردیم نزول عیسی بن مریم را ذکر کرده است.^۱

و شاهد دیگر آنکه در «خصال» صدوق با سند متصل خود روایت میکند از حذیفه بن أسید یقول: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: عَشْرُ آيَاتٍ بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ: خَمْسٌ بِالْمَشْرِقِ وَخَمْسٌ بِالْمَغْرِبِ. فَذَكَرَ الدَّابَّةَ، وَالدَّجَالَ، وَطُلُوعَ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا، وَعَيْسَى بْنَ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَيَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ، وَأَنَّهُ يَغْلِبُهُمْ وَيُعْرِقُهُمْ فِي الْبَحْرِ؛ وَلَمْ يَذْكُرْ تَمَامَ الْآيَاتِ.^۲

«حذیفه میگوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که میفرمود: ده آیه قبل از قیامت به وقوع خواهد پیوست: پنج آیه در جانب مشرق، و پنج آیه در جانب مغرب. و سپس رسول خدا

۱- «صحیح مسلم» طبع محمد فؤاد عبد الباقی - بیروت، ج ۴، کتاب الفتن و أشرط السَّاعَةِ، صفحهٔ مسلسل ۲۲۲۵ و ۲۲۲۶

۲- «خصال» باب العشرة، حدیث ۴۶ و از طبع حیدری: ص ۴۶ و ۴۴۷؛ و نیز در حدیث ۵۲ از همین باب، همین روایت را با مختصر اختلافی در لفظ و با سند متصل از ابی الطفیل از حذیفه آورده و در آن خروج عیسی بن مریم علیهما السلام را هم بیان نموده است؛ مگر اینکه در آن دخان را ذکر نکرده است.

قضیه دابّه ، و قضیه دجال ، و طلوع خورشید از سمت مغرب ، و قضیه عیسی بن مریم علیه السّلام و یاجوج و ماجوج را و اینکه برایشان غلبه پیدا میکند و آنها را در دریا غرق میسازد را ذکر فرمود ؛ و بقیه آیات را ذکر نفرمود.»

این روایتی را که با این اسناد ذکر کردیم ، راجع به فقرات مختلفه آن درباره دجال و نزول عیسی بن مریم و آمدن یاجوج و ماجوج و انحلال زمین و غیرها ، روایات بسیاری وارد شده است ، با سندهای مختلف و مضامین متفاوت ، و می توان اجمالاً آنها را از آیات قرآن کریم نیز استنتاج کرد :

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ ءَامَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا قُلِ انظُرُوا أَنَا مُنْتَظِرُونَ^۱

«چرا این مردم ایمان نمی آورند و منتظرند که فرشتگان آسمانی بسوی آنان فرود آید ، و یا آنکه پروردگار تو بسوی آنان بیاید ، و یا پاره ای از آیات پروردگار تو بسوی آنها بیاید و مشاهده این غرائب را بنمایند ؟

در روزی که برخی از آیات پروردگار تو بیاید و بر مردم ظهور کند ، در آن وقت که به علّت مشاهده آن آیات خود را مضطرّ و مجبور به ایمان و اذعان و اعتراف مینگردند ؛ در آن روز ، برای نفوسی که سابقاً

۱- آیه ۱۵۸ ، از سوره ۶ : الأنعام

ایمان نیاورده‌اند و یا ایمان آورده ولی با ایمان خود کسب فضیلت ننموده و کار خیری نکرده‌اند ، ایمان هیچ فائده و اثری ندارد ؛ ایمان اضطرابی مثمر ثمر و مفید فائده نخواهد بود .

ای پیامبر ! به این دسته از مردم بگو : شما به انتظار آمدن چنین روزی باشید ؛ ما هم در انتظار مواعید پروردگار و مشاهده آمدن چنین روزی که ایمان برای شما دردی را دوا نمی‌کند هستیم.»

در این آیه شریفه پیداشدن آیات پروردگار منحصر در این آیات ظاهریه که فعلاً پیدا شده است از زمین و آسمان و باد و ابر و نزول باران و امثالها نیست ؛ زیرا که اینها و مشابه اینها را مردم دیده و می‌بینند و ایمان نمی‌آورند ، بلکه دنبال مشاهده یک نوع آیات خاصه خارق عادت میروند ، و در جستجوی یک نوع عجائب و غرائبی هستند که آنها و امثال آنها را به چشم ندیده‌اند .

بنابراین ، آن آیات یک نوع آیات استثنائی است که قدرت حضرت پروردگار را در زاویه‌های خرق عادات و امور غیر متعارف و نامأنوس نشان میدهد ، و دیگر در برابر ظهور چنین آیاتی ، منکران و کافران و مشرکان و معاندان نمی‌توانند سرپیچی کنند .

میتوان این آیه شریفه را بر نزول حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السّلام و طلوع شمس از ناحیه مغرب و یا بعضی از نشانه‌ها و علائم خارق العاده تطبیق کرد .

در سوره کُهِف میفرماید :

قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِّن رَّبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ

وَعْدُ رَبِّي حَقًّا * وَ تَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا.^۱

«(ذوالقرنین که سدر را برای آن قوم در مقابل هجوم و آزار یا جوج و مأجوج بنا کرد) بدان قوم چنین گفت: بنای این سدر حمتمی است از جانب پروردگار من که به من عنایت فرموده است. و این سد پایدار و استوار خواهد بود تا زمانیکه وعده پروردگار من راجع به قیام قیامت برسد. و چون وعده پروردگار من در رسد آنرا خرد و بی مقدار و ارزش خواهد نمود؛ و البته وعده پروردگار من حق است.

و ما مردم را در آن زمان چنان به حال خود وامیگذاریم که از شدت تحیر و اضطراب گوئی مانند موج دریا بعضی به روی بعضی دگر میریزند. و در آن هنگام در صور دمیده خواهد شد و ما تمام افراد بشر را بدون استثناء در محشر گرد می آوریم.»

و به دنبال آن فرماید:

وَ عَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ عَرْضًا * الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنِ ذِكْرِي وَ كَانُوا لَا يَسْتَفِيدُونَ سَمْعًا.^۲

«و ما در آن هنگام جهنم را به مردمان کافر عرضه خواهیم نمود عرضه داشتن هر چه بیشتر و کاملتر.

و کافران آن گروهی هستند که چشم‌های بصیرتشان در پرده و پوشش از یاد من و ذکر من فرو رفته و این غطاء و پرده چون سدی بین آنها و معارفشان حائل شده، بطوریکه ابداً قدرت و استطاعت

۱ و ۲- آیات ۹۸ تا ۱۰۱، از سوره ۱۸: الکهف

شنیدن آیات مرا ندارند، و تحمل استماع حقائق و مواعظ را نمی نمایند.»

و برای آنکه معنی آیه شریفه - که از علائم قیامت و از ملاحم قرآن شمرده شده است - کاملاً مشخص گردد باید در سه موضوع بحث نمائیم: اول ذوالقرنین، دوم طائفه یا جوج و مأجوج، سوم سدّ.

اما ذوالقرنین در قرآن مجید فقط یکجا از آن یاد شده و آن در سوره کهف است، و مطالبی که از آن یاد شده چند چیز است:

۱- ما او را در روی زمین تمکن و استقرار دادیم، و از تمام وسائل و اسباب در اختیارش قرار دادیم.

۲- از آن اسباب استفاده نموده یک بار حرکت به سمت مغرب نمود تا جائی که (چون به آخر معموره رسید در کنار دریای بیکران) چنین به نظر می آمد که خورشید در چشمه ای از گل و لای فرو میرود. و در آنجا جماعتی را یافت و ما به او گفتیم: در چنین موقعیت و وضعیتی که با آنها داری، اختیار داری آنها را عذاب کنی و به سزای خود برسانی، و یا طریقه نیکوئی درباره آنها اتخاذ کنی!

ذوالقرنین به آنها گفت: کسی که ستم ورزد، ما او را بزودی در این دنیا به عذاب خود پاداش داده و سپس بسوی پروردگارش می رود و خداوند او را به عذاب غیر مأنوس و غیر منتظر و غیر معهودی معذب می فرماید. و کسی که عمل صالح انجام دهد، جزا و پاداش او نیکو خواهد بود و ما از امر خود با او به آسانی گفتگو خواهیم نمود.

۳- باز از آن اسباب استفاده نموده و به سمت مشرق آفتاب حرکت کرد تا به مردمی رسید که در بیابان زندگی میکرده و از طلوع و تابش خورشید پرده و پوششی نداشتند و ستر و حفاظی برای آنان نبود؛ برهنگان و عریانی بودند که ساتر و لباس نداشتند.

۴- همچنین از آن اسباب استفاده نموده و حرکت کرد تا رسید به بین دو سدّی که در آنجا جماعتی بودند که از تمدّن و انسانیت بهره‌ای نداشته و گفتاری را بهیچوجه تعقل نمی نمودند.

آن جماعت به ذوالقرنین گفتند: یا جوج و مأجوج در روی زمین فساد می کنند؛ آیا قبول میکنی که ما مخارج سدّی را به تو بدهیم که بین ما و بین آنها سدّ محکمی بنا کنی؟

ذوالقرنین گفت: آنچه پروردگار من از اموال و عُدّه به من داده بسیار پسندیده و نیکوست؛ فقط شما با افراد و عِدّه خود به من کمک دهید تا من سدّی محکم و استوار برای شما بکشم. شما قطعات بزرگ آهن را بیاورید و بین این دو کوه بچینید تا بر فراز دو کوه، این فرجه و شکاف را پر کند. و چون چنین کردند گفت: اینک با دم‌های آهنگری قطعات آهن را داغ و تفته کنید.

و در اینحال گفت قطعات مس را ذوب نموده و در خُخل و فُرج قطعات آهن بریزند تا همه شکافها پر شود و یک سدّ محکم و یکپارچه تشکیل گردد و بین دو کوه کاملاً مسدود شود.

و در اینصورت دیگر یا جوج و مأجوج نتوانستند از فراز آن سدّ بیایند و آن قوم را آزار کنند، و نیز نتوانستند که آن سدّ را سوراخ کنند و

بواسطه نقبی که در زیر آن ایجاد کنند باز برای خود امکان رفت و آمد داشته باشند .

در اینحال ذوالقرنین گفت : این رحمت از پروردگار من است که به من عنایت فرمود و من توانستم برای شما چنین سدی بسازم ، اما در آن زمانی که وعده پروردگار من برای قیامت برسد ، دیگر این سد ، خراب و مندک و بدون ارزش و اثر خواهد شد .

این است آنچه قرآن کریم درباره ذوالقرنین بیان فرموده است .

اما ذوالقرنین کیست و آیا در کتب سماوی دیگر و یا در تواریخ

از او نامی به میان آمده است ؟

احتمالات بسیار است . مورّخین و مفسّرین بحث‌های طولانی درباره این موضوع نموده‌اند و نهایت کوشش خود را با استمداد از روایاتی که درباره ذوالقرنین آمده است مبذول داشته و هر یک برای خود آیه را به نحوه‌ای تفسیر و بعضی از مُلوک را مورد و مسمای لقب «ذوالقرنین» دانسته و این عنوان را بر او منطبق نموده‌اند .

درباره تعیین ذوالقرنین و علت تسمیه او بدین لقب در «مجمع البحرین» در ماده «ق ر ن» و در خامس «بحار الأنوار» در احوالات ذوالقرنین مفصلاً بیاناتی شده است .

علامه طباطبائی مدّ ظلّه در تفسیر این آیه شریفه میفرماید :

«روایات مرویه از طریق شیعه و سنی از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ، و از طریق شیعه از ائمه اهل بیت علیهم السلام و اقوال صحابه و تابعین در قضیه ذوالقرنین به قدری مختلف است که

حقیقهٔ موجب شگفت است. چون علاوه بر آنکه آنها با هم معارضند
مشمول بر غرائب و عجائبی است که عقل آنها را محال می‌شمرد و
ذوق سلیم آنها را باطل میکند و عالم وجود و هستی آنها را انکار
دارد.

و چون شخصِ باحثِ ناقدِ بعضی از آنها را با بعضی دیگر قیاس
کند و پس از آن در آنها تدبّر نماید، می‌یابد که از وضع و دس و جعل
سالم نمانده، و مبالغات و غرائبی که در آنها آمده است در اثر جعل
راویان صورت گرفته است. و غریب‌ترین روایاتی که در این مقام آمده
است آنهایی هستند که از علماء یهود تازه مسلمان شده مانند وهب
ابن مُنبّه و کعب الأُحبار روایت شده است، و یا آنهایی که از قرائن
استفاده میشود که انظار و آراء این تازه مسلمانان در وضع و دس آنها
مؤثر و دخیل بوده است.^۱

و ما مختصراً در اینجا آنچه را ایشان در تفسیر «المیزان» آورده‌اند
ذکر می‌کنیم:

در قرآن مجید ذکری از اسم ذوالقرنین و تاریخ ولادت و حیاتش
و نیز از نسبش و سائر مشخصاتش برده نشده، کما اینکه دأب قرآن
در بارهٔ قصص گذشتگان بطور کلی اینچنین است، بلکه قرآن کریم
فقط از سه سفر او ذکری به میان آورده است.

و آنچه از خصوصیات و جهات جوهریّهٔ این داستان استفاده
میشود آنست که صاحب این قضیه قبل از نزول قصه در قرآن، بلکه

۱- تفسیر «المیزان» طبع سنهٔ ۱۳۸۶ هـ.ق، ج ۱۳، ص ۳۹۷

حتی در زمان حیات خود به ذی القرنین معروف بوده است ، چون قرآن میفرماید :

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ ذِي الْقُرْنَيْنِ ۱. قُلْنَا يَسْأَلُ الْقُرْنَيْنِ ۲. قَالُوا
يَسْأَلُ الْقُرْنَيْنِ ۳.

و دیگر آنکه مؤمن به خدا و روز قیامت بوده و متدین به دین حق بوده است .

و سوم آنکه از کسانی بوده که برای او خیر دنیا و آخرت جمع شده بود . اما خیر دنیا ، همان حکومت عظیمی که بین مشرق تا مغرب خورشید امتداد داشته و عالمگیر بوده است و چیزی در مقابل او مانع و سدّ راه نبود ، و اسباب پیشرفت را خداوند عزّ و جلّ به او عنایت کرده بود ؛ و اما خیر آخرت همان بسط عدل و اقامه حقّ و صفح و عفو و رفق و کرامت نفس و بتّ خیر و دفع شرّ بود .

پس او از دو نقطه نظر جسمانیّت و روحانیّت سیطره داشت . و چهارم آنکه با بعضی از مردمان ستمگر در مغرب برخورد نموده و آنانرا عذاب کرد . و سفری به مشرق نموده ، و در سفر دیگرش سدّ محکمی بنا کرد ، و این سدّ در مغرب یا مشرق آفتاب نبود ، چون بعد از آنکه سفر مغرب و مشرق را طیّ کرد ، حرکت کرد بسوی قومی که از تمدّن دور بودند و برای آنان سدّ را بنا کرد .

و از مشخصات سدّ او علاوه بر آنکه محلّش در مشرق و مغرب

۱ و ۲ و ۳- در آیات ۸۳ ، ۸۶ و ۹۴ از سوره ۱۸ : الکهف

نیست آنستکه در بین دو کوه که مثل دو حائط و دیوارند قرار دارد. و ذوالقرنین بین شکاف آن دو کوه را بست و در بناء آن از قطعات آهن و مس گداخته بکار برد، و بنابراین لامحاله باید آن سدّ در مضیق و تنگه‌ای باشد که بین دو ناحیه از نواحی ارض مسکونه را ربط دهد. باری، در اخبار سابقین و تواریخ قدماء از مورّخین نیامده است که پادشاهی در عهد خود به نام ذوالقرنین نامیده شده باشد و نه آنکه اسمش در غیر زبان عرب معنای ذوالقرنین دهد، و نه خصوص لفظ یأجوج و مأجوج و نه بنای سدّی به او نسبت داده شده باشد. بلی به بعضی از ملوک حمیر از یمینین اشعاری در مقام مباحثات نسبت داده شده است که در آنها ذوالقرنین را از اسلاف خود که تَبَابِعَهُ بوده‌اند شمرده و سفر او به مشرق و مغرب و سدّ یأجوج و مأجوج را بیان کرده است.

از کتاب «کیهان شناخت» للحسن بن قطان مروزی - طیب منجم متوفی ۵۴۸ هجری - وارد است که آن کسی که سدّ را بنا کرده یکی از ملوک آشور بوده به نام بلیس و او را ایضاً اسکندر نامیده است. چون در حوالای^۱ قرن هفتم قبل از میلاد اقوامی، که در نزد

۱- لفظ حوالی که در لغت عامّه فارسی زبانان به معنای اطراف و جوانب استعمال میشود غلط است، چون در لغت عرب حوالیّ به کسر لام و تشدید یاء، جمع حوالیّ است و حوالیّ یعنی گاو و گوسفندی که یک حوال (یک سال) از آن گذشته است؛ و صحیحش حوالیّ به فتح لام است چون حوال و حوالی و حوال جمع حوالیّ به معنای جهات مکتنّفه است ولی چون حوالی و حوالی را اضافه کنند ألف تبدیل به یاء میشود و میگویند: حوالیّه و حوالیّیه، و بعضی گویند ۞

غربی‌ها به نام **سیت** و در بین یونانی‌ها به نام **میگاک** نامیده میشوند ، از تنگه کوههای قفقاز به ارمنستان و به نقاط غربی ایران حمله می‌نمودند ، و چه بسا به بلاد **آشور** و پایتخت آن که نینوا بود میرسیدند و می‌کشتند و اسیر میبردند و غارت میکردند ؛ پادشاه آشور برای دفع آنان سدّ را بنا نمود .

ولیکن اشکال این کلام در انطباق خصوصیات داستان بر اوست . و در «روح المعانی» آورده است که چنین گفته شده است که ذوالقرنین ، فریدون ، فرزند ائفیان ، فرزند جمشید ، پنجمین پادشاه از سلسله پیشدادیان میباشد ؛ و او پادشاهی عادل و مطیع خدا بوده است ، و در کتاب «صُور اقالیم» **أبی زید بلخی** آمده است که مؤید به وحی الهی بوده است .

و اشکال این گفتار آنست که تاریخ اعتراف به چنین مطلبی ندارد .

و بعضی گفته‌اند که ذوالقرنین **إسکندر مقدونی** بوده است و اوست که سدّ را بنا کرده است ؛ و سدّ **إسکندر** مثل معروف و مشهور در زبانها شده است . و در «قرب الأَسناد» روایتی از موسی بن جعفر علیه السّلام و نیز در «الدّر المنتور» دو روایت از **عُقبة بن عامر** و **وهب بن منبّه** از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم در این موضوع

﴿ یاءِ تنثیه است و جوهری گوید قلب است . بنابراین در لغت عرب حَوَلَه و حَوَلِیَه و حَوَالَه و حَوَالِیَه گویند و در لغت فارسی باید «حَوَلِ آن» و «حَوَالِیِ آن» استعمال شود .

وارد است .

و بعضی از قدماء مفسران از صحابه و تابعین مثل معاذ بن جبل بنا به نقل «مجمع البیان» و قتادة بنا به نقل «الدّر المنثور» به این قول قائل شده‌اند .

و بر این مطلب بوعلی سینا در کتاب «شفاء» - که سخن از ارسطو که استاد اسکندر بوده به میان آورده است و او را ذوالقرنین دانسته است - تصریح نموده ؛ و امام فخر رازی در تفسیر کبیر خود بر این معنی اصرار ورزیده است .

لیکن این معنی با لسان قرآن سازش ندارد . چون اولاً قرآن میگوید ذوالقرنین مؤمن به خدا و روز قیامت بوده است و دین او دین توحید بوده است ؛ ولی ما میدانیم که اسکندر مشرک بوده و از وثنی‌ها و از صابئین بوده است ، و در تاریخ آمده است که ذبیحۀ خود را برای ستارهٔ مشتری ذبح نموده است .

و ثانیاً قرآن ذوالقرنین را مرد صالح از عباد خدا و صاحب عدل و رفق می‌شمارد ؛ و تاریخ برای اسکندر خلاف آنرا بیان میکند .

و ثالثاً در هیچیک از تواریخ نیامده است که اسکندر مقدونی سدّ یا جوج و مأجوج را بنا کرده باشد .

و جمعی از مورّخین گفته‌اند که ذوالقرنین یکی از ملوک تبابعةٔ اذواء یمن بوده است ، از ملوک حمیر . و از قائلین به این معنی اصمعی است در تاریخ «عرب قبل از اسلام» و ابن هشام در «سیره» و «تیجان الملوك» و ابوریحان بیرونی در «الأثار الباقية» و نشوان بن

سعید حمیری در «شمس العلوم» .

و مقریزی در «خُطَط» بحث مفصّلی در این موضوع نموده که از مجموعش استفاده میشود که: اوّلاً لقب ذوالقرنین به بسیاری از ملوک حمیر اطلاق میشده است، و ثانیاً آن ذوالقرنین اوّل که سدّ یاجوج و مأجوج را بنا کرده است قبل از اسکندر مقدونی به چندین قرن بوده است .

ولیکن در کلام او دو اشکال است: یکی آنکه موضع سدّی که تُبَعِ حَمِیرِی بنا کرد کجاست؟ و دوّم اینکه این امّت مُفسد فی الأرض که یاجوج و مأجوج هستند کیانند که ملوک حمیر برای دفع آنان سدّ بنا کرده‌اند؟

آیا این سدّ در یمن و اطراف آن بنا شده مثل سدّ مَآرِب؟ این صحیح نیست، چون سدّ مَآرِب برای جمع‌آوری آب ساخته شده، نه برای دفع دشمن. و دیگر آنکه در سدّ مَآرِب قطعات آهن و مس گذاخته بکار نرفته است. و سوّم آنکه اطراف تُبَعِ از حمیر، امثال قبط و آشور و کلدان از اهل تمدّن بوده‌اند نه از قبائل وحشی که نیاز به سدّ داشته باشند.

و علامه سیّد هبة الدّین شهرستانی در تأیید این گفتار فرموده است: ذوالقرنین که در قرآن مجید آمده است به چندین قرن قبل از اسکندر مقدونی منتهی میشود. و او یکی از پادشاهان صالح از تبعهٔ اذواء یمن بوده، و عادت طائفه‌ای از آنان این بوده است که خود را به لقب «ذی» مُسمّی کنند مثل ذی همدان، ذی غمدان، ذی المنار،

ذی الأذعار ، و ذی یزن .

و این مرد ، مسلمان و موحد و عادل و حسن السیره بوده و سفری به جانب مغرب نموده و به بحر ابيض رسید و سفری به مشرق نموده و سپس به جانب شمال رفت تا به مدار سرطان رسید . و شاید آنچه در زبانها رائج است که داخل در ظلمات شد همین باشد . و اهل آن بلاد از او تقاضای سدّ کردند و او ساخت . پس اگر این سدّ ، دیوار بزرگ چین باشد که بین چین و طائفه مغول کشیده شده است پس باید گفت که ذوالقرنین تعمیر و مرمت قسمتهائی از آن را نموده است که به مرور ایام خراب شده و نیاز به مرمت داشته ، چون اشکالی نیست در آن که اصل دیوار چین را پادشاهان چین قبل از این تاریخ بنا کرده اند ، و اگر سدّ دیگری باشد که اشکالی در آن نیست .

و سیّد هبة الدین برای تأیید مطلب خود شاهی آورده است و آن اینکه : بودن ذوالقرنین پادشاه صالحی از عرب که اعراب از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم درباره چنین مرد عرب سؤال کنند ، و قرآن برای تذکر و اعتبار ، آن را ذکر کند ، این قابل قبول تر است و به مذاق عرب و سؤال آنها نزدیکتر است تا سؤال از ملوک روم و عجم و چین که از امت های دوری هستند که با تاریخ عرب تماسی نداشته و اعراب میل و هوای شنیدن اخبار و عبرت گرفتن از آثار آنان را نداشته اند و لذا قرآن کریم متعرض ذکر اخبار جماعت های دور و طوائفی که با اعراب سر و کاری ندارند نشده است . - انتهی ملخص کلام شهرستانی .

لیکن اشکالی که بر این نظریه هست آنستکه بهیچوجه نمی توان سد ذوالقرنین را منطبق بر دیوار چین نمود چون ذوالقرنین چندین قرن قبل از اسکندر بوده ، و دیوار چین را بعد از نیم قرن از زمان اسکندر بنا نموده اند . و اما از دیوار چین گذشته ، در ناحیه شمال غربی چین سدهای دیگری وجود دارد لیکن آنها را از سنگ ساخته اند و اثری از آهن و مس در آنها نیست .

و در تفسیر «جواهر» گفته است که با شواهد تاریخی که از نقوش خرابه های یمن در آثار باستانی آنجا بدست آمده است استفاده میشود که در یمن سه دولت حکومت کرده است :

۱- دولت **مُعین** و پایتختش **قَرْنَاء** بوده است ، و زمان حکومتشان از ۱۴ قرن قبل از میلاد تا ۷ قرن و یا ۸ قرن قبل از میلاد مسیح بوده است .

۲- دولت **سَبَا** و ایشان از **قَهَطَانِیِّین** هستند و ابتداء دولتشان از ۸۵۰ قبل از میلاد تا ۱۱۵ سال قبل از میلاد بوده است .

۳- دولت **حَمِیرِیِّین** و آنها دو دسته هستند :
اول ملوک **سَبَاوریدان** که از ۱۱۵ سال قبل از میلاد تا ۲۷۵ سال بعد از میلاد بوده اند .

دوم ملوک **سَبَاوریدان** و **حَضْرَمَوْت** و غیرها ، و حکومت آنها از ۲۷۵ میلادی تا ۵۲۵ میلادی بوده است .
و پس از توضیحاتی گفته است :

و از آنچه ذکر شد استفاده میشود که لقب داشتن به ذی ، مثل

ذی القرنین راجع به ملوک یمن بوده و در غیر آنها مانند ملوک روم دیده نشده است؛ پس ذوالقرنین از ملوک یمن است؛ و در تاریخ، بعضی از ملوک یمن را به نام ذی القرنین یاد کرده ولی آیا ذو القرنینی که در قرآن بیان شده است همان ذو القرنین است یا نه؟ جواب میگوئیم: نه.

چون این ذی القرنین را که در تاریخ از او یاد می‌کنند، قریب‌العهد به زمان رسول الله و قرآن بوده و نامی از سدّ با چنین خصوصیتی و نیز نامی از سفرهای او در تاریخ نیامده است مگر در اخباری که قصّه پردازان ذکر کرده‌اند؛ و ابن خلدون تمام این اخبار را تکذیب کرده و آنها را به نشانه‌های مبالغه و گراف‌گوئی متهم ساخته است و با ادلّه جغرافیائی و تاریخی آنها را نقض نموده است. - انتهی ملخص آنچه راکه در «جواهر» آورده است.

و اخیراً سر احمد خان هندی گفته است که ذوالقرنین، کورش که یکی از پادشاهان هخامنشی بوده و تاریخش از ۵۶۰ سال قبل از میلاد تا ۵۳۹ سال قبل از میلاد است میباشد.

و اوست که تأسیس امپراطوری ایرانی نموده و بین مملکت فارس و ماد را جمع کرد؛ و بابل را به تصرف در آورد. و یهود را اجازه داد تا از بابل به اورشلیم بازگشت کنند، و در بنای هیکل یهود مساعدت کرد. و مصر و یونان را تسخیر نمود؛ و تا مغرب پیش تاخت و سپس بسوی مشرق سیر نمود تا به آخرین نقاط معموره رسید.

و این مدّعی را محققِ خبیرِ باحثِ **أبوالکلام آزاد** پذیرفته و برای تبیین و توضیح آن نهایت کوشش را به عمل آورده است:^۱

اولاً اوصافی که در قرآن مجید دربارهٔ ذوالقرنین بیان فرموده همه بر این ملک عظیم منطبق است، از ایمان به خدا و به توحید، و عدالت در بین رعیت و بارأفت و رفق و احسان با آنان رفتار کردن، و با اهل ظلم و ستم به مجازات و سیاست رفتار کردن. و خداوند سررشتهٔ همهٔ امور را بدو سپرده، و او جامع بین کمالات دین و عقل و فضائل اخلاق، و بین عدّه و قوّه و شوکت و ثروت و مطاوعهٔ مردم و پذیرش اسباب و امور بوده است.

و او یکبار همانطور که قرآن بیان کرده است به سمت مغرب حرکت کرد تا بر **لیدیا** و حوالای آن استیلا یافت. و برای بار دوم به سمت مشرق رفت و تا به مطلع الشمس رسید و در آنجا گروهی از مردم وحشی و بیابانی را یافت که در صحراها و بیابانها زیست میکردند، و پس از آن به بنای سدّ همت گماشت.

و این سدّ همانطور که شواهد گواه است سدّی است که در تنگهٔ **دازِیال** بین کوههای قفقاز در نزدیک شهر تفلیس بنا شده است.

اما ایمانش به خدا و روز قیامت، در کتب عهد عتیق مثل کتاب **عزرا** (اصحاح ۱) و کتاب **دانیال** (اصحاح ۶) و کتاب **اشعیاء** (اصحاح ۴۴ و ۴۵) آمده است.

۱- شمارهٔ اول و دوم و سوم نشریهٔ «ثقافة الهند»

و با قطع نظر از وحی الهی، یهود با همان عصیّت مذهبی که دارند، مرد مشرک مجوسی و یا وثنی را نمی‌ستایند؛ و اگر کورش چنین مردی بود، او را مسیح خدا و مهدی مؤید و راعی پروردگار نمی‌گفتند.

علاوه بر اینها، نقش‌ها و نوشتجاتی که از زمان داریوش به خط میخی کشف شده است - و بین کورش و داریوش به قدر هشت سال فاصله بوده است - دلالت دارد بر آنکه کورش مشرک نبوده است؛ و معنی ندارد که بگوئیم در این زمان کوتاه عقیده درباره کورش تغییر کرده و بعداً او را بعنوان مردی مؤمن و موحد ستوده‌اند.

و اما فضائل نفسانیّه او: کافی است که به اخبار و سیره او رجوع شود که چگونه با طاغیان و جبابره که بر او خروج کرده بودند یا او با آنها محاربه نمود مانند پادشاهان ماد و لیدیا و بابل و مصر و طاغیان بیابان در اطراف بکتریا که بلخ است جنگید؛ و چون بر قومی غلبه می‌یافت از مجرمین آنها میگذشت و عفو می‌نمود و کریم آنانرا اکرام میکرد و بر ضعیفشان رحمت می‌آورد و مفسد و خائن را سیاست می‌نمود.

کتب عهد قدیم از او تجلیل میکنند، و طائفه یهود او را با شدیدترین درجات احترام محترم میدانند؛ چون آنها را از اسارت بابل که توسط بُخت نصر (نبوکد نصر)^۱ انجام گرفته بود و معبدشان را

۱- در «شرح قاموس» در ماده «بخت» گوید: «بُخْتُ نَصْرَ بضمّ أوّل و فتح

نون و تشدید صاد مهمله، اسم پادشاه جابر معروف است.»

خراب کرده بود آزاد ساخت و به شهرهای خودشان عودت داد، و اموال بسیاری برای تجدید بنای هیکل به آنها داد، و نفائس غارت شده هیکل را که در خزائن شاهان بابل بود به آنها رد کرد.

و این نیز شاهی است بر آنکه ذوالقرنین همان کورش است. چون سؤال از ذوالقرنین در قرآن کریم همانطور که در روایات آمده است به تلقین یهود بوده است؛ و قرن در لغت عبری و عربی به یک معنی آمده است.

و مورّخین یونان قدیم مثل هرودوت و غیره با آنکه دشمن ایران و پادشاهان ایران هستند او را به مروّت و فتوّت و سماحت و کرم و صّفح و قلّت حرص و رحمت و رأفت یاد کرده و وی را ثناء و تمجید نموده‌اند.

و اما نامیدن کورش را به ذوالقرنین، گرچه تواریخ از این معنی خالی است لیکن مجسمه سنگی او که اخیراً در مشهد مُرغاب در

و در «سفینه البحار» طبع سنگی، ج ۱، ص ۶۰ آورده است: «رؤی أنّه سُمی بذلك، بدین اسم نامیده شده است چون با شیر سگی در طفولیت، شیر خورد و اسم آن سگ بُخت، و اسم صاحبش نصر بوده است. و بخت نصر مردی مجوسی بود که ختنه هم نشده بود و بیت المقدّس را غارت کرد و با ششصد هزار سرباز در آنجا وارد شد.» - إلخ.

و در «مجمع البحرین» گوید: «و بخت نصر با تشدید؛ اصل آن بوخت است، بمعنای پسر، و نصر بر وزن بقم است؛ و وجه تسمیه اش اینستکه چون پدرش شناخته نشد و هنگامیکه از مادرش متولّد شد او را در کنار بُتی یافتند که اسم آن بت نصر بود لذا به او پسر آن بت گفتند. اینطور در «قاموس» گفته است.» - انتهى.

جنوب ایران بدست آمد تمام دریچه‌های شک و تردید را بر انسان مسدود می‌سازد که کورش همان ذوالقرنین است .

این مجسمه بنا بر گفتار **دی لافوای** نمونه بسیار پر ارزش و گرانبهائی از حجاری قدیم است که با بهترین مجسمه‌های یونانی برابری میکند ، و یگانه نمونه از هنر آسیائی‌ها است . این مجسمه که در زمان اردشیر ساخته و نصب شده است و چندین بار علمای بزرگ آلمان فقط به قصد تماشای آن به ایران آمده‌اند ، در قرن نوزدهم میلادی در مرغاب کشف شد .

این مجسمه به قدر قامت انسان است و کورش را در وضعی نشان می‌دهد که دو بال بزرگ مانند دو بال عقاب از دو جانبش گشوده شده است ، و دو شاخ به صورت شاخ‌های قوچ روی سر دارد ، و شاخ‌ها در دو طرف سر نیست بلکه در وسط سر و پشت سر هم قرار دارند ؛ و با همان لباسی که شاهان بابل می‌پوشیدند .

این مجسمه بدون تردید ثابت میکند که تصوّر معنای صاحب دو شاخ بودن (ذوالقرنین) در نزد کورش و در تفکر وی وجود داشته است و بدینجهت در تصویر مجسمه بصورت دو شاخ حکاکی شده است .

دو شاخ در وسط سر روئیده شده و از رستنگاه واحد ، یکی از شاخ‌ها به طرف جلو و دیگری به طرف پشت سر رفته است .^۱

۱- دانشمند معظم آقای سید صدرالدین بلاغی در «فرهنگ قصص قرآن» از ص ۳۵۹ تا ص ۳۷۴ (از طبع ششم انتشارات امیرکبیر) در پیرامون نظریّه ۱۰۰

و این تقریب به گفتار بعضی از قدماء که می‌گفتند: ذوالقرنین را بدین لقب نامیده‌اند چونکه در سر او تاج یا کلاه‌خودی بوده که دو شاخ داشته است، نزدیک است.

باری، معنای دو شاخ که در مجسمه کورش است و لقب او به ذوالقرنین، همان تشکیل دولت واحده از فارس و ماد بوده است که تا آن زمان دو حکومت مستقل بود و هر کدام یک حاکمی داشت ولی کورش بر هر دو غلبه کرد و تشکیل حکومت واحدی داد؛ و همین معناست که در رؤیای دانیال پیغمبر آمده است:

در کتاب دانیال (اصحاح هشتم از ص ۱ تا ص ۹) آمده است که: در سال سوم از سلطنت **بیدشاصر** پادشاه، به من که دانیال هشتم رؤیائی نمایانده شد، بعد از رؤیائی که اولاً به من نمایانده شده بود.

من در رؤیا دیدم مثل اینکه گوئی من در قصر شوشان که در کشور ایلام است میباشم، و در خواب دیدم که من در کنار نهر **اولای** هستم. پس چشمان خود را بلند کردم که ناگهان دیدم قوچی در برابر نهر ایستاده و دو شاخ دارد، و شاخ‌هایش بلند بود لیکن یکی از دیگری بلندتر بود، و آن شاخ بلندتر عقب‌تر بر آمده بود.

و دیدم که آن قوچ به جانب مغرب و شمال و جنوب شاخ میزد و هیچ حیوانی در برابر او ایستادگی نمی‌نمود و از دست او راه رهایی

« ابوالکلام آزاد بحث بلیغی نموده و در ص ۳۶۴ گراور مجسمه را تصویر نموده است که شایان ملاحظه و دقت است.

نبود، لهذا آن قوچ طبق میل و اراده خود عمل میکرد و بزرگ میشد. و در این حال که من در تأمل و تفکر بودم ناگهان دیدم یک بُز نری از جانب مغرب آمد و بر روی تمام زمین استیلا یافت بطوریکه زمین را مس نمی نمود؛ و این بز نر یک شاخ معتبری در پیشانیش و میان دو چشمش بود.

و این بز نر آمد بسوی آن قوچی که دارای شاخ بود و من آن را در کنار نهر، ایستاده دیده بودم؛ و با شدت قوتی که داشت بسوی او میدوید. و دیدم که به آن قوچ رسید و به حال غضب بر او بر آمد و قوچ رازد و دو شاخش را شکست، و برای آن قوچ هیچ قدرتی برای مقاومت در برابر او نماند؛ و لذا او را بر روی زمین انداخته و پایمالش کرد و برای آن قوچ هیچ گریزگاهی از دست آن نبود؛ و بنابراین آن بز نر جداً بزرگ شد.

و سپس دانیال بعد از تمامیت این رؤیا ذکر میکند که جبرائیل به او نمایانده شد و رؤیای او را تعبیر نموده به تعبیری که در آن، قوچ صاحب دو شاخ، منطبق بر کورش میشد و دو شاخش دو کشور فارس و ماد بود و آن بز نر که صاحب یک شاخ بود اسکندر مقدونی بود.

در رؤیای دانیال آمده است که قوچی که به نظر او آمده، دو شاخ داشته ولی نه مانند شاخ سائر قوچها، بلکه یکی از آن دو شاخ در پشت دیگری بوده است و این معنی بعینه همان است که در صورت مجسمه باستانی کورش مشاهده میشود.

و اما آن دو بالی که مانند بال‌های عقاب در مجسمه کورش است، آن تصویر خواب **أشعیاء** است که کورش را در رؤیا، عقاب شرق خوانده است، و به همین مناسبت مجسمه کورش به مرغ شهرت یافته؛ و رودی که در زیر پای کورش در مجسمه تصویر شده است مرغاب نامیده میشود.

یهود از بشارت دانیال چنین دریافتند که پایان اسارت آنها در بابل منوط به همان پادشاه صاحب دو شاخ است که بر مملکت فارس و ماد استیلا خواهد یافت که بر ملوک بابل چیره میشود و بالتّیجه آنانرا از اسارت بیرون می‌آورد.

چند سال پس از رؤیای دانیال، کورش که یهود او را **خورس** و یونانیان **سائرس** می‌نامند ظهور نمود و بر دو مملکت فارس و ماد مسلط شد و حکومتی عظیم پیدا کرد. و همانطور که در رؤیای دانیال آمده که به مغرب و شمال و جنوب شاخ میزد، کورش نیز فارس و ماد را تسخیر کرد و در جنوب که همان بابل بود پیشرفت کرد و یهود را آزاد ساخت. و لذا وقتی یهود کورش را در بابل بعد از تسخیر آن ملاقات کردند و رؤیای دانیال را برای او بیان کردند خوشحال شد و بنا بر مساعدت و مهربانی با یهود گذارد و آنانرا به اورشلیم عودت داد و معبدشان را تعمیر نمود.

باری، اینها همه شواهد صدقی است بر اینکه کورش نیز خود را ذوالقرنین میدانسته (یعنی صاحب دو کشور فارس و ماد، که در رؤیا به صورت دو شاخ متصل به هم بر مغز سرش روئیده بود) و لذا در

تاج یا کلاه خودش این دو شاخ را که علامت و نشانهٔ دو کشور است می‌نهد و در مجسمه‌اش نیز منعکس شده است .

و اما سیر و مسافرتش به مغرب برای رفع طغیان لیدیا بوده است . لیدیا علی‌رغم قرابت و پیمانی که با کورش داشت بدون هیچ مجوزی ، از روی ظلم و عدوان به طرف کورش لشکرکشی نمود و سلاطین اروپا را نیز علیه او تحریک کرد . کورش با او جنگ نموده و او را فراری داد و سپس او را تعقیب نمود و پایتختش را محاصره نمود و پس از محاصره فتح کرد و لیدیا را اسیر نموده و پس از اسارت او را عفو کرد و سائر همیارانش را نیز عفو کرد و اکرام نمود و به آنها نیکوئی نمود ، با آنکه می‌توانست آنها را سیاست نموده و نابود کند ؛ و این قصه منطبقاً علیه این آیه است :

حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ (و شاید مراد ساحل غربی از آسیای صغیر باشد) وَ وَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا قُلْنَا يَا الْقَرْنَيْنِ إِنَّمَا أَنْتُمْ تُعَذِّبُونَ وَإِنَّمَا أَنْتُمْ تُنذَرُونَ^۱

ما در اینجا به ذوالقرنین گفتیم : نسبت بدین جماعت که ستم کرده و فعلاً در دست تو گرفتارند ، اختیار داری آنانرا به پاداش خود عذاب کنی ، یا از آنها درگذری و طریقهٔ نیکوئی دربارهٔ آنان اتخاذ کنی !

ذوالقرنین گفت : آن کسانی که از این به بعد ستم کنند ، آنها را مجازات نموده و عذاب می‌کنیم ؛ و اما کسانی که ایمان بیاورند و

۱- آیهٔ ۸۶ ، از سورهٔ ۱۸ : الکهف

عمل صالح انجام دهند گذشته از جزای اخروی آنان ، ما به طریق نیکو با آنان رفتار خواهیم نمود .

و پس از سفر مغرب ، به سمت صحرای بزرگ در مشرق در حوالای بکتريا برای خوابانیدن غائله قبائل بدوی و بیابانی که پیوسته هجوم نموده و فساد میکردند حرکت کرد :

حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلَىٰ قَوْمٍ لَمَّ نَجَعَلْ لَهُم مِّن دُونِهَا سِتْرًا .

و اما طائفه یاجوج و ماجوج در دو مورد در قرآن کریم آمده است .

اول : در سوره کهف که داستان ذوالقرنین را بیان میکند و شرحش گذشت .

دوم : در سوره انبیاء ، آیه ۹۶ و ۹۷ :

حَتَّىٰ إِذَا فَتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ * وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَرُ الَّذِينَ كَفَرُوا يُؤْيَلْنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ .

در مواضعی از کتب عهد عتیق ، نامی از این دو طائفه برده شده است . در توراة به «ماجوج» و «جوج و ماجوج» ذکر شده‌اند .

در إصحاح دهم از سفر تکوین و کتاب حَزَقِيَّال ، إصحاح ۳۸ و ۳۹ ، و در رؤیای یوحنا در إصحاح ۲۰ مطالبی آمده است که دلالت دارد بر آنکه ماجوج یا جوج و ماجوج یک امت یا امت‌هائی بوده‌اند که در شمال آسیا در اراضی معموره ساکن و قاطن بوده‌اند ، و آنان

افرادی بودند که اهل جنگ و حرب بوده و به جنگ و فتنه و غارت اشتغال داشته‌اند .

و بنابراین ، چنین به نظر می‌رسد که کلمهٔ **یأجوج و ماجوج** عبری باشد ولیکن اصل این دو کلمه عبری نیست بلکه از لغات خارج به عبری وارد شده است ، زیرا این دو کلمه در یونانی به **گاک** و **ماگاک** تلفظ می‌شود و در ترجمهٔ سبعینی تورات و سائر لغات اروپائی نیز بدین قسم آمده است .

و از مسلمات تاریخ است که ناحیهٔ شمال شرقی آسیا که دشت‌ها و مرتفعات شمال چین است ، محلّ توطّن طوائف بزرگی از بیابانی‌های وحشی بوده که پیوسته بر عددشان اضافه می‌شده و بر نفراتشان افزوده می‌گشته است . و آنگاه بر امت‌های مجاور خود مثل چینی‌ها حمله می‌کردند و چه بسا از چین گذشته و به کشورهای وسط آسیا و کشورهای نزدیک آسیا می‌رسیدند و از آنجا به شمال اروپا می‌رفتند . و بعضی از آنان در همان اراضی غارت شده توطّن می‌نمودند مانند اغلب ساکنین اروپای شمالی که آنجا را شهر خود انتخاب نموده و کم‌کم متمدّن شده و به زراعت و صناعت مشغول می‌شدند ، و برخی دیگر پس از غارت مراجعت نموده و سپس حمله و غارت می‌کردند .

و بعضی گفته‌اند : **یأجوج و ماجوج** امّتی هستند که در جزء شمالی از آسیا ساکن بوده‌اند ، و شهرهای آنان از تبّت و چین تا اقیانوس منجمد شمالی ادامه داشته و غرباً تا بلاد ترکستان می‌رسیده

است .

و این قول از «فاکهة الخلفاء» و «تهذیب الأخلاق» ابن مسکویه و «رسائل إخوان الصفا» نقل شده است .

اما از نقطه نظر بحث در تطورات الفاظ می توان گفت که اصل چینی آن ، **مُنْگوک** یا **مُنْچوگ** بوده است و سپس به عبرانی و عربی به **یاجوج و مأجوج** در آمده و در یونانی به **گوک** و **ماگوگ** آمده است . و از مشابهت کامل بین **ماگوگ** و **منگوگ** می توان حکم کرد که این کلمه از لفظ چینی **منگوگ** تطوّر یافته است ، همچنانکه **منغول** و **مغول** از تطورات آنست .

پس **یاجوج و مأجوج** همانا طائفه **مغول** هستند که از روزگاران قدیم در شمال شرقی آسیا سکونت داشته و این امت بزرگ گاهی بر چین هجوم میبردند و گاهی از طریق داریال قفقاز به ارمنستان و شمال ایران حمله می آوردند ، و گاهی بعد از بنای سدّ به شمال اروپا حمله ور میشدند و در نزد آنها به **سیت** معروفند . و از ایشانند جماعتی که به روم حمله میبردند و در این مرتبه دولت رومان ساقط شد و یونانیان آنها را **سی تهین** میگویند و همین نام در کتیبه داریوش در استخر فارس ذکر شده است .

و سابقاً گفتیم که از کتب عهد عتیق استفاده میشود که این امت مفسد از سکنه دورترین نواحی شمالی بوده اند .^{۲۰۱}

۱- تفسیر «المیزان» ج ۱۳ ، از ص ۳۸۷ تا ص ۴۲۶ ؛ و در اینجا علامه فرموده اند : این ملخص کلام أبو الکلام آزاد بود که ما آوردیم ، و اگر چه از

و اما سدّ کجاست ؟

در تفسیر «الدّرّ المنثور» از ابن عبّاس ، در تفسیر حَتَّى إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وارد است که مراد دو کوه ارمنستان و آذربایجان است.^۱ و در پیدا کردن این سدّ باید دو جهت را در نظر داشت : یکی آنکه سدّ در جایی ساخته شده است که کوهها از اطراف آن مانند دیوار بلندی بالا رفته‌اند ؛ یعنی سدّ در تنگه کوهستانی واقع شده است . دیگر آنکه در ساختمان این سدّ ، قطعات آهن و مس گداخته بکار رفته است . زیرا قرآن کریم این خصوصیات را در مشخصات سدّ ذکر میکند .

و بنابراین ، آنچه به بعضی نسبت داده شده که گفته‌اند این سدّ ذوالقرنین دیوار چین است صحیح نیست .

دیوار چین دیواری است طولانی که بین چین و بین منغولیا (مغولستان) بنا شده است ، و بنا کننده آن شین هوانگ تی یکی از خاقانهای چین است که آنرا برای دفع طائفه مغول و جلوگیری از هجوم آنها بنا کرده است . طول این دیوار سه هزار کیلومتر و عرضش نه متر و ارتفاعش پانزده متر است و با سنگ ساخته شده است .

شین هوانگ تی حاکم چین ، ساختن آنرا در سنه ۲۶۴ قبل از

۱- فی الجمله اشکال و ایرادی در بعضی از گوشه‌های مطلب خالی نیست ، ولی انطباقش با آیات قرآن بهتر از دیگر اقوال بوده و بیشتر قابل قبول است .

۲- بخشی از مطالب گذشته از «فرهنگ قصص قرآن» نقل شده است .

۱- «المیزان» ج ۱۳ ، ص ۴۰۶

میلاد مسیح شروع کرد و در مدّت ده سال یا بیست سال خاتمه یافت.

و بنابراین ، سدّ ذوالقرنین نمی تواند دیوار چین بوده باشد . زیرا اولاً در تاریخ چین نیامده است که این خاقان سفری به مغرب زمین نموده است . و ثانیاً دیوار چین بین دو کوه قرار ندارد بلکه دیواری است به طول سه هزار کیلومتر که در مسیر آن از کوهها و دشتها عبور میکند . و ثالثاً از سنگ ساخته شده و در ساختمان آن ابدآ آهن و مس بکار نرفته است .^۱

و بعضی گفته اند که دیوار دربند است و در عربی باب الأبواب نامیده شده است . بیضاوی در تفسیر خود این قول را اختیار کرده است و گوید : انوشیروان او را تعمیر و مرمت کرد ولی اصل بنای آن به دست ذوالقرنین بوده است .

باب الأبواب دیوار بلند و طویلی است که در ساحل بحر خزر بنا شد ، و با سدّ تنگه داریال در جوار هم قرار دارند .

این قول نیز صحیح نیست ، چون هیچیک از اوصافی که قرآن مجید درباره سدّ ذوالقرنین ذکر میکند در آن نیست .

و برخی از مورّخین معاصر نیز دچار این اشتباه گردیده و دیوار دربند را سدّ ذوالقرنین پنداشته اند . و از طرف مورّخین اسلام ثابت شده است که اصل دیوار دربند در زمان ساسانیان و به دستور انوشیروان ساخته شده است ، و معنی ندارد که یوسف یهودی

۱- همان مصدر ، ص ۴۱۱

جهانگرد معروف اسرائیلی که قرن‌ها قبل از انوشیروان میزیسته است از آن دیدن کرده باشد، زیرا مسلّم است که این جهانگرد در سفرهای خود از سدّ ذوالقرنین دیدن کرده و خصوصیات آن را بیان کرده است. بنابراین سدّ ذوالقرنین همان سدّ موجود در تنگه کوههای قفقاز است که این کوهها از بحر خزر تا بحر اسود امتداد دارد و تنگه، **داریال** نامیده میشود.

(داریال محرّف داریول است که به زبان ترکی به معنای تنگه است، و این سدّ را به لغت محلی **دمیرقاپو** که به معنای در آهنین است می‌نامند.)

این تنگه واقع است بین **تفلیس** و **بین ولادی کیوکز**، و این سدّ در بین دو کوه بلند واقع است که آن دو کوه از دو طرف امتداد دارند و فقط این تنگه فاصله بین آن سلسله جبال است. تنها راهی که رابطه بین نواحی شمالی و نواحی جنوبی است همین تنگه است. چون آن سلسله جبال به همراه بحر خزر و بحر اسود، خود به خود یک مانع و حاجز طبیعی هستند که هزاران کیلومتر ادامه داشته و جنوب آسیا را از شمال آن جدا می‌کنند.

و در آن اعصار اقوام شرووری از سکنه شمال شرقی آسیا از این تنگه قفقاز وارد قسمت‌های جنوبی آن از ارمنستان و سپس وارد ایران شده و حتّی به آشور و کلدیه میرفتند و غارت میکردند و در هجوم‌های خود از هیچ قتل و سبی و نهب^۱ دریغ نمی‌نمودند. و یک بار در

۱- سَبّی: اسیرگرفتن؛ نُهَب: غارت نمودن.

حوالای قرن هفتم قبل از میلاد هجوم آورده و تا به نینوا که پایتخت آشور است رسیدند. و این واقعه تقریباً در قرن سابق بر عهد کورش است.

مورّخین یونانی مثل هردوت مسافرت کورش را به شمال ایران برای خاموش نمودن نائره‌ای که مشتعل بود ذکر کرده‌اند. و ظاهراً در همین سفر بود که کورش سد را در **تنگه داریال** در مسیرش به استدعای اهل شمال و تظلم آنها ساخت و آن را با سنگ و مس و آهن بنا نمود؛ و آن یگانه سد محکمی است که در آن آهن بکار رفته است؛ و آن سدی است بین دو کوه که منطبق میشود بر آن گفتار خدای تعالی :

فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ رَدْمًا * ءَاتُونِي زُبَرَ
الْحَدِيدِ .

و از شواهدی که این امر را مسلماً به کورش منتسب می‌سازد، یکی نهری است در نزدیکی این سد که **سایروس** نامیده شده است و سایروس در نزد غربی‌ها **کورش** است؛ و دیگر اینکه در آثار باستانی ارمنی‌ها، این دیوار **هاگ گورائی** نامیده شده و معنای این لفظ **تنگه کورش** یا **معبر کورش** است. و معلوم است که نوشتجات ارمنی‌ها در این موضوع از نظر قرب ارمنستان به محل تنگه، به منزله شهادت محلی محسوب میگردد.

و همانطور که گفتیم، یوسف یهودی از آن دیدار کرده و پس از او مورّخ معروف، **پروکوپیوس** در قرن ششم میلادی آن را دیده و

شرحی درباره آن نوشته است.^۱

تا اینجا بحث ما راجع به ذوالقرنین و یاجوج و ماجوج و بنای سدّ به پایان میرسد. حال باید ببینیم معنای دَکّ چیست که در قرآن کریم دَکّ سدّ ذوالقرنین را از علائم قیامت شمرده است:

فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ .

و دیگر آنکه باز شدن راه یاجوج و ماجوج از هر جانب و سرازیر شدن آنها را بسوی شهرها و بلاد از علائم می‌شمرد؛ و شکستن سدّ و سرازیر شدن آنها، از ملاحِم و اخبار غیبیه قرآن است.

حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ * وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَرُ الَّذِينَ كَفَرُوا يُؤْيَلْنَا فَدُ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ .^۲

«تا زمانی که یاجوج و ماجوج گشوده میشوند، و آنها از هر مکان مرتفع کوه و تپه‌ای با سرعت سرازیر میشوند و وعده حق پروردگار نزدیک میگردد. پس در آن هنگام دیدگان کسانی که کفر ورزیده‌اند از شدت خوف و وحشت به بالا گرائیده میشود؛ و میگویند: ای وای بر ما! ما از بروز چنین حادثه‌ای در غفلت بودیم، و حقاً ما از ستمکاران بوده‌ایم.»

عَلَامَةُ طَبَاطِبَائِي مُدَّ ظَلَّةً فَرَمَايِد :

۱- «المیزان» ج ۱۳، ص ۴۲۵ و «فرهنگ قصص قرآن» ص ۳۷۴؛ هر دو از قول ابوالکلام آزاد

۲- آیه ۹۶ و ۹۷، از سوره ۲۱: الأنبياء

«اهل تفسیر و تاریخ در اطراف داستان ذوالقرنین و یاجوج و ماجوج با دقت، نظر نموده و سخن را در بحث در اطراف و جوانب آن به سرحدّ إشباع رسانیده‌اند، و اکثریت آنان بر آنند که یاجوج و ماجوج امت بسیار بزرگی هستند که در شمال آسیا زندگی دارند؛ و بسیاری از آنان متحد الکلمه برآنند که آنچه را که قرآن کریم از خروجشان در آخرالزمان خبر داده است، همان حمله تاتار در نصف اول از قرن هفتم هجری بر مغرب آسیا است که در این حمله از هیچ نوع قتل و غارت و از ریشه کندن نسل و خراب کردن شهرها خودداری ننموده و در این جهت به قدری افراط کردند که تا آن زمان بی سابقه بوده است.

در هجوم خود در مرحله اول چین را تسخیر کردند و از آنجا به ترکستان حمله بردند، و به ایران و عراق و شام و قفقاز تا آسیای صغیر روانه شدند؛ و هر شهر و قریه و هر حصن و قلعه‌ای که در برابر آنها مقاومت کرد، مانند سمرقند، بخارا، خوارزم، مرو، نیشابور، ری و غیرها، را بکلی خراب و با خاک یکسان نمودند. شهرهائی بود که صبحگاه صدها هزار نفر از نفوس بشری در آنجا زندگی میکردند، و در یک روز چنان کشتند و خراب کردند که شبانگاه در آنجا یک نفر نبود که در آتش بدمد، و نه از بناها و ساختمان‌ها یک سنگ روی سنگ دیگری باقی مانده بود.

پس از این به شهرهای خود مراجعت کردند، و سپس بر روس هجوم آوردند، و اهالی بولونیا (لهستان) و مجارستان را هلاک

کردند ، و بر روم حمله بردند و آنانرا مجبور به پرداختن خراج و مالیات نمودند ؛ اینها فجایعی بود که شرح و تفصیلش به طول می انجامد .

لیکن مورّخین و مفسّسین ، بحث در امر سدّ را مهمل گذارده اند که چگونه آنها از سدّ خارج شدند ، و در این اباحت خود مشکله سدّ را حلّ نکرده اند ؛ چون در قرآن که آمده است :

فَمَا اسْتَطَعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَعُوا لَهُ نَقْبًا * قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا * وَتَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ .^۱

«یا جوج و مأجوج نمی توانند از این سدّ بالا آیند و از فراز آن حمله کنند و نیز نمی توانند آن را سوراخ نموده و از نقب آن وارد شوند

ذوالقرنین گفت : این رحمتی است از جانب پروردگار من . اما چون وعده پروردگار من در رسد ، این سدّ را خرد و با خاک یکسان خواهد ساخت ؛ و در آن هنگام که سدّ شکست و این دو طائفه خارج شدند ، ما بعضی را مانند موج بر روی بعضی دیگر خواهیم ریخت .» از این آیات همانطور که در تفاسیر آمده استفاده میشود که این امت مفسد فی الأرض در پشت سدّ محبوس شده اند ، و هیچ راهی برای خروج به سائر نقاط زمین تا وقتی که سدّ باقی است ندارند ؛ ولی چون وعده خدا برسد ، خداوند آن سدّ را منهدم نموده و یا سوراخ و

۱- آیه ۹۷ و ۹۸ و صدر آیه ۹۹ از سوره ۱۸ : الکهف

شکافی در آن ایجاد میکند و بدینوسیله این قوم از زندان خارج و به روی مردم برای فساد و شرّ گسیل خواهند شد .

بنابر آنچه ذکر شد بر عهدهٔ باحثین و مورّخین است که بیان کنند که این قوم مغول که از شمال چین بسوی ایران و عراق و شام و قفقاز و آسیای صغیر آمده‌اند ، کجاست آن سدّی که دارای چنان اوصافی است که از روی آن عبور کردند ؟ و چگونه آنرا خرد کردند تا توانستند از آن بگذرند و شهرها را واژگون و زیر و زبر کنند ؟

اگر مراد از یاجوج و مأجوج ، قوم مغول و تاتار هستند این اشکال باقی است ؛ و اگر تاتار و غیر تاتار از امّت‌های مهاجم نبوده‌اند ، پس این سدّی که مشیّد به آهن است و در پشت آن از هزاران سال پیش ، این امّت مفسد زندانی هستند که نتوانند هجوم آورده و بشر را دستخوش هلاک و تبار سازند کجاست ؟

و ما امروز میدانیم که تمام نقاط زمین بواسطهٔ خطوط زمینی و هوایی و دریائی به هم پیوسته است و هیچ سدّ و مانع طبیعی چون کوهها و دریاها یا مانع صناعی چون سدّها و دیوارهای بلند قلعه‌ها و خندق‌ها نمی‌تواند امّتی را از امّت دیگر جدا سازد ؛ پس معنای منسدّ بودن و جدا بودن قومی چون یاجوج و مأجوج از دنیا بواسطهٔ تنگه‌ای که مسدود به سدّی شده باشد چه خواهد بود ؟

و آنچه را که من برای دفع این اشکال میدانم - واللّه أعلم - آنستکه قول خدا که میفرماید **دَكَاةً** ، از **دَكَّ** است به معنای ذلّت ؛ چنانچه در «لسان العرب» آمده است : **وَجَبَلٌ دَكٌّ** یعنی ذلیل .

و مراد از اینکه ما سد را دکاء قرار می‌دهیم آنستکه آنرا ذلیل یعنی غیر مقاوم می‌نمائیم بطوریکه دیگر به آن اعتنائی نمی‌شود، و از جهت اتساع راهها و طرق ارتباط و تنوع وسائل حرکت بری و بحری و جوی از آن استفاده‌ای نمی‌شود.

پس در حقیقت وعده خدا به دکاء قرار دادن سد، وعده خدا به ترقی مجتمع بشری و نزدیک شدن امت‌ها و ملت‌هاست بطوریکه سدی نمی‌تواند بین آنان حائل شود و دیواری آنرا از یکدیگر پنهان دارد و مانع انتقالشان از هر ناحیه از نواحی دنیا به غیرش بوده باشد. و این نیز یکی از ملاحم قرآن است.

و مؤید این معنی آنکه در آیه دیگر **حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ** (یعنی زمانی که یأجوج و مأجوج گشوده شوند) از هجوم یأجوج و مأجوج یاد کرده و ذکری از سد در آن هنگام به میان نیاورده است.

و از برای **دَكَّ** معنای دیگری هست و آن دفن کردن در زیر خاک است. در «صحاح اللغة» آمده است: **دَكَّكْتُ الرَّكِيَّ**، یعنی چاه را به خاک انباشتم.

و معنای دیگری نیز دارد و آن این است که کوه بصورت تلی از گل و لای در آید. در «صحاح» گفته است: **تَدَكَّدَكْتُ الْجِبَالَ أَي صَارَتْ رَوَابِي مِنْ طِينٍ**، **وَاحِدَتُهَا دَكَاءٌ**. «تَدَكَّدَكْتُ الْجِبَالَ» یعنی کوهها بصورت تل‌هایی از گل و لای در آمد، و مفردش **دَكَاءٌ** است.» بنابراین ممکن است که این سد ذوالقرنین از جمله بناهای

قدیمی باشد که در اثر سالها و قرن‌ها بواسطهٔ وزش بادها و طوفانهای شدید در زیر زمین مدفون شده، و یا به علت تغییر محل دریاها یا گشادی بعضی از آنها بنا بر آنچه اباحت ژئولوژی امروز ثابت کرده است در زیر آنها غرق شده باشد.

و با این بیان اشکال سدّ بکلی مرتفع خواهد شد؛ لیکن وجه اول از دو وجه اخیر که بیان شد بهتر است.^۱

و این کلام علامه طباطبائی ناظر است به اباحت اَبوالکلام و سِرْ اَحمَدخان که با آنکه تحقیق در امر سدّ نموده و با شواهد تاریخی و قرآنی و آثار باستانی نشان داده‌اند که بانی آن کورش بوده است ولیکن معذک مشکلهٔ اندکاک سدّ را که از علائم قیامت است حلّ نکردند، و به فضل خدا با این بیان حلّ شد.

در بسیاری از روایات که از طریق شیعه و سنی روایت شده است، امیرالمؤمنین علیه السلام را «ذوالقرنین امت» خوانده است. این روایات به حدّ استفاضه میرسد، اگر نگوئیم که به حدّ تواتر رسیده است.

صدوق در «اکمال الدین» با سند متصل خود روایت میکند از ابوبصیر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که:

قَالَ: إِنَّ ذَا الْقَرْنَيْنِ لَمْ يَكُنْ نَبِيًّا وَلَكِنْ كَانَ عَبْدًا صَالِحًا؛ أَحَبَّ لِلَّهِ فَأَحَبَّهُ اللَّهُ، وَ نَاصِحٌ لِلَّهِ فَنَاصَحَهُ. أَمَرَ قَوْمَهُ بِتَقْوَى اللَّهِ فَضَرَبُوهُ عَلَى قَرْنِهِ فَغَابَ عَنْهُمْ زَمَانًا، ثُمَّ رَجَعَ إِلَيْهِمْ فَضَرَبُوهُ عَلَى قَرْنِهِ

۱- «الميزان» ج ۱۳، ص ۴۲۶ تا ص ۴۲۸

الْآخِرِ . وَ فِيكُمْ مَنْ هُوَ عَلَى سُنَّتِهِ .^۱

«حضرت فرمود: ذوالقرنین پیغمبر نبود، لیکن بنده صالح خدا بود؛ خدا را دوست داشت، پس خدا هم او را دوست داشت. برای تقرّب به خدا با مردم به پند و نصیحت رفتار میکرد، و خداوند هم او را پاکیزه و خالص گردانید. قوم خود را به تقوای پروردگار امر نمود، قوم بر قرن سرش زدند؛ مدّتی از آنها غیبت کرد. و سپس رجوع به آنها نمود و قوم بر طرف دیگر سرش زدند. و در میان شما کسی هست که بر آن سنّت و روش باشد.»

و نیز با سند متصل خود از أصبغ بن بُبّاته روایت کرده است که:
 قَامَ ابْنُ الْكَوَا إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ هُوَ عَلَى الْمُنْبَرِ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! أَخْبَرَنِي عَنْ ذِي الْقَرْنَيْنِ أَنْبِيًّا كَانَ أَوْ مَلَكًا؟ وَ أَخْبَرَنِي عَنْ قَرْنَيْهِ، أَ ذَهَبًا كَانَ أَوْ فِضَّةً؟

فَقَالَ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَمْ يَكُنْ نَبِيًّا وَ لَا مَلَكًا، وَ لَا قَرْنَاهُ مِنْ ذَهَبٍ وَ لَا فِضَّةٍ؛ وَلَكِنَّهُ كَانَ عَبْدًا أَحَبَّ اللَّهُ فَأَحَبَّهُ اللَّهُ وَ نَصَحَ اللَّهُ فَنَصَحَهُ اللَّهُ، وَ إِنَّمَا سُمِّيَ ذَا الْقَرْنَيْنِ لِأَنَّهُ دَعَا قَوْمَهُ فَضَرَبُوهُ عَلَى قَرْنِهِ فَعَابَ عَنْهُمْ حِينًا، ثُمَّ عَادَ إِلَيْهِمْ فَضَرَبَ عَلَى قَرْنِهِ الْآخِرِ . وَ فِيكُمْ مِثْلُهُ .^{۲ و ۳}

۱ و ۲- «إكمال الدّین» طبع سنگی، باب ۴۰، ص ۲۲۰

۳- علامه امینی در «الغدیر» ج ۶، ص ۳۱۳ در تحت شماره ۷ در ردّ عمر

که پنداشته است ذوالقرنین از اسماء ملئکه است میگوید: ﴿

«در حالیکه امیرالمؤمنین علیه السلام بر فراز منبر خطبه میخواندند، ابن کوا بر خاست و عرض کرد: ای امیرالمؤمنین! مرا از حالات ذوالقرنین خبر بده؛ آیا او پیغمبر بود یا فرشته؟ و نیز از شاخ‌هایش مرا خبر کن؛ آیا از طلا بود یا از نقره؟

حضرت فرمود: نه پیغمبر بود و نه فرشته، و نه شاخ‌هایش از طلا بود و نه از نقره؛ ولیکن بنده دوستدار خدا بود که خدا هم او را دوست میداشت، و خود را برای خدا خالص نموده بود و خدا هم او را پاک و خالص نموده بود.

و او را ذوالقرنین گویند به علت آنکه قوم خود را به خدا خواند، قوم او بر قرن او زدند (یعنی بر کنار سر از پهلو) و از آنان غیبت کرد زمانی، و سپس بسوی آنها مراجعت نمود، آنگاه بر قرن دیگرش

«در خاطر او نبوده است که بنا بر نقل طبری، ذوالقرنین غلام رومی بوده است که به او سلطنت داده شده است. و در روایت صحیحه وارد است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گفته‌اند: **إِنَّهُ كَانَ رَجُلًا أَحَبَّ اللَّهُ فَأَحَبَّهُ، وَ نَاصَحَ اللَّهُ فَنَاصَحَهُ؛ لَمْ يَكُنْ نَبِيًّا وَلَا مَلَكًا.**» (فتح الباری) ج ۶، ص ۲۹۵؛ و «کنز العمال» ج ۱، ص ۲۵۴) و در قرآن کریم، آیات کریمه‌ای درباره‌ی ذوالقرنین وارد است که گویا همگی آنها از ذهن خلیفه دور بوده است. و نیز از ذهن او دور بوده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم، علی امیرالمؤمنین علیه السلام را ذوالقرنین نامیده‌اند و در ملاء عام و علی رؤوس الأشهاد فرموده‌اند: **يَا أَيُّهَا النَّاسُ! أَوْصِيكُمْ بِحُبِّ ذِي قَرْنَيْهَا: أَخِي وَ ابْنِ عَمِّي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ؛ فَإِنَّهُ لَا يُحِبُّهُ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَ لَا يُبْغِضُهُ إِلَّا مُنَافِقٌ. مَنْ أَحَبَّهُ فَقَدْ أَحَبَّنِي؛ وَ مَنْ أَبْغَضَهُ فَقَدْ أَبْغَضَنِي.**» (الرّیاض النّضرة» ج ۲، ص ۲۱۴؛ «تذکره السّبط» ص ۱۷؛ «شرح ابن ابی الحدید» ج ۲، ص ۴۵۱)»

زدند . و در میان شما مثل او هست.» و مراد نفس شریف اوست که یکبار عمرو بن عَبْدوَد بر قرنش شمشیر زد ، و برای بار دیگر خبر میدهد که ابن ملجم مرادی بر قرنش شمشیر خواهد زد ؛ و این از ملاحم آن حضرت است صلوات الله علیه .

این حدیث را در «علل الشرائع» با سند دیگر و در تفسیر «برهان» از صدوق با سند «علل الشرائع» و در «تفسیر علی بن ابراهیم» بدون ذکر سند روایت کرده اند.^۱

و در کتاب «الغارات» (ج ۱، ص ۱۸۲) ضمن حدیث طویلی که ابن کَوّاز از امیر المؤمنین علیه السلام سؤال میکند آورده است .
و این حدیث را مجلسی در رابع «بحار» (در باب ما تَفَضَّلَ عَلَیِّ علیه السلام به علی الناس ، ص ۱۲۰ ، س ۱۹) از «الغارات» آورده ، و نیز حسن بن سلیمان حلّی شاگرد شهید اول در کتاب «مختصر البصائر» (ص ۲۰۴) از «الغارات» نقل کرده ، و نیز مجلسی در سیزدهم «بحار» در باب رجعت (ص ۲۲۷ ، س ۲۱) از «مختصر البصائر» آورده است.^۲

و در تعلیقه ۳۱ از کتاب «الغارات» گوید :

این حدیث را ابن عَساکر در تاریخ خود (ج ۷ ، ص ۳۰۰) با مختصر اختلافی در لفظ آورده ، و مجلسی (ره) در پنجم «بحار»

۱- تفسیر «برهان» ج ۱ ، طبع سنگی ، ص ۶۴۱ ؛ و «علل الشرائع» ص ۳۹

و ۴۰ ؛ و «تفسیر قمی» طبع سنگی ، ص ۴۰۲

۲- «الغارات» ج ۱ ، تعلیقه اول از ص ۱۸۲

ص ۱۶۰ از علی بن ابراهیم به اسناد خود از ابوبصیر از حضرت صادق علیه السلام آورده است .

و محمد بن علی بن شهر آشوب در کتاب «مناقب» در فصل اینکه امیرالمؤمنین شاهد و شهید (مشهود) و ذوالقرنین هستند (در جزء ۳، از طبع بمبئی، ص ۶۳) از ابو عبید در کتاب «غریب الحدیث» آورده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند :

إِنَّ لَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ ؛ وَ إِنَّكَ لَدُو قَرْنَيْهَا .

«از برای تو خانه‌ای است در بهشت ؛ و بدرستیکه تو ذوالقرنین

آن هستی.»

و سپس حدیثی آورده است که سُوید بن غَفَلَة و ابوالطَّفیل همان روایتی را که ما از ابن کَوّآ آورديم از امیرالمؤمنین علیه السلام با مختصر اختلاف لفظی روایت کرده‌اند .

و این روایت را محمد بن مسعود عیاشی در تفسیرش در تفسیر آیه یَسْأَلُونَكَ عَنْ ذِي الْقَرْنَيْنِ آورده ، و أحمد بن ابی طالب طَبْرسی در کتاب «احتجاج» روایت کرده است .

ابو عبید قاسم بن سلام هروی (متوفی در ۲۲۴ هجری) در کتاب «غریب الحدیث» ج ۳، ص ۷۸ و ۷۹ چنین گفته است که : بعضی از اهل علم میگویند : اینکه رسول خدا به علی فرموده است که إِنَّكَ لَدُو قَرْنَيْهَا (بدرستیکه تو ذوالقرنین آن هستی) ، مراد دو جانب بهشت است ؛ و این تفسیر به جهت آن آمده است که در اوّل حدیث ،

ذکری از جنت شده است و ضمیر ذُو قَرْنَيْنَهَا را به بهشت ارجاع داده‌اند، ولیکن من چنین نمی‌پندارم - واللَّهُ أَعْلَمُ - بلکه رسول الله اراده فرموده است إِنَّكَ ذُو قَرْنَيْنِ هَذِهِ الْأُمَّةِ یعنی تو ذوالقرنین این امت هستی. پس امت در نیت گرفته شده و ضمیر به آن ارجاع می‌گردد، و این نحوه از ارجاع ضمیر در قرآن مجید بسیار است.

و پس از آن که چند مثال از قرآن می‌زند^۱ می‌فرماید:

من این تفسیر را بر تفسیر اول مقدم داشتم چون حدیثی از علی رسیده است که در نزد من مفسر آن روایت است؛ و آن حدیث این است که چون ذوالقرنین را ذکر کردند فرمودند:

کسی بود که قوم خود را به عبادت خدا خواند، قوش در دوبار، دو ضربه بر دو قرنش زدند. وَ فِيكُمْ مِثْلُهُ، و در بین شما مثل او

۱- مثل آیه شریفه: وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرهَا مِنْ دَابَّةٍ. (صدر آیه ۴۵، از سوره فاطر) و در جای دیگر فرماید: مَا تَرَكَ عَلَيْهَا. (قسمتی از آیه ۶۱، از سوره النحل) که در هر دو جا ضمیر به «ارض» برمی‌گردد با آنکه ذکر نشده؛ و مانند آیه شریفه: اِنِّيْ اَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ. (قسمتی از آیه ۳۲، از سوره ۳۸: ص) یعنی تَوَارَتْ الشَّمْسُ با آنکه شمس ذکر نشده است.

و نظیر این در گفتار عامه بسیار است مثل اینکه کسی می‌گوید: مَا بِهَا أَعْلَمُ مِنْ فُلَانٍ، یعنی در آن قریه یا بلده و یا مدینه؛ و نظیر این، قول حاتم طائی [طویل] است:

أ مَاوِيٌّ مَا يُعْنِي الثَّرَاءُ عَنِ الْفَتَى إِذَا حَشْرَجَتْ يَوْمًا وَ ضَاقَ بِهَا الصَّدْرُ
که ضمیر حَشْرَجَتْ به نفس بر می‌گردد با آنکه ذکر نشده است.

وجود دارد .

ما از این حدیث چنین میدانیم که مرادش خود نفس شریفش بوده است ؛ یعنی من مردم را به حقّ میخوانم تا سرحدّی که بر سر من دو ضربت وارد میشود و کشته شدن من در آن خواهد بود .

و زمخشری در «فائق» در مادهٔ قَرَنَ (ج ۲ ، ص ۳۲۷) نیز ضمیر را به امت برگردانیده است .

و ابن اثیر در «نهایه» در مادهٔ «ق ر ن» از ابوعبید ، مطلب سابق را نقل کرده و سپس میگوید : مراد آن حضرت از دو ضربه‌ای که بر فرقس چون ذوالقرنین وارد میشود یکی ضربه‌ای است که در روز خندق وارد شد و دیگر ضربه‌ای ملجم مرادی است .

و ابن منظور در «لسان العرب» در مادهٔ قَرَنَ نظیر همین مفاد کلام ابن اثیر را آورده است .

و زُبَیدی در «تاج العروس» بعد از بحث مفصّل نیز این حدیث را ذکر کرده و تفسیر ابوعبید را آورده است . و سپس مطلب لطیفی از ابوالکمال السّید أحمد عاصم در «اقیانوس بسیط» در ترجمهٔ «قاموس محیط» راجع به قول رسول الله به امیرالمؤمنین علیهما صلوات الله :
إِنَّ لَكَ فِي الْجَنَّةِ بَيْتًا وَ إِنَّكَ لَلَّذُو قَرْنَيْهَا بیان کرده است .^۱

و بنابراین ، بر مبنای مفاد این روایات مستفیضه بلکه متواتره که قسمتی از آن را در اینجا ذکر کردیم و شیعه و سنّی روایت کرده‌اند و در آنها ذوالقرنین را به معنای کسیکه به دو قرن او ضربت خورده است

۱- خلاصهٔ تعلیقهٔ ۳۱ از تعلیقات «الغارات» ج ۲ ، ص ۷۴۰ تا ص ۷۴۵

تفسیر نموده ، و مثالش را در این آمت امیرالمؤمنین علیه السلام معین فرموده است ؛ تطبیق آیات وارده درباره ذوالقرنین به کورش مشکل است .

یکی از علائم قیامت پیدایش دودی است بر فراز آسمان ، این دود آشکار است و علامت عذاب .

فَأَرْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ * يَغْشَى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ * رَبَّنَا اكشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ * أَنَسَى لَهُمُ الدِّكْرَىٰ وَ قَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُّبِينٌ .^۱

«پس در انتظار باش که آسمان در خود دود آشکاری پدید آورد . این دود تمام افراد مردم را فرا میگیرد ، و این عذاب دردناکی برای آنها خواهد بود . میگویند : ای پروردگار ما این عذاب را از ما برگردان ، ما از مؤمنان به تو خواهیم بود . این یادآوری ها و تذکرها کجا برای آنان فائده دارد در صورتیکه پیامبر آشکاری بسوی آنها آمد ، او را نپذیرفتند و از وی روی تافتند و گفتند : دیوانه ای است که این مطالبی که میگوید به او تعلیم داده شده است.»

یکی از علائم قیامت خروج دابة الأرض است ، یعنی جنبنده زمین .

وَ إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ .^۲

۱- آیات ۱۰ تا ۱۳ ، از سوره ۴۴ : الدخان

۲- آیه ۸۲ ، از سوره ۲۷ : النمل

«و چون گفتار بر آنها واقع شود و حجت تمام گردد، ما جنبنده‌ای را از زمین بیرون می‌آوریم که با آنها به سخن پردازد؛ که بدرستیکه حقاً این مردم افرادی هستند که هیچگاه به آیات ما ایمان نمی‌آوردند.»

در این آیه مراد از **دابة الأرض** که یکی از علائم قیامت است و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در آن روایت شریفه بیان کرده و اخبار بسیار در این باره وارد شده است چیست؟

جنبنده‌ای که از زمین برمی‌خیزد، و با مردم تکلم میکند، و مردم معاند و معارض و کافران را نشان میدهد، و مردم مؤمن و متعهد را نشان میدهد، و آنها را از هم جدا میکند و در دو صف متمایز قرار میدهد کدام است؟

در اینکه قرآن کریم اسم او را نبرده نکته‌ای است، مانند اینکه در تمام قرآن مجید اسم علیّ برده نشده است؛ این نکته‌ای دارد. با آنکه در تمام قرآن از اوّل تا به آخر راجع به مقامات امیرالمؤمنین و صفات و اخلاق او که همان مقام ولایت است گفتگو شده است، ولی ولایت در باطن نبوت است، و نبوت ظاهر ولایت است، و قرآن مجید کتاب نبوت یعنی ظاهر ولایت است.

ولایت، تفسیر و تأویل قرآن است، و تفسیر و تأویل در باطن است، چون بنا به فرض تفسیر و تأویل است. بنابراین اسم علیّ اصولاً در قرآن نمی‌تواند بوده باشد، و لذا در اخبار و آثار بسیار وارد شده است که تفسیر و تأویل آیات قرآن راجع به امیرالمؤمنین

علیه السلام است. و لذا اگر دیدیم در بعضی از تفاسیر از ائمه علیهم السلام آیه‌ای را به گونه‌ای تفسیر می‌کنند که مفاد و معنایش به خود آنها و یا راجع به دشمنان آنها می‌گردد این راجع به تأویل قرآن است نه بیان ظاهر، و هیچ تنافی بین این دو مقام و مرحله نیست. از جمله این آیه شریفه است که در اخبار بسیاری، که اغلب آنها را در تفسیر «برهان» در ذیل این آیه شریفه آورده است، ذکر شده است. در «مجمع البیان» از محمد بن کعب قرظی روایت کرده است که از علی صلوات الرحمن علیه سؤال شد که مراد از دابّه چیست؟ حضرت فرمود:

أَمَّا وَاللَّهِ مَا لَهَا ذَنْبٌ وَإِنَّ لَهَا لَلْحَيَّةَ^۱.

«سوگند به خدا که دابّه الارض جنبنده‌ای است که دم ندارد بلکه ریش و محاسن دارد.»

علی بن ابراهیم قمی در تفسیرش از پدرش از ابن ابی عمیر از ابوبصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌رفتند تا به امیرالمؤمنین علیه السلام رسیدند و دیدند که ریگ‌ها و شن‌ها را در مسجد زیر سر خود جمع نموده و سر بر آن گذارده و خوابیده است.

رسول خدا با پای خود او را حرکت دادند و فرمودند: قُمْ يَا دَابَّةَ اللَّهِ! «ای جنبنده خدا برخیز.»

یکی از صحابه حضرت که حضور داشت عرض کرد: یا

۱- «مجمع البیان» طبع صیدا، مجلد چهارم، ص ۲۳۴

رسول الله ! آیا ما اجازه داریم که بعضی از ما دیگری را بدین نام که شما علی را صدا زدید نام بنهد ؟

رسول خدا فرمود : **لَا وَاللَّهِ** ، نه سوگند به خدا ! این لقب اختصاص به او دارد ، و او دابه‌ای است که خداوند در کتاب خود ذکر آن را نموده است :

وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ .

و سپس فرمود : یا علی ! در آخرالزمان خداوند تو را به بهترین صورتی خارج میکند و با تو آلتی است که با آن دشمنان خود را نشان میگذاری و داغ میکنی . (**وَمَعَكَ مِيسَمٌ تَسِمَ بِهِ أَعْدَاءَكَ .**)

در اینحال مردی به حضرت صادق علیه السلام عرض کرد :
إِنَّ الْعَامَّةَ يَقُولُونَ هَذِهِ الدَّابَّةُ إِنَّمَا تُكَلِّمُهُمْ . فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : كَلَّمَهُمُ اللَّهُ فِي نَارِ جَهَنَّمَ ؛ إِنَّمَا هُوَ يُكَلِّمُهُمْ مِنَ الْكَلَامِ .

«عامه میگویند : معنای این آیه این است که آن دابة الارض مردم را زخم میزند و جریحه‌دار میکند .

حضرت فرمودند : خداوند ایشان را در جهنم جریحه‌دار کند ؛
آن دابه با مردم سخن میگوید و کلمه **يُكَلِّمُهُمْ** از ماده **كَلَام** است .»
و این آیه درباره رجعت است . و دلیل آن این است که به دنبال این آیه میفرماید :

وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِّمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ

يُوزَعُونَ * حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوا قَالَ أَكَذَّبْتُمْ بِآيَاتِي وَ لَمْ تُحِيطُوا بِهَا
عِلْمًا أَمَا ذَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۱

«روزی میرسد که ما از هر امتی یک گروه و دسته‌ای را برمی‌انگیزانیم از آنهایی که آیات ما را تکذیب می‌کنند، و آنها نگاهداشته میشوند. تا زمانی که می‌آیند خداوند به آنها میفرماید: آیا شما آیات مرا تکذیب نمودید در حالیکه علم و دانش شما به آن آیات نرسیده و احاطه علمی به آنها نداشتید؛ شما با اینها چکار می‌کردید؟»

سپس حضرت فرمودند: مراد از آیات الهیه که تکذیبشان می‌کنند امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السلام هستند.

آن مرد به حضرت صادق علیه السلام عرض کرد: عامه چنین می‌پندارند که این راجع به قیامت است و نه رجعت.

حضرت فرمودند: مفاد این آیه این است که خداوند از هر امتی، دسته‌ای را برمی‌انگیزاند و بقیه را رها میکند، و البته این در رجعت است؛ و اما درباره قیامت، این آیه وارد است:

وَ حَسْرَتْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا ۲

«ما تمام افراد مردم را محشور می‌نمائیم و از آوردن و برانگیختن یک تن از آنها خودداری نمی‌کنیم.»

علی بن ابراهیم میگوید: پدرم مرا حدیث کرد از ابن ابی عمیر از

۱- آیه ۸۳ و ۸۴، از سوره ۲۷: التمل

۲- ذیل آیه ۴۷، از سوره ۱۸: الکهف

مفضّل از حضرت صادق علیه السلام که در تفسیر قول خداوند متعال: **وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا** فرمود: هیچ فرد از افراد مؤمنین نیستند که کشته شده باشند مگر اینکه رجعت می‌کنند و پس از زندگی مجدد دوباره می‌میرند. و رجعت نمی‌کنند مگر دو دسته: اول آنهایی که به ایمان خالص رسیده باشند، دوم آنان که در کفر مُمَحَّض شده باشند که آنها نیز رجعت می‌کنند.

حضرت صادق علیه السلام فرمودند: مردی به **عمار بن یاسر** گفت یا **أبا الیقظان!** یک آیه‌ای در کتاب خدا آمده است که افکار مرا پریشان نموده و مرا به شک انداخته است!

عمار گفت: آن آیه کدام است؟ آن مرد گفت: این آیه: **وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ.**

آن جنبنده کدام است؟ و اوصافش چیست؟
عمار گفت: سوگند بخدا نمی‌نشینم و نمی‌خورم و نمی‌آشامم مگر آنکه آن دابة الارض را به تو نشان دهم.

عمار با آن مرد به نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند، و حضرت مشغول خوردن خرما با کره بود. فرمود: ای **أبا یقظان!** بفرما بنشین و بخور!

عمار نشست و با آن حضرت شروع به خوردن کرد؛ آن مرد تعجب نمود و از عمل عمار در حیرت آمد. چون عمار برخاست، گفت: سبحان الله! مگر تو سوگند یاد نکردی که نخوری و نیاشامی

مگر آنکه دابّة الأَرْض را به من نشان دهی ؟
 عمّار گفت : من او را به تو نشان دادم ، اگر فهم نموده و تعقّل
 میکردی !^۱

این روایت را در «مجمع البیان» و تفسیر «برهان» از علی بن
 ابراهیم آورده اند .^۲

و در تفسیر «برهان» با سند متصل از أصبغ بن نُباته آورده است
 که او میگوید : روزی بر امیرالمؤمنین علیه السّلام وارد شدم و آن
 حضرت مشغول خوردن نان با سرکه و روغن زیتون بود ، و این آیه را
 بر آن حضرت قرائت کردم و سؤال کردم : این دابّه کدام است ؟

حضرت فرمود : دابّه ایست که نان و سرکه و روغن زیتون
 میخورد .^۳

و نیز با سند متصل خود از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم
 روایت کرده است که فرمود :

تَخْرُجُ دَابَّةُ الْأَرْضِ وَمَعَهَا عَصَا مُوسَى وَ خَاتَمُ سُلَيْمَانَ بْنِ
 دَاوُدَ ؛ تَجْلُو وَجْهَ الْمُؤْمِنِ بِعَصَا مُوسَى ، وَ تَسِمُ وَجْهَ الْكَافِرِ بِخَاتَمِ
 سُلَيْمَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ .^۴

«دابّة الأَرْض خروج میکند و با اوست عصای موسی و انگشتری
 سلیمان بن داود ؛ با عصای موسی چهره مؤمن را جلا میدهد و روشن

۱- «تفسیر علی بن ابراهیم» طبع سنگی ، ص ۴۷۹ و ۴۸۰

۲- «مجمع البیان» مجلد ۴ ، ص ۲۳۴ ؛ و تفسیر «برهان» ج ۲ ، ص ۷۸۱

۳ و ۴- تفسیر «برهان» ج ۲ ، ص ۷۸۱ و ص ۷۷۲

میکند، و با انگشتر سلیمان چهرهٔ کافر را نشانه میزند و داغ می‌نهد.» این مقام ظهور ولایت است. چون ولایت مطلقهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام مُلک و ملکوت را گرفته است ولی وقتیکه مقدمات قیامت بر پا میشود، آن ولایت ظهور میکند و بروز می‌نماید، و از خفاء و کمون به عالم شهادت تجلّی میکند.

الآن هم آن ولایت هست ولی برای عامّهٔ مردم ظهور ندارد، مختلفی است و مردم او را حسّ نمی‌کنند و ادراک نمی‌نمایند؛ بلی برای خواصّ از مردم که به جهاد اکبر رفته‌اند و منازل اخلاص را طی نموده و از بندگان مقرب و مُخلص پروردگار شده‌اند ظهور دارد، آنان تمام حرکات و سکنات در عوالم را تحت سیطره و هیمنهٔ ولایت می‌بینند؛ اما در رجعت، ظهور ولایت برای عموم مردم است.

در روایات بسیار داریم که: **عَلَيْ قَسِيمِ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ**. «علی قسمت کنندهٔ بهشت و آتش است.» **وَ لَا يَجُوزُ أَحَدٌ عَلَى الصِّرَاطِ إِلَّا وَ كَتَبَ عَلَيْهِ لَهُ الْجَوَازَ**. «هیچکس از صراط عبور نمی‌کند مگر آنکه علی برای او پروانهٔ عبور نوشته باشد.»

علی دابّة الأرض است، و با عصای موسی چهرهٔ مؤمنان را جلا میدهد و روشن میکند، و با میسم خود صورت کافران را داغ می‌نهد، و یکایک از افراد مؤمن را از کافر و منافق جدا میکند. حق را از باطل متمیّز میگرداند، بهشتی و دوزخی را مشخص میکند.

یک جلوهٔ مختصر در این دنیا نموده همه را مبهوت و متحیر کرده؛ گبر و ترسا و یهودی بر عظمتش معترف، و کاروان وجود برای پیدا

کردن مقام و منزلتش در حرکت .

جُبران خلیل جُبران میگوید : وَ فِي عَقِيدَتِي أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ أَوَّلُ عَرَبِيٍّ جَاوَرَ الرُّوحَ الْكُلِّيَّةَ وَ سَامَرَهَا .

«و در عقیده من علی بن ابی طالب اولین عربی است که با روح کلّی و ولایت مطلقه عالم مجاورت کرد و با او به خلوت نشست.»
و نیز میگوید : عَلِيُّ مَاتَ وَ الصَّلَاةُ بَيْنَ شَفَتَيْهِ . «علی جان داد در حالیکه نماز در میان دو لبش بود.»

و نیز میگوید : علی بن ابی طالب علیه السّلام فوق زمان خودش بود ، و من از این رمز آگاه نیستم که چرا روزگار گاهی از اوقات افرادی را به وجود می آورد که متعلّق به آن زمان نیستند .^۱

خود امیرالمؤمنین علیه السّلام در وقتی که ضربت خورده و در فراش افتاده ضمن وصیّت کوتاهی به این امر اشاره میکند ؛ آنجا که میفرماید :

غَدًا تَرَوْنَ أَيَّامِي ، وَ يُكْشَفُ لَكُمْ عَنْ سَرَائِرِي ، وَ تَعْرِفُونَنِي
بَعْدَ خُلُوقِ مَكَانِي وَ قِيَامِ غَيْرِي مَقَامِي .^۲

«فردا خواهید دید روزهای زندگانی مرا ، و سرائر نیات من بر شما مکشوف خواهد شد ، و مرا خواهید شناخت پس از آنکه جای

۱- مضمون این مطالب را در کتاب «علی صوت العدالة الانسانیة» از جبران خلیل جبران نقل کرده است .

۲- «نهج البلاغه» خطبه ۱۴۷ ، ج ۱ ، ص ۲۶۹ از طبع عبده مصر ، مطبوعه عیسی البابی الحلّبی

من خالی شود و غیر من بر جای من بنشیند.»

و نیز میفرماید: **وَ اللّٰهُ مَا فَجَحْتَنِي مِنَ الْمَوْتِ وَارِدٌ كَرِهْتُهُ، وَ لَا طَالِعٌ اَنْكَرْتُهُ؛ وَ مَا كُنْتُ اِلَّا كَقَارِبٍ وَرَدَ، وَ طَالِبٍ وَجَدَ، وَ مَا عِنْدَ اللّٰهِ خَيْرٌ لِلْاَبْرَارِ**.^۱

قبل از رحلت خود در وقتی که ضربت خورده ضمن کلامی فرموده است:

«سوگند بخدا که از ناحیهٔ مرگ چیز ناگهانی به من وارد نشده است که او را ناپسند دارم و مکروه شمارم، و چیز تازه‌ای بر من ظهور ننموده و پیدا نشده که او را غیر مأنوس بدانم. و من نبودم مگر مثل جویندهٔ آبی که به دنبال آب در بیابان خشک به این طرف و آن طرف می‌گردد پس آب را می‌یابد و در آبشخوار وارد میشود. و نبودم من مگر مانند طالبی که به دنبال گمشده و مطلوب خود میدود و آن را می‌یابد، و آنچه در نزد خداست مورد اختیار و پسند است برای ابرار.»

آری آن امامی که یکجا میفرماید: **وَ لَالْفَيْتُمُ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ اَزْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَفْطَةِ عَنَزٍ**.^۲ «و سوگند بخدا که هر آینه می‌یافتید که این دنیای شما در نزد من از آب بینی بُزبی ارزش‌تر است.»
و در یکجا میفرماید: **وَ اِنَّ دُنْيَاكُمْ عِنْدِي لَاهْوُنُ مِنْ وَرْقَةٍ فِي فِمْ**

۱- همان مصدر، کلام ۲۳، ج ۲، ص ۲۱

۲- همان مصدر، خطبهٔ ۳، ج ۱، ص ۳۷ از طبع عبده مصر

جَرَادَةٌ تَقْضُمُهَا^۱. «و بدرستیکه دنیای شما در نزد من پست تر است از یک برگی که در دهان ملخی مشغول جویدن آن است.»
 و در یکجا میفرماید: وَ اللّٰهِ لَدُنِّيَاكُمْ هَذِهِ اَهْوَنُ فِی عَيْنِي مِنْ عَرَاقٍ^۲
 خُمَزِيْرٍ فِی يَدٍ مَجْدُوْمٍ^۳. «و سوگند بخدا که هر آینه دنیای شما این دنیا، در چشم من پست تر است از امعاء و احشاء خوکی که در دست شخصی که مبتلا به مرض خوره است، بوده باشد.»
 و آن امامی که یکجا از رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم روایت میکند که: مَوْتَةٌ عَلٰی الْفِرَاشِ اَشَدُّ مِنْ ضَرْبَةِ اَلْفِ سَيْفٍ^۴. «مردن بر روی رختخواب سخت تر است از هزار بار ضربه از دم شمشیر خوردن.»

و خودش در این مکتب الهی چنان تربیت شده است که سوگند یاد میکند: وَ الَّذِي نَفْسُ ابْنِ اَبِي طَالِبٍ بِيَدِهِ لَأَلْفُ ضَرْبَةٍ بِالسَّيْفِ اَهْوَنُ عَلَيَّ مِنْ مِيْتَةٍ عَلٰی الْفِرَاشِ!^۵ «سوگند به آن کسی که جان پسر ابوطالب در دست اوست هر آینه هزار بار با شمشیر بران ضربت خوردن در نزد من آسانتر است از مردن در رختخواب!»
 جا دارد که عاشق مرگ و لقای خدا باشد، و جا دارد که افراد بشر را

۱- «نهج البلاغة» خطبة ۲۲۲، ج ۱، ص ۴۵۳

۲- در بعضی از نسخ «نهج البلاغة» عراق به ضمّ عین آورده اند و معنای آن استخوانی است که گوشت آنرا خورده باشند.

۳- «نهج البلاغة» حکمت ۲۳۶، ج ۲، ص ۱۸۸

۴- «الغارات» ج ۱، ص ۴۳

۵- «نهج البلاغة» خطبة ۱۲۱، ج ۱، ص ۲۳۷

متحیر و بشریت را در مقابل عظمتش که همان عظمت خداست
خاضع و خاشع سازد .

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْكَ يَا اَبَا الْحَسَنِ وَعَلَى رُوْحِكَ الطَّيِّبِ وَبَدَنِكَ
الطَّاهِرِ وَرَحْمَةً اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ .

دادیم به یک جلوه رویت دل و دین را

تسلیم تو کردیم همان را و همین را

من سیر نخواهم شدن از وصل تو آری

لب تشنه قناعت نکند ماء معین را

میدید اگر لعل ترا چشم سلیمان

میداد در اول نظر از دست نگین را

در دائره تاجوران راه ندارد

هر سر که به پای تو نسائید جبین را^۱

از خلیل بن احمد عروضی وارد است که :

إِنَّهُ سُبُلَ لِمَ يَهْجُرُ النَّاسَ عَلِيًّا ؛ وَقُرْبُهُ مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ قُرْبُهُ ، وَ مَوْضِعُهُ مِنَ الْمُسْلِمِينَ مَوْضِعُهُ ، وَ عِيَادُهُ
فِي الْإِسْلَامِ عِيَادُهُ ؟

«از او سؤال شد که چرا مردم از علی دوری کردند و او را مهجور
گذاشتند ، در حالیکه تقرب و نزدیکی او به رسول خدا آن قرب و
نزدیکی بوده است ، و موضع و موقعیتش در میان مسلمانان آن
موضع و موقعیت بوده است ، و اعتصام و پناهِش در اسلام آن

۱- «دیوان فروغی» طبع انتشارات صفی علیشاه ، ص ۲۰ و ۲۱

اعتصام بوده است؟»

فَقَالَ: بَهْرَ وَ اللَّهِ نورهُ أَنْوَارِهِمْ، وَ غَلَبَهُمْ عَلَى صَفْوِ كُلِّ مَنَهَلٍ؛
وَ النَّاسُ عَلَى أَشْكَالِهِمْ أَمِيلٌ.

«خلیل در پاسخ گفت: سوگند بخدا که نور علی بر تمامی انوار آنان غلبه یافت، و برای بدست آوردن آب حیات و زندگی حقیقی در تمام آبشخوارها، علی بر آنان استیلا نموده و آن آب حیات پاک و پاکیزه و خالص را حائز شد؛ اما مردم میل به هم‌شکلان و همقطاران خود دارند.»

سپس گفت: آیا نشنیده‌ای که اوّل چنین گفت:

وَ كُلُّ شَكْلٍ إِلَى شَكْلِهِ ءَالِفٌ أَمَا تَرَى الْفِيلَ يَأْلِفُ الْفَيْلَا

«و هر شکلی بسوی هم‌شکل خودش می‌رود و الفت می‌گیرد؛ آیا نمی‌بینی که فیل با فیل انس می‌گیرد و الفت می‌ورزد؟»

و در همین مضمون ریاسی برای ما از عباس بن احنف انشاد

کرده است:

وَ قَائِلٌ كَيْفَ تَهَاجَرُتُمْمَا فَقُلْتُ قَوْلًا فِيهِ أَصْنَافٌ^۱
لَمْ يَكْ مِنْ شَكْلِي فَهَاجَرْتُهُ وَ النَّاسُ أَشْكَالٌ وَ ءَالِفٌ

«و چه بسا گوینده‌ای به من می‌گفت: چگونه شما دو نفر از یکدیگر دوری جستید؟ من جوابی به او دادم که در آن انواع معانی

۱- ظاهراً إنصاف باشد، کما اینکه مرحوم محدث قمی در «الکافی والألقاب» ج ۱، ص ۳۴۶ این دو بیت را به ابن عقده نسبت داده و در آن انصاف آمده است.

گنجانده بود: او از شکل و ردیف من نبود، بنابراین از او دوری جستم؛ چون مردم به اشکال مختلفه بوده و هر دسته، الیف و همنشینی مختصّ به خود دارد.»

و سئِلَ أَيْضًا: مَا هُوَ الدَّلِيلُ عَلَيَّ أَنْ عَلِيًّا إِمَامُ الْكُلِّ فِي الْكُلِّ؟
فَقَالَ: احْتِيَاجُ الْكُلِّ إِلَيْهِ وَ غِنَاهُ عَنِ الْكُلِّ.

«و نیز از خلیل سؤال شد: دلیل آنکه علی بن ابی طالب امام بر

همه است در همه امور چیست؟

در پاسخ گفت: نیازمندی همه به او و بی نیازی او از همه کس.»

و نیز از خلیل درباره فضائل علی بن ابی طالب سؤال شد.

فَقَالَ: مَا أَقُولُ فِي حَقِّ مَنْ أَخْفَى الْأَحْبَاءَ فَضَائِلَهُ مِنْ خَوْفِ
الْأَعْدَاءِ، وَ سَعَى أَعْدَاؤُهُ فِي إِخْفَائِهَا مِنَ الْحَسَدِ وَ الْبَغْضَاءِ؛ وَ
ظَهَرَ مِنْ فَضَائِلِهِ مَعْدَلِكُ كُلِّهِ مَا مَلَأَ الْمَشْرِقَ وَ الْمَغْرِبَ.^۱

«در پاسخ گفت: چه گویم در حق کسی که دوستانش فضائل او

را از ترس دشمنان مخفی داشتند، و دشمنانش از روی حسد و

عداوت در پنهان داشتن فضائل او کوشیدند؛ و معدلک فضائل او

مشرق و مغرب عالم را پر کرده است.»

و چه عالی صاحب بن عبّاد در این معنی سروده است:

۱- «روضات الجنّات» طبع سنگی، ص ۲۷۵؛ و طبع حرفی، ج ۳، ص

۲۹۹ و ۳۰۰؛ و مؤلف آن گفته است: از جمله افرادی که تصریح به تشیع خلیل نموده‌اند قاضی نورالله شوشتری در «مجالس المؤمنین» است. و به وجوهی استدلال کرده از جمله مطالبی است که مادر اینجا آوردیم تا گفتارش که میگوید: احتیاجُ الْكُلِّ إِلَيْهِ وَ غِنَاهُ عَنِ الْكُلِّ.

مَا لِعَلِيِّ الْعَلِيِّ أَشْبَاهُ لَا وَالَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ (۱)
 مَبْنَاهُ مَبْنَى النَّبِيِّ تَعْرِفُهُ وَابْنَاهُ عِنْدَ التَّفَاخُرِ ابْنَاهُ (۲)
 إِنَّ عَلِيًّا عَالًا عَلَى شَرَفٍ لَوْ رَامَهُ الْوَهْمُ زَلَّ مَرَقَاهُ (۳)¹

۱- برای علی بن ابی طالب که حائز تمام مراتب علو و بلندی است، هیچ شبیه و نظیری نیست. سوگند به ذات اقدس حضرت احدیت که هیچ معبودی و مقصودی جز او نیست، علی هیچ شبیه و نظیری ندارد.

۲- مبنی و ریشه او مبنی و ریشه رسول خداست، و دو پسر او در هنگام تفاخر میدانی که دو پسر رسول خدا هستند.

۳- بدرستیکه علی بر پایه‌ای و مرتبه‌ای از شرف بالا رفته است که اگر قوای وهمیه و متخیله بخواهد خود را به آن مقام برساند و درجات او را در فکر و وهم خود پیدا کند، نردبان صعودش لغزیده و در رکاب عجز و زبونی سقوط خواهد نمود.

۱- «الکُنَى وَالْأَلْقَاب» ج ۱، ص ۳۰۱ از طبع صیدا

مجلس مسیت و دوم

نسخ صور و زنده شدن مردگان

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَالِهِ الطَّاهِرِينَ

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ^۱

قال الله الحكيمُ في كتابه الكريم :

وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ وَكُلُّ أَتَوِّهٍ دَاخِرِينَ * وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي أَتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ * مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ * وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وَجُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ .

(آیات ۸۷ تا ۹۰، از سوره نمل : بیست و هفتمین سوره از قرآن

کریم)

«در روزی که در صور دمیده شود ، تمام کسانی که در آسمانها و

۱- مطالب گفته شده در روز بیست و دوم ماه مبارک رمضان .

کسانیکه در زمین هستند به فزع و هراس و ترس می افتند، مگر افرادی را که خداوند بخواهد. و همه با حال ذلت و انکسار بر خداوند وارد میشوند.

و در آن حال می بینی که کوهها جامدند، و چنین گمان میکنی که آرام و بدون حرکت در جای خود ایستاده‌اند، ولی چنین نیست و آنها مانند ابرهای سریع‌السیر در گردش و حرکت هستند. و این صنع و حکمت خداست که هر موجودی را متقن و مستحکم نموده و بر اساسی راستین و استوار قرار داده است، و حَقّاً که پروردگار به آنچه شما بجا می‌آورید خبیر و داناست.

هر کس کار پسندیده و نیکوئی انجام دهد آن عمل از او مقبول و مورد پسند و اختیار بوده و در پاداش، از آن کردار بهتر و والاتر به او داده خواهد شد؛ و این گروه از فزع و هراس آن روز ایمن خواهند بود.

کسانیکه کار زشت و نکوهیده‌ای انجام دهند، با چهره و سیمای خود به رو در آتش می‌افتند و چنین خطاب به آنها میشود که: این جزا و پاداش مگر غیر از کردار و افعالی است که خود شما در دنیا انجام میداده‌اید؟»

این آیه مبارکه به آیه **نَفْخِ فُزَعٍ** معروف است؛ یعنی بواسطه دمیده شدن در صور، تمام افرادی که در آسمانها و در زمین هستند در خوف و هراس و خشیت و ترس می‌افتند.

در سوره زُمر داریم:

و نُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ
 إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ * وَ
 أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّكَ
 وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ۱

«در صور دمیده میشود و تمام کسانی که در آسمانها و در زمین هستند هلاک میشوند مگر افرادی را که خداوند بخواهد. پس بار دیگر در صور دمیده میشود، در این هنگام تمام موجودات هلاک شده زنده میشوند و به حال قیام و وقوف در آمده، در انتظار امر پروردگار هستند.

در آن وقت زمین به نور پروردگار خود روشن میشود، و کتاب و نامه عمل حاضر و قرار داده میشود، و پیغمبران و گواهان را برای ادای شهادت می‌آورند، و در میان آنها به حق قضاوت و داوری خواهد شد، و ایشان مورد ظلم و ستم واقع نمی‌شوند.»

این آیه مبارکه به آیه نَفِخَ صَعِقَ معروف است. صورِ صعق یعنی در بوقی دمیده میشود که بدان جهت همه هلاک می‌گردند، چون صعق به معنای هلاکت است.

ولی از این آیه اخیره استفاده میشود که دو صور داریم، یعنی به دو گونه نفخ، در آن دمیده میشود:

یک نفخی که تمام زندگان آسمانها و زمین بواسطه آن نفخ و دمیدن می‌میرند. دوّم نفخی که تمام مردگان آسمانها و زمین بواسطه

۱- آیه ۶۸ و ۶۹، از سوره ۳۹: الزّم

آن پس از مردن زنده میشوند .

چون میفرماید: **ثُمَّ نُنْفِخُ فِيهِ أُخْرَىٰ** ، پس از نفخ اول نفخ دیگری در صور به وجود می آید .

امّا صعق و فزع ظاهراً هر دو یک معنی دارد و هر دو برای ارائه یک حالت خاصّ آمده‌اند . فزع آن خوف و خشیتی را گویند که غالباً منتهی به مرگ است ، و صعق هم بمعنای هلاکت است که از ترس و دهشتی خاصّ ناگهان بر انسان وارد گردد .

پس مفاد صدر دو آیه : آیه وارده در سوره نمل و آیه وارده در سوره زمر ، همان دمیدن در صور است که بواسطه آن همه زندگان در خوف و هراس افتاده و هلاک میشوند .

و مفاد ذیل آیه دوّم : آیه وارده در سوره زمر ، زنده شدن مردگان است بعد از هلاک شدن و فانی شدن .

شیخ طبرسی در «مجمع البیان» گوید :

«و گفته شده است که اسرافیل در صور سه مرتبه میدمد : نفخه اولی نفخه فزع است ، و نفخه ثانیه نفخه صعق است که بواسطه آن تمام افراد آسمانها و زمین هلاک میشوند ، و نفخه ثالثه نفخه قیام و حضور در پیشگاه ربّ العالمین است و در این حال همه مردم از قبور خود بر می خیزند.»^۱

ولی ما به خواست خداوند متعال بیان خواهیم نمود که از آن خوف و ترسی که مردم در دنیا بواسطه نفخ در صور پیدا می‌کنند

۱- «مجمع البیان» در تفسیر آیه نفخ فزع در سوره نمل ، مجلد ۴ ، ص ۲۳۶

به «صیحه» تعبیر شده است :

إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَمِدُونَ^۱.

«یک صیحهٔ واحد بیش نخواهد بود که ناگهان بر اثر آن تمامی مردم خاموش و پژمرده و بی حرکت و بی اثر خواهند شد.»

و در آیهٔ دیگر وارد است :

مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ * فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ^۲.

«یک صیحهٔ واحد بیش نیست که ناگهان بر اثر آن تمام افراد در نزد ما حضور پیدا می کنند، پس در آن هنگام هیچکس قادر بر وصیت نیست و نمی تواند بسوی اهل خود برگردد.»

حتی در روایت وارد است که : در وقتی که ساعت قیام قیامت فرامیرسد ، چنان ناگهانی و دفعی است که دو مرد فروشنده و خریدار مشغول مباحه هستند ؛ فروشنده مثلاً پارچه و لباس را برای خریدار باز کرده است ، آنان مهلت جمع کردن و پیچیدن را نداشته و قیامت بغتةً فرا میرسد . و مردی لقمه را برداشته تا به دهان خود گذارد ، هنوز لقمه به دهانش نرسیده که قیامت میرسد . و مردی حوض منزل خود را که سوراخ شده و آب از آن می رود مشغول سدّ ثغور و گرفتن روزنه های آن است که مواشی خود را از آن آب دهد ، هنوز مواشی را

۱- آیه ۲۹ ، از سوره ۳۶ : یس ؛ و این آیه گرچه دربارهٔ هلاک کردن اهل انطاکیه است ، ولی می توان از آن استفادهٔ عموم نمود .

۲- آیه ۴۹ و ۵۰ ، از سوره ۳۶ : یس

آب نداده قیامت در میرسد.^۱

شاید مراد از گفتار کسی که طبرسی قول او را نقل کرده است از نفخ فزع همان صیحه‌ای باشد که در دنیا زده میشود، و مردم در اثر آن هلاک میشوند.

اما صیحه‌ای که در هنگام قیامت زده میشود دو صیحه بیشتر نیست: یک صیحه که مردم برزخی را برای ورود به قیامت می‌میراند، و یک صیحه برای خود مردم برزخی است که پس از مردن بواسطه آن زنده میشوند.

و بنابراین نفخ فزع و نفخ صعق راجع به مردمان برزخی است نه اهل دنیا، و یک نفخ بیشتر نیست؛ و اما نفخ دیگر راجع به احياء و زنده شدن مردگان است.

و علی‌کُلِّ تقدیر، نفخی که به علت آن مردم می‌میرند و زنده میشوند دو نفخ بیشتر نیست: یک نفخ اِماتِه و دیگر نفخ اِحیاء؛ دمیدن برای میراندن، و دمیدن برای زنده کردن.

حال باید دید «صور» چیست؟

صور بمعنای شاخ است، شاخ گاو یا بُز یا حیوانات دیگر که یک طرف آن باز و طرف دیگرش بسته و جمع است و چه بسا در آن سوراخی می‌کنند و از آن جا میدمند و از طرف دیگر که باز است صدا بلند و منتشر میگردد، این را میگویند صور که در لسان فارسی به آن بوق میگویند.

۱- «مجمع البیان» مجلد چهارم، ص ۴۲۷

و با این بوق اعلام مرگ، و اعلام آماده باش و زندگی می نمایند.
در قرآن کریم در ده جا **نَفْحَةُ صُور** آمده و در سیزده جا **صَيِّحَه**
استعمال شده است.

و اما آن صوری که با آن می میرانند، فقط در همین دو آیه است:
آیه فزع و آیه صعق که در سوره نمل و زمر است؛ و در جاهای دیگر
نفخ در صور برای احیاء و زنده کردن است.

مرحوم شیخ طبرسی و قبل از او شیخ مفید رضوان الله علیهما
احتمال داده اند که صور در این آیات جمع «صورت» باشد، و **نُفْحَ**
فِي الصُّورِ یعنی دمیده میشود در صورتها و بواسطه آن دمیدن،
صورتها زنده میشوند. همانطور که در رحم مادر جنین را
صورت بندی میکنند و بعد از صورت بندی در آن میدمند و آن
صورت حیات میگیرد و زنده میشود و حرکت میکند؛ خداوند
عزّوجلّ در میان قبر، مردگان را صورت بندی می نماید و در آن
صورتها میدمد و آنانرا زنده میکند؛ پس صور جمع صورت است.
یا اینکه میتوان گفت: صورتهایی که در عالم برزخ متعلق به
افرادی است که از دنیا رفته اند و آن افراد دارای صور برزخی هستند،
در آن صورتها دمیده میشود و آدمها زنده میگردند.

بنابراین احتمال، صور به معنای بوق و اعلام و اعلان موت و
حیات نیست.

ولی این احتمال صحیح نیست. زیرا اولاً مخالف ظواهر آیات
قرآن بلکه صریح آیات است، چون در **نَفْحَةُ أُولَى صُورَتِهَائِي**

نیست که در آن بدمند. و ثانیاً این احتمال منافات دارد با مفرد آوردن ضمیر در قول خدای تعالی **ثُمَّ نُنْفِخُ فِيهِ أُخْرَى**؛ چرا که در صورت صحّت این احتمال باید گفت: **ثُمَّ نُنْفِخُ فِيهَا أُخْرَى** یعنی در آن «صورت‌ها» دمیده میشود. و ثالثاً این احتمال ایجاب میکند که نصوص صریحه صحیحه وارده از ائمه معصومین علیهم السلام را که در آن صور به معنای بوق است بدون جهت و بدون حاجت طرح کنیم.

و ما میدانیم که حضرت سید السّاجدین صلوات الله علیه در سوّمین دعای خود از ادعیه «صحیفه کامله سجّادیه» فرموده است:

وَ إِسْرَافِيلُ صَاحِبُ الصُّورِ الشَّاخِصِ الَّذِي يَنْتَظِرُ مِنْكَ الْإِذْنَ وَ حُلُولَ الْأَمْرِ، فَيَنْبِئُهُ بِالنَّفْحَةِ صَرَعى رَهَائِنِ الْقُبُورِ.^۱

«و ای پروردگار! درود و تحیات خود را بفرست بر اِسْرَافیل که دارای صور است، و چشم گشوده آماده است و در انتظار اذن و فرود آمدن فرمان تست؛ تا بدینوسیله افتادگان گرو قبرها را آگاه کند و بیدار و زنده گرداند.»

بنابراین، صور در این آیات به معنای بوق است. و آن همان آلتی است که برای بلندی و انتشار صدا از آن استفاده می‌کنند، و در میان جاده‌ها و کوهستان‌ها و بیابان‌ها و در مواقع نبرد و جنگ که همهمه زیاد است و صدا به همه نقاط نمی‌رسد از آن استفاده می‌کنند.

۱- «بحار الأنوار» ج ۶، ص ۳۳۶ طبع حروفی، با توضیحی که پیرامون آن

داده‌ایم.

ولی یک مطلب را باید تذکر داد ، و آن اینستکه چرا این آلت ، معروف به صور و بوق شده است ؟ و آیا صور و بوقی که در دست اِسرافیل است و در آن میدمد ، همین بوق‌های معمولی است که یک طرف آن کوچک و طرف دیگر بزرگ است ؟ و آیا از جسمی مادی متشکل شده که آن ملک مقرب مانند سربازان حکام و ملوک در دست میگیرد ، و در آن با حنجره و نفس که از شش بیرون می‌آید میدمد ، و بادی چون نفس انسان که موجب به صدا در آمدن است از اِسرافیل بیرون آمده و موجب تصویت آن میگردد و تمام فضای عالم دنیا و برزخ را پُر میکند ، و آن موج به هر کسی اصابت کند از موجودات عالم برزخ هلاک میشود و در وهله دیگر زنده میشود ؟ یا نه چنین نیست ؛ مطلب ، مطلب ، مطلب دیگری است ؟

برای توضیح و روشن شدن حقیقت امر ناچار از ذکر مقدمه‌ای هستیم ؛ و آن اینکه تمام موجوداتی که در عالم برزخ‌اند و یا در عالم قیامت‌اند ، بهیچوجه من الوجوه مشابهتی با موجودات این عالم که سرای طبع و ماده است ندارند ، و با اعتباریات و توهمات و محجوبیت‌های این عالم مشابه نیستند .

شخصی که از این عالم می‌رود ، تمام مصلحت اندیشی‌ها و اعتبارات این عالم را زمین‌گذارده و در پشت سر به خاک نسیان می‌سپارد ، و در یک عالم دیگر که هیچ شباهتی با این عالم ندارد وارد میشود . و نیز موجودات برزخیه چون میخواهند وارد قیامت گردند ، خصوصیات عالم برزخ را رها نموده عاریاً عنها و عن کوازمها وارد

عالم قیامت میگردند .

ولی چون از عالم برزخ و یا قیامت برای ما که هیچ آشنائی و انسی با آن عوالم نداریم بیان شود ، و آیات قرآن کریم و روایات وارده از معصومین سلام الله علیهم أجمعین چون بخواهند آن معانی برای ما قابل تفهّم و ادراک شود ، ناچار از باب تشبیه معقول به محسوس وارد شده و آن معانی عالیّه و دقائق سنّیه را در لباس محسوسات درآورده و در قالب آنها ریخته و قالب‌گیری می‌کند .

مثلاً در عالم رؤیا و خواب ، انسان خواب می‌بیند که دارد به او رزق معنوی میرسد ؛ ولی چون آن رزق پاک و طاهر که در عالم بیداری برای او مفید است و بسیار سهل التّناول است و همه افراد از زن و مرد و پیر و جوان و صغیر و کبیر و سالم و مریض از آن استفاده می‌کنند شیر است ، در عالم رؤیا آن روزی معنوی روحانی را به صورت شیر می‌بیند و چنین برای او مصوّر می‌گردد که شیر میخورد .

چون نزد معبّر میرود و میگوید : من خواب دیده‌ام که شیر میخورم ، و از تعبیرش استعلام میکند ، معبّر به او میگوید : به تو روزی معنوی و روحانی میرسد .

این از باب آشنا بودن ذهن معبّر است به روابط غذای معنوی و روحانی با غذای مادّی لطیف ، و ادراک حالات خواب بیننده و کیفیت تداعی معانی در نفس او .

چون ذهن خواب بیننده به علّت انس و الفت با عالم مادّه از

ادراک حقائق مجرّده محروم شده است، و هر غذای لطیف و بی‌ضرر و مفیدی را در قالب شیر و مفهوم آن تصوّر می‌نموده است، لذا در عالم خواب آن غذای معنوی به صورت شیر مجسّم و ممثّل و مصوّر خواهد شد، وگرنه در عالم برزخ شیر مادی نیست.

یا انسان در رؤیا می‌بیند که در دریائی شنا میکند، چون به معبّر رجوع میکند معبّر میگوید: در علوم پاک وارد خواهی شد و از آن استفاده خواهی نمود. چون علم بدون غشّ و بدون جهل در دنیا به صورت آب زلال بدون گرد و غبار و بدون لرد و گل و لای ممثّل میشود؛ این از باب تنزّل معقول به محسوس است.

در آیات قرآن مجید از این قبیل مسائل بسیار داریم:

الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى. ۱

«خداوند بر روی اریکه و تخت قرار گرفت.»

وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ. ۲

«کرسی و تخت خدا تمام آسمانها و زمین را فرا گرفته است.»

آیا خداوند جسم است و بدنی محسوس دارد که محتاج است بر روی کرسی و تخت بنشیند؟ تخت سلطنت دارد که بر فراز آن رود و امر و نهی کند؟

خداوند جسم نیست، و حدّ ندارد. ابتداء و انتهاء ندارد. مکانی و زمانی نیست. بسیط و مجرّد و محض الوجود و وجود محض بدون

۱- آیه ۵، از سوره ۲۰: طه

۲- قسمتی از آیه ۲۵۵، از سوره ۲: البقرة

کَمِيَّتٍ وَ كَيْفِيَّتٍ بِهِ هِرْ عَنَوَانِ اسْتِ . تَمَامِ اَسْمَانِهَا وَ زَمِيْنِ دَرِ حَضُوْرِ
اَوْسْتِ ، وَ دَرِ مُشْتِ اَوْ وَ دَرِ تَحْتِ قَدْرْتِ اَوْ ؛ وَ اَلْسَمَوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ
بِيَمِيْنِهٖ .^۱

«آسمانها پیچیده در دست جلال و عظمت او هستند.»

اما در این عالم طبع و سرای اعتباریات، چون پادشاهی بنخواهد
امر و نهی کند، حکم دهد و فرمان دهد، در جائی می‌رود که مظهر
قدرت اوست، بر تخت می‌نشیند، بر تختی که با جواهرات - که
نمایشگر تعین و اعتبار اوست - زینت شده می‌نشیند و از فراز این
تخت فرمان می‌دهد و حکم صادر میکند، در حالیکه تمام اجزاء
دولت و افسران در دو طرف، صف کشیده و آماده انجام فرمان او
هستند؛ از باب تشبیه معقول به محسوس، فرمان و امر و نهی و
احکام صادره از حضرت ذوالجلال نیز به همین مضامین و با همین
الفاظی که نماینده این معانی هستند برای ما بیان شده است.

اما تخت و کرسی خدا جسم نیست، و جهت ندارد؛ و خداوند
جسم نیست که بر آن محل قرار گیرد. کرسی خداوند محیط بر تمام
آسمان و زمین است، و عرش خداوند محیط بر کاخ وجود و تمام
عالم امکان و همگی مخلوقات و بلکه اسماء و صفات اوست؛ یعنی
با اراده و اختیار و مشیت مطلقه خود، بر تمامی آنها می‌سیطر و مهیمن
و مسلط گشته و بر تمام کاخ آفرینش سیطره دارد و حکم میکند، و
یگانه حاکم و پادشاه عالم وجود است.

۱- قسمتی از آیه ۶۷، از سوره ۳۹: الزمر

تمام موجودات عالم طبع زیر کرسی خداست که ملکوت أسفل است ، و همه در تحت عرش خداست که ملکوت اعلی است .
 پس عرش خدا یعنی مشیت و قدرت خدا ، و کرسی خدا یعنی تمام موجوداتی که در تحت آن قدرت و مشیت قاهره ظهور پیدا کرده و به لباس وجود ملبَس شده اند .

و جَاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ صَفًا صَفًا ۱

«در روز بازپسین پروردگار تو می آید ، و فرشتگان نیز صف در صف با صفوف مرتب و منظم می آیند.»

اگر کسی از این آیه مبارکه چنین بپندارد که آمدن پروردگار مانند آمدن حُکّام و سلاطین است که در روز بُروز قدرت ، با طنطنه و طمطراق می آیند ، و افسران و سربازان نیز با هیئتی مخصوص در دو طرف صف می کشند ؛ این مسلماً پنداری غلط و دوراز حقیقت است . بلکه چون عظمت و جلال شاهان در عالم اعتبار بدین کیفیت آمدن و اظهار جلال و قدرت نمودن است ، قدرت و عظمت پروردگار جلّ شأنه و علا قدره در روز قیامت بدین صورت برای ما تشبیه شده است ، از باب تشبیه معقول به محسوس ؛ و الا ورود ملائکه ورود مادی نیست ، و آنان در جهت مادی و مکان مادی نیستند ؛ فرشتگان موجودات مقرّبی هستند که تمام عوالم را فرا گرفته اند .^۲

۱- آیه ۲۲ ، از سوره ۸۹ : الفجر

۲- مراد از مادی بودن ملائکه اینستکه اصل خلقت آنها از زمین نیست ، و همچون انسان که آفرینش او از خاک است و همچون جنّ که آفرینش او از

صَفِّ در صَفِّ بودن آنها قدرت در پشت قدرت، و علم در پشت علم، و حیات در پشت حیات است. و آمدن فرشتگان با پای مادّی نیست، بلکه نزدیک شدن تدریجی و ظهور نمودن است. آمدن پروردگار با جسم و هیكل نیست، و خدا پا ندارد؛ آمدن خداوند ظهور تجلّیات جمال و جلال اوست که در قیامت چون به تدریج صورت میگیرد و لقای حضرت احدیّتش به وقوع می‌پیوندد، از آن به «آمدن» که در لغت عرب «مَجِیء» است تعبیر شده است.

باری، از این نوع تعبیرات در کتاب خدا و بیانات رسول الله و ائمّه طاهرین صلوات الله علیهم أجمعین بسیار زیاد است.

و بنابر آنکه الفاظ برای معانی عامّه و کلیّه وضع شده باشند کما هو الحقُّ المَحَقُّ فی محلّه، این مطلب مسلم و جای تردید نیست، و برای رساندن و فهماندن معانی نیز احتیاج به تشبیهات و استعارات و کنایات نداریم، بلکه خود الفاظ به خودی خود متکفّل ایفاء این معانی هستند.

و آنچه این اشکال را حلّ میکند، و این معما را می‌گشاید، روایتی است که از حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم وارد شده است مبنی بر اینکه پیغمبران پیوسته با مردم به میزان عقل‌ها و ادراکاتشان گفتگو دارند.

«آتش و دود و گاز است نمی‌باشند؛ نه آنکه آنان از آثار و خواصّ ماده چون کمّ و کیف بهر مند نمی‌شوند، و گر نه تلبّس فرشتگان به لباس صورت و تشکّل آنها به اشکال مختلف جای تردید نیست.

در «اصول کافی» از جماعتی از اصحاب، و در «روضه کافی» از محمد بن یحیی، و در هر دو سند از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن علی بن فضال از بعضی از اصحاب از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند که:

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا كَلَّمَنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الْعِبَادَ بِكُنْهٍ عَقْلِهِ قَطُّ. وَقَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أُمِرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ.^۱

«حضرت صادق علیه السلام فرمودند که: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هیچگاه با مردم با کُنه عقل خود و با حقیقت و واقعیت ادراکات خود تکلم ننموده‌اند. و رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرموده است: بدرستی که ما جماعت پیغمبران ماوریم که با مردم به میزان عقل‌ها و ادراکات خودشان سخن گوئیم.»

۱- «اصول کافی» ج ۱، ص ۲۳؛ و «روضه کافی» ص ۲۶۸؛ و در «تحف العقول» ص ۳۷؛ و در «بحار الأنوار» طبع کمپانی، جلد هفدهم (روضه) ص ۴۱ از «تحف العقول» آورده است که: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أُمِرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ. و در طبع حروفی از «بحار» درج ۷۷، ص ۱۴۰ میباشد.

در «محاسن» برقی، ج ۱، ص ۱۹۵، با اسناد خود از سلیمان بن جعفر بن ابراهیم الجعفری مرفوعاً روایت کرده است که: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: [إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ نُكَلِّمُ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ].

إسرافیل از ملائکهٔ مقرب پروردگار است و فرشتهٔ مأمور حیات و زنده کردن . وجود او تمام عوالم امکان را که نیاز به حیات دارند فراگرفته ، و بوق او قدرت اوست ، و صور او بال‌های ملکوتی و معنوی اوست . بوق او قابلیت و استعدادی است که حضرت ربّ جلّ و علا به او عنایت فرموده است ، و او را بدین تجهیزات خاصّ مجهّز نموده و امکان احیاء و زنده کردن را به او داده است .

بوق او سرمایهٔ علمی و قدرت است که در تحت اختیار او بوده ، و اختیار او در تحت اختیار خداست .

إسرافیل در بوق خاصّ خود میدمد ، و تمام موجودات هلاک میشوند ، چون فرشتهٔ مقرب است .

و نیز پس از آن در بوق خاصّ خود میدمد و تمام مردگان را و هلاک شدگان را زنده میکند .

بوق او جسم نیست ، و صورت ندارد ؛ شرقی و غربی نیست ؛ تمام آسمانها و زمین و مابینهما را فراگرفته ؛ و صاحب چنین قدرتی که از طرف پروردگار به او افاضه شده است بر تمام عوالم علوی و سفلی استیلا و احاطه دارد ، و هر لحظه به امر پروردگار خود به مأموریت خود عمل میکند .

در «تفسیر علی بن ابراهیم» در ذیل آیهٔ وَ نُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَصَبَقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ از تُوْبِرِ بْنِ أَبِي فاخته از حضرت سجّاد علیه السلام روایت شده و در ضمن روایت حضرت میفرمایند:

وَلِلصُّورِ رَأْسٌ وَاحِدٌ وَ طَرَفَانِ ، وَ بَيْنَ طَرَفِ كُلِّ رَأْسٍ مِنْهُمَا

مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ ۱.

«و از برای صور یک سر و دو طرف است، و میان طرف هر سری از آن دو طرف به اندازه بزرگی آسمانها و زمین است.»
از این صور در بعضی از آیات قرآن به الفاظ دیگری نیز تعبیر شده است. یکجا به «ندای مُنادی» تعبیر میکند:

وَ اسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ * يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمَ الْخُرُوجِ ۲.

«استماع کن در آن روزی که مُنادی به حق ندا میکند از فاصله نزدیکی. در آن روزی که صیحه آسمانی را به حق می شنوند آن روز، روز خروج است.»

در آن روز از قبرها خارج میشوند، و از عالم برزخ به قیامت رهسپار میگردند. آن روز، روز حشر است.

«نداء» دارای معنای اصیلی است، و استماع آن نیز دارای حقیقت و واقعیتی است. کسی میتواند استماع کند و از سماع ندا بهر مند شود که زنده باشد؛ مرده که نمی تواند استماع کند و چیزی را بشنود.

و از طرفی میدانیم که این ندا به مردمان مرده میشود و بواسطه آن زنده میگردند.

از اینجا بدست می آید که ندا همان کلمهٔ اِحیاء است، و

۱- «تفسیر قمی» طبع سنگی، ص ۵۸۰

۲- آیه ۴۱ و ۴۲، از سوره ۵۰: ق

إسرافیل بواسطه اسم مُحیی که زنده کننده است ندا در میدهد، و آن حیات و زندگی عین استماع و شنیدن است.

پس در آن صوری که دمیده میشود و مردم می میرند، کلمه مُمیت است و در آن صوری که دمیده میشود و مردم زنده میشوند کلمه مُحیی است که به دست إسرافیل صورت میگیرد.

هُوَ الَّذِي يُحْيِي ۚ وَيُمِيتُ فَإِذَا قُضِيَ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُن فَيَكُونُ^۱.

«اوست خدائی که زنده میکند و می میراند؛ پس زمانی که بخواهد امری را اجرا کند فقط میگوید به او: باش! پس او خواهد بود.»

اراده خدا بر احیای موجودات، احیای آنهاست؛ و اراده خدا بر اماتۀ موجودات اماتۀ آنهاست.

ولی در اینجا یک نکته را نباید فراموش کرد، و آن اینست که چرا در این آیه مبارکه صعق، موت را به لفظ موت نگفته و به لفظ صعق آورده است:

و نَفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ.

«و در صور دمیده میشود و همه زندگان آسمانها و زمین هلاک و

فانی میشوند.»

چرا نگفت: فَمَاتَ أَوْ فَيَمُوتُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ (همه زندگان آسمانها و زمین می میرند)؟

۱- آیه ۶۸، از سوره ۴۰: غافر

برای آنکه موت ، خروج روح است از بدن ؛ و موجوداتی که در عالم برزخ هستند بدن ندارند که روح از آن بدن خارج گردد ، و لذا تعبیر به موت نکرده است .

أَمَّا فَنَاءٌ وَ هَلَاكٌ اِخْتِصَاصٌ بِهٖ خُرُوجُ رُوحٍ مِنْ بَدَنِ نَادِرٌ ، بَلَكِهٖ شَامِلٌ اِیْنَ مَوْرِدٍ وَ مَوَارِدٍ دِیْغَرٍ كِهٖ مَوْجُودَاتٌ زَنْدَهٗ اِیْ هَسْتَنْدُ وَ بَدَنِ نَادِرُنْدُ مِیْشُودُ . وَ بَرِ هَمِیْنِ اَسَاسِ خَدَاوَنْدِ دَرِبَارَهٗ اَفْرَادِ بَهْشْتِیْ مِیْغَرْمَایْدُ :
لَا یَدُوْقُوْنَ فِیْهَا اَلْمَوْتَ اِلَّا اَلْمَوْتَةَ اَلْاَوْلیٰ .^۱

«هیچگاه طعم مرگ را نمی چشند ، مگر همان مرگ دفعه اول که بر آنان وارد شده است.»

این مرگ همان مرگی است که در دنیا بدانها رسیده است . با آنکه بهشتی ها نیز از برزخ به قیامت رهسپار میشوند ، و در اینجا خلع و لبس صورت میگیرد بلکه فقط خلعی به وجود می آید ؛ ولیکن این خلع تعبیر به موت نشده است ، و گرنه باید بهشتی ها نیز دو موت داشته باشند .

وَ عَلَتْ اَنْسَتَكِهٖ نَفْسٌ اَنْهَآ دَرِ عَالَمِ بَرَزَخٍ گِرْفَتَارِ صَوْرَتِ نَبُودَهٗ وَ مَقِیْدٍ وَ مَحْبُوسٍ دَرِ اَنْ نِیْسَتِ تَا بَرَایِ اِخْرَاجِ وَ رَهَائِیِ اَنْ نِیَازِیْ بِهٖ زَحْمَتِ وَ نَگَرَانِیِ وَ فِرْعِ وَ تَرَسِ وَ تَحْمَلِ اَلَامِ وَ لَوَازِمِ اِیْنِ خَلْعِ شُودُ ؛ نَفْسِ اَنْهَآ خُودِ بِهٖ خُودِ اَزِ صَوْرَتِ خَارِجِ شُدَهٗ وَ بِهٖ قِیَامَتِ مِیْرُوندُ ؛
یَدُ خُلُوْنِ اَلْجَنَّةِ یُرْزَقُوْنَ فِیْهَا بِغَیْرِ حِسَابٍ .^۲

۱- صدر آیه ۵۶ ، از سوره ۴۴ : الدخان

۲- ذیل آیه ۴۰ ، از سوره ۴۰ : غافر

اما غیر بهشتیان دو مرگ دارند و دو حیات: اول مرگ از دنیا و عالم طبع و ماده، و خلع بدن و لباس صورت و ورود در عالم برزخ. دوم: مرگ از عالم برزخ و صورت، و خلع صورت و لباس معنای مجرد نفسی و ورود در عالم قیامت.

اول، مرگ دنیوی است و زندگی برزخی؛ و دوم مرگ برزخی است و زندگی قیامتی.

جهنمی‌ها در میان جهنم بدین ندا فریاد می‌آورند:

قَالُوا رَبَّنَا آمَنَّا آثَمَتْنَا وَأَخْيَبْتَنَا أَكْثَمَتْنَا فَأَعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَىٰ خُرُوجٍ مِن سَبِيلٍ^۱.

«بار پروردگار ما! دو مرتبه ما را میرانیدی و دو مرتبه ما را زنده کردی، و ما به گناهان خود اعتراف نمودیم، پس با وجود این جریان اینک برای ما راه خروجی از این آتش هست؟»
این دو مرگ و دو حیات، همان مرگهای دنیوی و برزخی و حیاتهای برزخی و قیامتی است.

ولیکن چون در صور دمیده شود و هلاک تمام زندگان به مرحله اجرا درآید، نه تنها افراد زنده روی زمین که دارای بدن و ماده هستند می‌میرند - و درباره خصوص آنان تعبیر به موت اشکال ندارد - بلکه تمام موجودات زنده در عالم برزخ و فرشتگان مقرّب و ارواح طیّبه و سگان ملاً اعلیٰ از نفوس صدّیقین و قدّیسین و مقدّسین و مُخلّصین و نفوس شریفه عبادالله الصّالحین، که یا اصلاً بدن ندارند و خلقت

۱- آیه ۱۱، از سوره ۴۰: غافر

اُولیة آنها مجرد از مادّه است و یا بدن داشته و خلع نموده‌اند ، مورد خطاب فناء و هلاک واقع میشوند .

و لذا تعبیر به موت نشده است بلکه به صعق که اختصاص به ذوی الأبدان ندارد آمده است .

در «تفسیر علیّ بن ابراهیم» در ذیل آیه صعق با إسناد خود از پدرش از حسن بن محبوب از محمّد بن نُعمان أَحْوَل از سلام بن مُستنیر از ثُویر بن اُبی فاخته از حضرت سجّاد علیّ بن الحسین علیهما السّلام روایت کرده است که :

از آن حضرت سؤال شد : فاصله زمانی مابین دو نفخه صور (نفخه اماته و نفخه احیاء) چقدر است ؟ حضرت فرمود : به قدری که خداوند اراده کند .

به آن حضرت گفته شد : ای فرزند رسول خدا ! به ما خبر ده چگونه در صور دمیده میشود ؟

فرمود : امّا در نفخ اوّل ، خداوند به اِسرافیل امر میکند که به دنیا فرود آید . و با اِسرافیل صوری است ، و آن صور یک سر و دو طرف دارد ؛ و فاصله بین هر طرفی از سر آن صور تا طرف دیگر به اندازه دوری آسمان و زمین است .

ملائکة آسمان چون ببینند که اِسرافیل به دنیا فرود آمده است و با او صور است میگویند : اینک خداوند در مرگ و هلاکت و فناء اهل آسمانها و اهل زمین اذن و اجازه داده است .

اِسرافیل از آسمان به زمین فرود می آید ، و در حظیرة القدس

بیت المقدس رو به کعبه می‌ایستد. و چون مردم روی زمین نظرشان به اِسرافیل افتد با خود میگویند: خداوند همین اکنون اجازه فنا و هلاکت اهل دنیا را داده است.

در این حال اِسرافیل در صور میدمد، و از آن طرفی که بسوی زمین است صدائی خارج میشود که هیچ زنده و ذی روحی در زمین نمی‌ماند مگر آنکه هلاک میشوند و می‌میرند.

و از آن طرفی که بسوی آسمانهاست صدائی خارج میشود بطوریکه هیچ زنده و ذی روحی نمی‌ماند مگر آنکه هلاک میشوند و می‌میرند؛ مگر اِسرافیل.

آنوقت به قدری که خداوند اراده کند، مکث و درنگ می‌کند. در این حال خداوند به اِسرافیل خطاب میکند: **مُتَّ**؛ بمیر، اِسرافیل هم می‌میرد.

آنوقت به قدری که خداوند اراده کند مکث و درنگ می‌کند. و سپس خداوند به آسمانها امر میکند و آنها به تموج و اضطراب می‌افتند، و به کوهها فرمان میدهد و آنها به حرکت در می‌آیند؛ و این است مفاد کریمه شریفه:

يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْرًا * وَ تَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا ۱.

یعنی تَبْسُطُ، باز و منبسط میگردد؛ و مفاد کریمه شریفه:

تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ ۲.

۱- آیه ۹ و ۱۰، از سوره ۵۲: الطور

۲- قسمتی از آیه ۴۸، از سوره ۱۴: ابراهیم

زمین تبدیل میشود به زمین دیگری ، یعنی زمینی که بر روی آن گناه نشده است ، زمینی مسطح و یکپارچه که در آن نه کوهی است و نه گیاهی ، همانطور که خداوند در اولین مرحله زمین را آفرید و گستراند. و در این حال عرش خدا بر آب عودت میکند و عالم مشیت و اراده خدا بر وجود منبسط و مجرد که از هر لون و شکلی منزّه است بر میگردد ؛ و پروردگار در کاخ عظمت و قدرت مستقر خواهد شد .
در این هنگام خداوند جبار جلّ جلاله با صدای بلند جهوری

بطوریکه تمام اقطار آسمانها و زمینها بشنوند ندا میکند :

لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ؟^۱ «امروز سلطنت و فرمانروائی حقّه مطلقه

برای کیست؟»

هیچکس نیست که در پاسخ خدا چیزی گوید . و خداوند جبار جلّ جلاله در این وقت خود ، به خود پاسخ میدهد : لِلَّهِ الْوَحْدِ الْقَهَّارِ^۲ «سلطنت و حکومت اختصاص به خداوند واحد قهار دارد.»
منم که با قدرت قهریه و با اسم القهار خود بر جمیع مخلوقات چیره شدم و همه را میراندم .

إِنِّي أَنَا اللَّهُ ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَحْدِي ؛ لَا شَرِيكَ لِي وَ لَا وَزِيرَ لِي .
أَنَا خَلَقْتُ خَلْقِي بِيَدِي ، وَ أَنَا أَمْتُهُمْ بِمَشِيَّتِي ، وَ أَنَا أَحْيِيهِمْ بِقُدْرَتِي .

«بدرستی که حقاً منم خدا ، هیچ معبودی در هیچیک از عوالم جز من نیست . من در کار خود و در اسم و صفت خود و در ذات خود

۱ و ۲- ذیل آیه ۱۶ ، از سوره ۴۰ : غافر

شریک و معاونی ندارم. و من مخلوقات را تنها به دست قدرت خود آفریدم، و من تنها آنها را به مشیت و اراده خود میراندم، و من تنها به قدرت خود آنانرا زنده میگردانم.»

خداوند جبار، خود در صورت یک نفخه میدمد، و از آن طرفی که به سمت آسمانهاست صدائی خارج میشود که هیچکس در آسمانها نمی‌ماند مگر آنکه زنده میشود و بر پا می‌ایستد و مانند وهلاتِ اولین قیام میکند، و فرشتگانِ حاملینِ عرش همه بر میگردند، و بهشت و دوزخ حاضر میشوند، و جمیع خلایق برای حساب محشور میشوند. راوی این روایت ثُوَیر بن اُبی فاخته میگوید: چون سخن حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیهما بدینجا رسید، گریه شدیدی نمودند.^۱

در «کافی» از محمد بن یحیی از احمد بن محمد بن عیسی از حسین بن سعید از فضالة بن اُیوب از اُبی المغرا روایت کرده است که او گفت: یعقوبِ اُحمر برای من حدیث کرد و گفت که: ما بر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام وارد شدیم که آن حضرت را بر رحلت فرزندش اسمعیل تعزیت و تسلیت گوئیم.

حضرت برای اسمعیل طلب رحمت کرد. و پس از آن گفت: پروردگار تبارک و تعالی خبر مرگ پیغمبرش را به او داد، و گفت: إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ.^۲ و نیز فرمود: كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ.^۳

۱- «تفسیر قمی» طبع سنگی، ص ۵۸۰ و ۵۸۱

۲- آیه ۳۰، از سوره ۳۹: الزمر

و سپس حضرت شروع به سخنانی نمود و فرمود: تمام اهل زمین می‌میرند بطوریکه یک تن در روی زمین باقی نمی‌ماند. و اهل آسمان می‌میرند حتی یک نفر از آنها باقی نمی‌ماند مگر **مَلِكُ الْمَوْتِ** و **حَمَلَةُ عَرْشِ وَ جِبْرَائِيلِ وَ مِکَائِيلِ**.

حضرت فرمود: در این حال ملک الموت می‌آید تا در نزد پروردگار عزوجل حضور پیدا نموده می‌ایستد و به او گفته میشود- در حالیکه خدا داناتر است-: که باقی مانده است؟

ملک الموت میگوید: ای پروردگار من! هیچکس باقی نمانده است مگر ملک الموت و حامله عرش و جبرئیل و میکائیل.

به او گفته میشود که: به جبرئیل و میکائیل هم بگو بمیرند. فرشتگان در اینحال میگویند: ای پروردگار! اینان دو رسول تو و دو امین تو هستند.

خداوند میفرماید: من حکم مردن را بر هر که دارای نفس باشد که زنده و دارای روح است نوشته‌ام.

ملک الموت پس از انجام مأموریت خود می‌آید تا در نزد پروردگار خود حضور یافته و می‌ایستد.

به او گفته میشود- در حالیکه خدا داناتر است-: که باقی مانده است؟

ملک الموت میگوید: ای پروردگار من! باقی نمانده است مگر

۳- صدر آیه ۱۸۵، از سوره ۳: آل عمران؛ و صدر آیه ۳۵، از سوره ۲۱: الأنبياء؛ و صدر آیه ۵۷، از سوره ۲۹: العنکبوت

ملك الموت و حمله عرش .

خداوند میفرماید: بگو حمله عرش نیز بمیرند .

در اینحال ملك الموت با حالت اندوه و غصه می آید ، و در حالیکه سر خود را پائین انداخته و چشمان خود را بر نمی گرداند در نزد خدا حضور می یابد .

به او گفته میشود: که باقی مانده است ؟

میگوید: ای پروردگار من! غیر از ملك الموت کسی باقی نمانده

است!

به او گفته میشود: بمیر ای ملك الموت! پس می میرد .

در اینحال خداوند زمین را بدست قدرت خود میگیرد ، و

آسمانها را بدست قدرت خود میگیرد ؛ و میگوید :

أَيْنَ الَّذِينَ كَانُوا يَدْعُونَ مَعِيَ شَرِيكًا ؟ أَيْنَ الَّذِينَ كَانُوا
يَجْعَلُونَ مَعِيَ إِلَهًا آخَرَ ؟^۱

«کجا هستند آن کسانی که با من در کارهای من شریک

می پنداشتند ؟ کجا هستند آن کسانی که با من خدای دیگری قرار

میدادند؟»

أمیر المؤمنین علیه السلام میفرماید :

وَيُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَزْهَقُ كُلُّ مَهْجَةٍ ، وَ تَبْكُمُ كُلُّ لَهْجَةٍ ، وَ تَدُكُ
الشُّمُّ الشَّوَامِخُ ، وَ الصُّمُّ الرَّوَاسِخُ ؛ فَيَصِيرُ صُلْدُهَا سَرَابًا رَقْرَقًا ، وَ

۱- «کافی» طبع حروفی ، ج ۳ ، کتاب جنائز ، ص ۲۵۶ و ۲۵۷ ؛ و طبع

سنگی ج ۱ ، ص ۷۰ و ۷۱

مَعَهْدَهَا قَاعًا سَمَلَقًا ؛ فَلَا شَفِيعَ يَشْفَعُ ، وَلَا حَمِيمٍ يَدْفَعُ ، وَلَا
مَعْدِرَةً تَنْفَعُ .^۱

«و در صور دمیده میشود ، و به پیرو آن هر صاحب نفسی می‌میرد ، و هر زبان گویائی لال میگردد ، و بناهای عظیم و رفیع فرومیریزند ، و چیزهای صُلب و سخت بی‌بنیان و پوچ میگردند ؛ امور محکمه و مستحکمه و واقعیات این عالم چون سراب بی‌اعتبار واهی جلوه می‌کنند ، و محلّ و موطن این امور هموار و مستوی میگردد ؛ در آن هنگام هیچ شفيعی نیست که به درد انسان خورد و شفاعت کند ، و هیچ یار مهربانی نیست که از انسان دفاع کند ، و هیچ پوزش و عذر خواهی‌ای نیست که بکار آید.»

خداوند به برکات امیرالمؤمنین علیه السلام همه ما را بیدار کند که در این چندروزه دنیا بدانیم که چه عواقبی را در پیش داریم .
حضرت در خطبه‌های خود ، در نشست‌ها و جلسه‌ها ، در سرّ و علن مردم را بیدار باش میدهد : ای مردم ! این روزگار دراز ، این ساعات دهر ، این طلوع‌ها و غروب‌ها ، برای شما فقط همین چند لحظه زندگی است ؛ اگر در این لحظات کاری از پیش بردید فی‌ها ، وگرنه خسران دائم دامنگیر شما خواهد بود !

وصیتی ، در حاضرین برای فرزندش امام حسن علیه السلام مینویسد که حقاً از عجائب و غرائب اندرزاها و پندها را در بردارد و با

۱- «نهج البلاغه» خطبه ۱۹۳ ، ص ۴۰۴ و ۴۰۵ از جلد اول عبده مصر ،

مطبعة عیسی البابي الحلبي

نکات دقیق و عمیق بیان شده که در صفحه‌روزگار و در امتداد تاریخ‌ها و گذشت زمان‌ها از اعظام دهر، نظیر و یا مشابه آن را نمی‌توان یافت.^۱

و در ضمن موعظه خود پس از ضربت خوردن میفرماید:
 وَأَنَا بِالْأَمْسِ صَاحِبِكُمْ ، وَأَنَا الْيَوْمَ عِبْرَةٌ لَكُمْ ، وَغَدًا
 مُفَارِقُكُمْ ؛ غَفَرَ اللَّهُ لِي وَ لَكُمْ .

«و من دیروز مصاحب و همنشین با شما بودم ، و امروز عبرت برای شما هستم ، و فردا از میان شما مفارقت می‌کنم ؛ خداوند مرا و شما را بیامرزد.»

إِنْ تَثْبُتِ الْوِطَاءُ فِي هَذِهِ الْمَزَلَةِ فَذَاكَ ، وَإِنْ تَدْحَضِ الْقَدَمُ
 فَإِنَّمَا كُنَّا فِي أَفْيَاءِ أَغْصَانٍ وَ مَهَبِّ رِيَّاحٍ ، وَ تَعَحَّتْ ظِلُّ غَمَامٍ
 أَضْمَحَلَّ فِي الْجَوِّ مُتَلَفِّقُهَا ، وَ عَفَا فِي الْأَرْضِ مَخْطُهَا .

«اگر در این لغزشگاه ، قدم استوار بماند (و از این جراحت بهبود یابم) پس امر همان است ، و اگر قدم بلغزد (و از این دنیا بروم) پس جز این نیست که در سایه‌های شاخه‌های درختان سرسبز و محلّ وزش نسیم‌های جانفزا و در زیر سایه ابرهائی نشسته‌ایم که در جوّ آسمان آن ابره‌های به هم چسبیده از بین رفته و اثری از آن نمانده است ، و محلّ عبور و مخطّ آن بادها در روی زمین نمانده و مندرس شده است.»

وَ إِنَّمَا كُنْتُ جَارًا جَاوَرَكُمُ بَدَنِي أَيَّامًا ، وَ سَتُعَقَّبُونَ مِنِّي جُثَّةً

۱- «نهج البلاغه» رساله ۳۱؛ و از طبع عبده مصر: ج ۲، ص ۳۷ تا ص ۵۷

خَلَاءَ ، سَاكِنَةً بَعْدَ حَرَآكٍ ، وَ صَامِتَةً بَعْدَ نُطْقٍ . لِيُعِظَكُمُ هُدُوِي ، وَ خُفُوْتُ أَطْرَافِي ، وَ سُكُوْنُ أَطْرَافِي .

«و بدرستی که من فقط همسایه‌ای بودم که بدن من چند روزی با شما همسایه شد ، و از این پس از من چیزی جز بدنی بدون روح ، و جسمی ساکن بعد از حرکت ، و جثه‌ای ساکت پس از سخن گفتن نخواهید یافت . باید این فروکش کردن من شما را پند دهد و موعظه کند ، و این به هم افتادن و سکون چشم‌های من ، و بدون حرکت درآمدن دست و پا و جوارح من برای شما عبرتی عظیم و اندرزی بزرگ باشد.»

فَإِنَّهُ أَوْعَظُ لِلْمُعْتَبِرِينَ مِنَ الْمَنْطِقِ الْبَلِيغِ ، وَ الْقَوْلِ الْمَسْمُوعِ .^۱

«و بنابراین ، این حالت من برای عبرت گیرندگان ، از هر سخن بلیغ و رسائی و از هر گفتار شنوائی مؤثرتر و اندرز دهنده‌تر است.»

فرزندان آن حضرت پس از آنکه جسد مطهرش را در نجف اشرف دفن کردند ، گردآلود ، با چهره‌های پریشان به کوفه بازگشتند . و حضرت امام حسن علیه السلام به مسجد کوفه آمد و بر فراز منبر رفت ، و در حالیکه جمعیت در مسجد موج میزد خطبهٔ مفصلی ایراد فرمود ، در ابتدای خطبه گریه گلویش را گرفت .^۲ و سپس بعد از درنگ ، و حمد بر خداوند فرمود : ای مردم ! بدانید که دیشب پدر من از دنیا رفت ؛ همان شبی که وصی حضرت عیسی ، یوشع بن نون از دنیا

۱- همان مصدر ، خطبهٔ ۱۴۷ ، ج ۱ ، ص ۲۶۸ و ۲۶۹ از طبع عبده مصر

۲- «مقاتل الطَّالِبِيْنَ» ص ۵۲

رفت .

پدر من از دنیا رفت نه درهمی باقی گذاشت و نه دیناری ؛
لَا صَفْرَاءَ وَلَا بَيْضَاءَ (نه زردی و نه سپیدی) جز هفتصد درهم که
میخواست برای اهل خود خادمی بخرد .^۱

حاکم در «مستدرک» چنین آورده است که :

خَطَبَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ النَّاسَ حِينَ قُتِلَ عَلِيٌّ ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَ
أَثْنَى عَلَيْهِ ، ثُمَّ قَالَ : لَقَدْ قُبِضَ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ رَجُلٌ لَا يَسْبِقُهُ الْأَوْلُونَ
بِعَمَلٍ ، وَلَا يُدْرِكُهُ إِلَّا خِرُونٌ .

وَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يُعْطِيهِ رَأْيَتَهُ ،
فِيَقَاتِلُ وَجَبْرِيْلُ عَنْ يَمِينِهِ وَمِيكَائِيلُ عَنْ يَسَارِهِ ، فَمَا يَرْجِعُ حَتَّى
يَفْتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ .

وَمَا تَرَكَ عَلِيٌّ أَهْلَ الْأَرْضِ صَفْرَاءَ وَلَا بَيْضَاءَ إِلَّا سَبْعَ مِثَّةٍ
دِرْهَمٍ فَضَلَّتْ مِنْ عَطَايَاهُ أَرَادَ أَنْ يَبْتَاعَ بِهَا خَادِمًا لِأَهْلِهِ .^۲

ثُمَّ قَالَ : أَيُّهَا النَّاسُ ! مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي ؛ وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفَنِي
فَأَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ، وَ أَنَا ابْنُ النَّبِيِّ ، وَ أَنَا ابْنُ الْوَصِيِّ ، وَ أَنَا ابْنُ
الْبَشِيرِ ، وَ أَنَا ابْنُ النَّذِيرِ ، وَ أَنَا ابْنُ الدَّاعِي إِلَى اللَّهِ بِأَذْنِهِ ، وَ أَنَا ابْنُ
السَّرَاجِ الْمُنِيرِ ، وَ أَنَا مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ الَّذِي كَانَ جَبْرِيْلُ يَنْزِلُ إِلَيْنَا وَ

۱- تلخیص از روایت وارده در «أمالی» صدوق ، طبع سنگی ، ص ۱۹۲

۲- «طبقات» ابن سعد ، ج ۳ ، ص ۳۸ ؛ و «تاریخ طبری» ج ۵ ، ص ۱۵۷ ،
دار المعارف مصر . و نیز همین مضمون را در «أمالی» صدوق ، مجلس پنجاه و
دوم ص ۱۹۲ از طبع سنگی ؛ و در «اصول کافی» ج ۱ ، ص ۴۵۷ ؛ و در «بحار»
ج ۹ ، ص ۶۴۹ از طبع کمپانی به نقل از «أمالی» صدوق آورده اند .

يَضَعُدُ مِنْ عِنْدِنَا ، وَ أَنَا مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ الَّذِي أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ
الرَّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيرًا ، وَ أَنَا مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ الَّذِي افْتَرَضَ اللَّهُ
مَوَدَّتَهُمْ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ فَقَالَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لِنَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ
ءَالِهِ وَ سَلَّمَ : قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْوَدَّ فِي الْقُرْبَى وَ مَنْ
يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا ؛ فَافْتَرَأَفِ الْحَسَنَةَ مَوَدَّتَنَا أَهْلَ
الْبَيْتِ ١ .

«بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام امام حسن مجتبی
علیه السلام خطبه‌ای ایراد فرمودند و پس از حمد و ثنای حضرت
باری تعالی شأنه چنین به سخن پرداختند :

به تحقیق که در این شب گذشته ، روح مردی به سرای جاودانی
شتافت که هیچیک از پیشینیان به کردار و عمل او نرسیده‌اند ، و در
میدان مسابقه تقوی و عمل صالح از برابری و پیشی‌گیری بر او عاجز
و فرو مانده‌اند ؛ و نیز هیچیک از پسینیان در این مضمار سبق به او
نخواهند رسید .

مردی بود که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم رایت جنگ را
به او میداد ، و در میدان کارزار با دشمنان خدا می‌جنگید در حالیکه
جیرائیل از طرف راستش و میکائیل از جانب چپش او را مدد
می‌نمودند ؛ و هیچگاه پشت به جنگ نمی‌نمود و از نبرد باز نمی‌گشت
مگر وقتیکه خداوند به دست او فتح میکرد .

۱- «مستدرک حاکم» باب فضائل حسن بن علی علیهما السلام ، ج ۳ ،
ص ۱۷۲ ؛ و «مقاتل الطالبيين» ص ۵۲

و برای مردم روی زمین به عنوان ارثیه چیزی نگذاشت نه سفیدی و نه زردی مگر هفتصد درهم که از عطایا و بخشش‌های او زیاد آمده بود و میخواست با آن برای اهل خود خادمی بخرد.

سپس فرمود: ای مردم! هر که مرا می‌شناسد که می‌شناسد؛ و کسی که مرا نمی‌شناسد پس من حسن بن علی هستم، و من فرزند پیغمبر خدایم، و من فرزند وصی رسول الله، و من فرزند بشارت دهنده به بهشت هستم، و من فرزند ترساننده از عذاب خدا هستم، و من فرزند دعوت کننده مردم بسوی خدا به اذن او هستم، و من فرزند چراغ تابناک و مشعل فروزان هدایتم، و من از اهل بیتی هستم که جبرائیل در خانه ما هبوط میکند و از منزل ما از نزد ما صعود می‌نماید، و من از اهل بیتی هستم که خداوند اراده کرده است هرگونه رجس و پلیدی را از آنان بردارد و آنها را به مقام طهارت مطلقه برساند، و من از اهل بیتی هستم که خداوند مودت آنها را بر هر مسلمانی واجب کرده است و خداوند تبارک و تعالی به پیامبرش چنین خطاب فرموده است: **بگو من از شما هیچ مُزدی را نمی‌خواهم مگر مودت به ذوی القربای من، و کسیکه مرتکب حسنه‌ای گردد، ما نیکوئی را درباره او زیاد میگردانیم؛ ارتکاب حسنه مودت ما اهل بیت است.**

نظیر این استشهاد را نسبت به مقام طهارت، هیتمی در «مجمع الزوائد» از حضرت مجتبی علیه السلام آورده است.^۱ و در

۱- «مجمع الزوائد» باب فضائل اهل بیت، ج ۹، ص ۱۷۲

«غایة المرام» و «فرائد السَّمطین» و «ینابیع المودّة» نیز روایت کرده‌اند.^۱

بعد از خطبه ، حضرت مجتبی علیه السلام یکسره به سراغ ابن ملجم آمدند ؛ چون حضرت اُمّ کلثوم آن حضرت را سوگند داده بود که بعد از شهادت پدرم ، به آن خدائی که عالم را خلق کرده است راضی نیستم یک ساعت در قتل ابن ملجم درنگ کنی .

امام فرمود : ای ابن ملجم ! که ترا وادار کرد که دست به چنین کاری زدی ؟

گفت : عهدی که با خدا کرده بودم ! حالا اگر مرا اجازه دهی به شام میروم و معاویه را هم می‌کشم و به نزد تو بر میگردم ، اگر خواهی مراقصاص کن و اگر خواهی عفو نما !

حضرت فرمود : سوگند بنخدا که هیچ مهلت نداری تا به دوزخ واصل شوی ! در اینحال فقط با یک شمشیر او را کشتند ، و سپس مردم جثّه‌اش را برداشته و در مگاک انداختند .

روایاتی که در عذاب برزخی ابن ملجم وارد شده ، از عذابهای برزخی بسیار شدید است و علماء اسلام در کتب مفصّله خود نوشته‌اند .

۱- «غایة المرام» طبع سنگی ، ص ۲۹۵ ، حدیث شانزدهم ؛ و حَمَوینی در «فرائد السَّمطین» بنا به نقل «غایة المرام» ص ۲۹۱ ، حدیث سی و پنجم ؛ و «ینابیع المودّة» باب ۹۰ ، ص ۴۷۹ از حافظ جمال الدّین زَرَنَدی در نظم «دُرر السَّمطین» نقل کرده است .

در اینجا در دو موضوع باید بحث نمود :

اول آنکه : چرا امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان حیات خود ، قاتل خود ابن ملجم را نکشتند ، با آنکه کراً خود آن حضرت خبر داده بود که عبدالرحمن بن ملجم مُرادى قاتل من است ؛ و بسیاری از اصحاب به آن حضرت عرض کرده بودند که شما او را بکشید^۱ و

۱- در «بحار الأنوار» طبع حروفی ، ج ۴۲ ، ص ۱۹۶ به نقل از «بصائر الدرجات» ص ۲۴ با سند متصل خود از بعضی از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده است که :

عبدالرحمن بن ملجم مرادی با جماعتی از مسافرین و وافدین مصر در کوفه وارد شد ، و آنها را محمد بن ابی بکر (ره) فرستاده ، و نامه معرفی آن مسافرین و وافدین در دست عبدالرحمن بود . چون آن حضرت نامه را قرائت میکرد و مرورش به نام عبدالرحمن بن ملجم افتاد ، فرمود : تو عبدالرحمانی ؟ خدا لعنت کند عبدالرحمن را ! عرض کرد : بلی ای امیر مؤمنان ! من عبدالرحمن هستم ! سوگند بخدا ای امیر مؤمنان من تو را دوست دارم !

حضرت فرمود : سوگند بخدا که مرا دوست نداری ! حضرت این عبارت را سه بار تکرار کرد .

ابن ملجم گفت : ای امیر مؤمنان ! من سه بار سوگند میخورم که تو را دوست دارم ؛ آیا تو هم سه مرتبه سوگند یاد میکنی که من تو را دوست ندارم ؟ حضرت فرمود : وای بر تو ! خداوند ارواح را دو هزار سال قبل از اجساد خلق کرده است ، و قبل از خلق اجساد ، ارواح را در هوا مسکن داده است . آن ارواحی که در آنجا با هم آشنا بودند در دنیا هم با هم انس و الفت دارند ، و آن ارواحی که در آنجا از هم بیگانه بودند در اینجا هم اختلاف دارند ؛ و روح من روح تو را اصلاً نمی شناسد !

و چون ابن ملجم بیرون رفت حضرت فرمود : اگر دوست دارید قاتل مرا ببینید ، او را ببینید . بعضی از مردم گفتند : آیا او را نمی کشی ؟ یا آیا ما او را

حتی خود عبدالرحمن نیز به آن حضرت پیشنهاد کشتن خود را نموده بود .

جواب آنکه : اولاً امیر المؤمنین علیه السلام که خود مصدر عدالت و محور داد و قسط است ، به چه جرم و جنایتی عبدالرحمن را که تا آن هنگام مرتکب گناهی نشده است بکشد ؟ آیا این خود جرم و جنایت نیست ؟ در اینصورت حضرت به جای ابن ملجم ، جانی و ابن ملجم به جای حضرت ، معصوم و بی گناه نمود می نمود . و بر کسی که خود میزان قسط و عدالت است ، این عمل صحیح نیست . بلکه قصاص قبل از جنایت ، خود جنایتی است . زیرا میدانیم که قصاص فقط در صورت قتل است ، نه نیت و اراده قتل ، و نه میل و اشتیاق به قتل ؛ و در صورت عدم تحقق قتل ، گرچه نیت و میل و اراده اش نیز تحقق یافته باشد قصاصی نیست .

ثانیاً اینکه تا علت تامه قتل تحقق نپذیرد ، قتل واقع نخواهد شد ، و یکی از علل کشتن امیر المؤمنین علیه السلام ابن ملجم را اینستکه آن حضرت اراده کشتن او را بنمایند ، و چون این کشتن غیر مشروع است به علت آنکه جنایتی هنوز از او سر نزده است ، لذا کشتن ابن ملجم محال است .

ثالثاً اینکه اگر واقعاً و حقیقه در علم خداوند بر اساس سلسله اسباب و مسببات و علل و معلولات چنین معین و مقدر است که

« نکشیم ؟ فرمود : سخن از این کلام شما شگفت انگیزتر نیست ؛ آیا شما مرا امر می کنید که قاتل خود را بکشم !؟ »

ابن ملجم قاتل و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مقتول باشند ، بنابراین چگونه به عکس گردد و امیرالمؤمنین قاتل و ابن ملجم مقتول واقع شود؟! و این جز خرابی علم خدا چیزی نیست نعوذُ بالله .

و مُحَصَّل مطلب آنکه اگر این علم صحیح باشد ، ابن ملجم قاتل خواهد بود گرچه تَقْلین جمع شوند و مانع گردند ؛ و اگر صحیح نباشد در اینصورت کشتن ابن ملجم بیمورد بوده و شخص بی گناه و بدون جریره‌ای را کشته‌اند .

نظیر این اشتباه بزرگ ، به فرعون نسبت داده شده است که چون کاهنان به او گفتند که از بنی اسرائیل و سبیطیان پسری متولد میشود که تاج و تخت تو را بر هم میزند ، او شروع به کشتن پسران نمود ، و هر پسری که از هر زن سبطی متولد میشد سر میبرید .

مسکین نمیدانست که اگر واقعاً اخبار کهنه صحیح باشد بالأخره آن پسری که تاج و تخت را بر هم میزند خواهد آمد ، و او در بین این پسران جان سالم بدر خواهد برد ، و در اینصورت پسرانی که کشته شده‌اند همگی غیر از آن پسر معهود بوده و همه بی گناه ذبح شده‌اند . و اگر اخبار کهنه غلط باشد ، در اینصورت نیز همگی آن پسران را بی گناه ذبح نموده است .

و بر همین اساس است که چون آن حضرت إخبار از شهادت خود به دست ابن ملجم داد ، و اصحاب گفتند : **أَوَلَا تَقْتُلُهُ ؟ أَوْ قَالَ : نَقْتُلُهُ ؟** آیا نمی کشی او را ؟ یا آیا ما او را نکشیم ؟

حضرت در پاسخ فرمود : **مَا أَعْجَبُ مِنْ هَذَا ؟ تَأْمُرُونِي أَنْ**

أَقْتَلَ قَاتِلِي؟^۱

«چقدر این کلام شما برای من موجب شگفت است؟ آیا شما مرا امر می‌کنید که قاتل خود را بکشم؟»

دوم آنکه: حضرت دربارهٔ عبدالرحمن سفارش نمودند که از غذا و خوراک و آشامیدنی او کم نگذارند؛ و خود پس از نوشیدن جرعه‌ای از شیر، ظرف شیر را برای او فرستاد. و به حضرت امام حسن علیه السلام وصیت کرد که او را مثله^۲ نکنند، چشم و گوش و

۱- «بحار» طبع حروفی، ج ۴۲، ص ۱۹۶ به نقل از «بصائر الدرجات» ص ۲۴؛ و بنا به نقل «بحار الأنوار» طبع کمپانی، ج ۹، ص ۶۴۶ و ۶۴۷ از «كشف الغمّة» از «مناقب» خوارزمی در یکجا که به امیر المؤمنین عرض کردند: أَفَلَا تَقْتُلُهُ؟ قَالَ: لَا؛ فَمَنْ يَقْتُلُنِي إِذَا؟ «اگر من او را بکشم پس چه کسی مرا می‌کشد؟»

۲- در رسالهٔ ۴۷ از «نهج البلاغه» ج ۲، ص ۷۷ از طبع عبده مصر، وارد است که آن حضرت در ضمن وصیت‌های خود فرمودند:

انظروا إذا أتت من ضربته هذه فأضربوه ضربته بضربه، ولا يمثّل بالرجل؛ فإنّي سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: إياكم والمثلة ولو بالكلب العقور.

و در «بحار الأنوار» طبع کمپانی، ج ۹، ص ۶۶۳ به همین الفاظ از «نهج البلاغه» آورده است، و در ص ۶۶۰ از «مناقب» خوارزمی نقل کرده است. و در «تاریخ طبری» به تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم ج ۵، ص ۱۴۸ آورده که:

وَقَدْ كَانَ عَلِيٌّ نَهَى الْحَسَنَ عَنِ الْمَثَلَةِ. وَقَالَ يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ! لَا الْفَيْنِكُمْ تَخوضون دِمَاءَ الْمُسْلِمِينَ يَقولون: قَتَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، قَتَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! أَلَا لَا يَقْتُلَنَّ إِلَّا قَاتِلِي. انظروا يا حسن! إن أنا متُّ من ضربته هذه فأضربه ضربته بضربه؛ ولا يمثّل بالرجل فإنّي سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: إياكم

بینی و زبان و دست و پای او را نبرند ، و او را زنده نسوزانند ؛ بلکه چون یک شمشیر زده است فقط یک ضربه از شمشیر بر سر او فرود آورند ، و اگر نیز او را عفو کنند بهتر است .

در وصیت خود میفرماید :

إِنْ أَبَقَ فَأَنَا وَلِيُّ دَمِي ، وَإِنْ أَفْنَنَ فَالْفَنَاءُ مِيعَادِي ، وَإِنْ أَعْفَ فَالْعَفْوُ لِي قُرْبَةٌ ، وَ لَكُمْ حَسَنَةٌ ؛ فَاَعْفُوا وَ اصْفَحُوا ، أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ ؟

فِيهَا لَهَا حَسْرَةٌ عَلَى كُلِّ ذِي غَفْلَةٍ أَنْ يَكُونَ عُمْرُهُ عَلَيْهِ حُجَّةً ، أَوْ يُؤَدِّيهِ أَيَّامُهُ إِلَى شَقْوَةٍ . جَعَلْنَا اللَّهُ وَ إِيَّاكُمْ مِمَّنْ لَا يَقْصُرُ بِهِ عَنْ طَاعَةِ اللَّهِ رَغْبَةً ، أَوْ يُحْمَلُ عَلَيْهِ بَعْدَ الْمَوْتِ نِعْمَةً ، فَإِنَّمَا نَحْنُ لَهُ وَ

به .

ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ : يَا بُنَيَّ ! ضَرْبَةٌ مَكَانَ ضَرْبَةٍ ، وَ لَا تَأْتُمْ .^۱

«اگر من زنده بمانم خود صاحب اختیار و ولی خون خود هستم ، و اگر بمیرم و فانی گردم ، فناء میعاد و میقات من است ، و اگر ضارب

وَ الْمُثَلَّةَ وَ لَوْ أَنَّهَا بِالْكَلْبِ الْعَقُورِ .

و عین این حدیث را ابن اثیر در «کامل» ج ۳ ، ص ۳۹۱ آورده است .

۱- «بحار الأنوار» طبع کمپانی ، ج ۹ ، ص ۶۵۱ به نقل از «کافی» ؛ و «بحار» طبع حروفی ، ج ۴۲ ، ص ۲۰۷ ؛ و در «بحار» ج ۹ ، ص ۶۶۱ به نقل از «من لا یحضره الفقیه» آورده است که :

ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى ابْنِهِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ : يَا بُنَيَّ ! أَنْتَ وَلِيُّ الْأَمْرِ بَعْدِي وَ وَلِيُّ الدِّمِّ ؛ فَإِنْ عَفَوْتَ فَفَكَ ، وَ إِنْ قَتَلْتَ فَضَرْبَةٌ مَكَانَ ضَرْبَةٍ ، وَ لَا تَأْتُمْ .

را عفو کنم این عفو برای من موجب تقرّب و برای شما حسنه‌ای است. پس بنابراین عفو کنید و از جرم ضارب چشم بپوشید، آیا دوست ندارید که خداوند نیز از خطاها و گناهان شما درگذرد؟ پس چه بسیار حسرت است برای کسیکه در غفلت بسر میبرد اینکۀ عمرش، حجّت خدا علیه او باشد، یا آنکه روزگار و ایامش او را به شقاوت بکشاند.

خداوند ما را و شما را از افرادی قرار دهد که هیچ رغبت و میلی آنها را از اطاعت خدای تعالی باز ندارد، و بعد از مردن هیچ نعمت و گرفتاری و عقوبتی بر آنها بار نشود، پس حقّاً و صرفاً ما برای خدا هستیم و به خدا هستیم.

پس رو به حضرت امام حسن علیه السلام نموده و فرمودند: ای نور چشم و ای فرزند من! فقط یک ضربه در مقابل یک ضربه؛ و در زیاده روی گناه است، و گناه مکن.»

اولاً چرا امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به قاتل خود تا این سرحدّ، شفقت و مدارا داشتند؟

و ثانیاً چرا حضرت امام حسن علیه السلام قاتل را عفو نمودند، و او را به قصاص کشتند؟

برای حلّ این موضوع باید گفت:

میدانیم که کارهای امیرالمؤمنین علیه السلام برمحور تشفّی خاطر شهوی یا غضبی، و یا بر اساس حسد و کینه و طمع و بخل دور نمیزده است، بلکه تمام افعال آن امام راستین طبق عدل و تقوی و

طهارت باطن بوده است و بلکه بهترین و عالی ترین نمونه کتاب الهی و معلم بشریت است .

جائی که در قرآن کریم وارد است :

وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ ۚ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ
لِّلصَّابِرِينَ ۱ .

«اگر بخواهید پاداش عقوبتی را که بر شما وارد شده است بدهید ، پس به همان مقدار و همان کیفیتی که عقوبت شده‌اید پاداش دهید . و اگر صبر کنید و از گناه عقوبت کننده درگذرید ، هر آینه این صبر برای شکیبایان مورد پسند و اختیار است!»

بنابراین ، امیر المؤمنین که امیر و پیشوای مؤمنان است ، خود در عمل بدین آیه مبارکه یگانه الگو و نمونه بارز و برنامه راستین است .^۲

۱- آیه ۱۲۶ ، از سوره ۱۶ : النَّحْل

۲- در جائی که ابن عباس از رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم روایت میکند که فرمود : ما أنزل الله آية فيها «يَأْيُهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا» إِلَّا وَعَلَى رَأْسِهَا وَ أَمِيرُهَا . «هیچ آیه‌ای از قرآن کریم نیامده است که در آن «يَأْيُهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا» باشد ، مگر آنکه علی رأس آن و امیر آنست.» یعنی امیر المؤمنین بر تمام مؤمنان در خطابات و تکالیف وارده نسبت به آنان ریاست و امارت دارد . و این ریاست عنوان اعتباری نیست ، بلکه بر اساس ملکات شریفه موجوده در نفس آن حضرت است ، بنابراین در این مفاد آیه شریفه «وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ» نیز امیر مؤمنان ریاست و امارت دارد . یعنی در تحقق به این مقام امیر عفوکندگان و صبرکنندگان است ؛ و گرنه اگر ایشان عفو را مقدم نمیداشتند و بتأ حکم به قصاص می نمودند ، اگر از زمان رسول خدا تا روز قیامت یک فرد از افراد امت پیدا میشد که در چنین موقعیتی عفو را مقدم دارد ، تحقیقاً در عمل

و اما عدم عفو حضرت مجتبی به علت عدم مساعدت جو و منطقه اسلام در آن روز بوده است. چون با وجود توطئه‌های معاویه، و تمرّد اهالی کوفه از ادامه جنگ، و اضطراب و تشویش دولت و حکومت اسلام؛ عفو عبدالرحمن بن ملجم دلیل بر شکست و ضعف دولت حضرت مجتبی محسوب میشد، فلذا حضرت بر اساس مصلحت عامه مسلمانان قصاص را مقدّم داشتند.

میل امیرالمؤمنین علیه السلام به عفو بر اساس کرامت نفس و گذشت شخصی خود بوده، و قصاص حضرت مجتبی بر اساس صلاح عامه و حفظ دولت اسلام بوده است.

این است که عامه مسلمین در مرگ آن حضرت در سوگ نشستند، چون چنین امام متحقّق به حقّ و عادل را از دست دادند، و این مصیبت تمام شهر مکه و مدینه و خانه‌های آنجا را گرفت.

امیرالمؤمنین علیه السلام در شب ضربت خوردن، رؤیا و خواب موحش و مُدهش خود را برای امام حسن علیه السلام نقل کردند و فرمودند: من دیدم مثل اینکه جبرائیل علیه السلام از آسمان نزول کرد و بر روی کوه ابوقبیس قرار گرفت، و از آن کوه دوپاره سنگ

به این آیه و انجام این تکلیف، او امام، و امیر المؤمنین مأموم قرار میگرفت و چنین نیست.

روایت وارده از ابن عباس را در «حلیة الأولیاء» ج ۱، ص ۶۴؛ و در «مطالب السؤل» طبع سنگی، ص ۲۱ از «حلیة الأولیاء»؛ و در «ینایع المودّة» باب ۵۶، ص ۲۱۲ آورده‌اند.

برداشت و آنها را در کعبه آورد، و بر بام کعبه رها کرد و آن دو سنگ را چنان به هم کوفت که مانند خاکستر نرم شد، و آن گردها را به باد داد، و هیچ خانه‌ای در مکه و در مدینه نماند مگر آنکه در آن از آن گرد و خاکستر داخل شد.

حضرت مجتبی علیه السلام عرض کرد: ای پدرجان! تعبیر این رؤیا چیست؟

حضرت فرمود: ای نور دیده من! اگر این رؤیا صادق باشد تعبیرش آنست که لامحاله پدیرت کشته خواهد شد، و هیچ خانه‌ای در مکه و مدینه نمی ماند مگر آنکه از مصیبت شهادت من، در آن غم و اندوهی وارد میشود.^۱

این مکارم اخلاق و معالی درجات و مقامات روحی امیرالمؤمنین بوده است که او را امام بشریت کرده است.

او وصی رسول الله است و درباره رسول الله آمده است: **وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ**.^۲

چه خوب امام شافعی بنا به نقل «ینابیع المودّة» سروده است:

قِيلَ لِي قُلْ فِي عَلِيٍّ مَدْحًا ذِكْرُهُ يُخَمِّدُ نَارًا مُؤَصَّدَةً (۱)
 قُلْتُ لَا أُقَدِّمُ فِي مَدْحِ امْرِئٍ ضَلَّ ذُو اللَّبِّ إِلَىٰ أَنْ عَبَدَهُ (۲)
 وَ النَّبِيُّ الْمُصْطَفَىٰ قَالَ لَنَا لَيْلَةَ الْمِعْرَاجِ لَسْمًا صَعَدَهُ (۳)
 وَضَعَ اللَّهُ بِظَهْرِي يَدَهُ فَأَحَسَّ الْقَلْبُ أَنْ قَدْ بَرَّدَهُ (۴)

۱- «بحار الأنوار» طبع کمپانی، ج ۹، ص ۶۷۰

۲- آیه ۴، از سوره ۶۸: القلم

وَعَلِيٌّ وَاضِعٌ أَقْدَامَهُ فِي مَحَلٍّ وَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ (ه) ^۱

۱- به من گفته شده است که درباره علی بن ابی طالب مدحی بگو که یاد نمودن از آن مدح، آتشی را که از هر طرف احاطه کرده است ساکن و خاموش نماید.

۲- من گفتم: من هیچگاه در توان خود نمی بینم که مدح کسی را بگویم که عقلاء درباره او چنان گمراه شدند تا سرحدی که او را معبود خود دانسته و به پرستش او قیام کردند.

۳- و پیامبر اسلام حضرت مصطفی به ما چنین فرمود: در شب معراج که به آسمانها بالا رفتم،

۴- خداوند دست خود را در کتف من گذارد، بطوریکه دل من احساس خُنکی و طراوت از دست خدا می نمود.

۵- و علی مرتضی پاهای خود را گذارده است در همان محلی که خداوند دست خود را قرار داده بود.

۱- «ینایع المودّة» باب ۴۸، ص ۱۴۰

مجلس مسیت و سوم

مراد از زنده شدن به صورت افراد مورد استثناء

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَالِهِ الطَّاهِرِينَ

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ^۱

قال الله الحكيمُ في كتابه الكريم :

وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ
إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ * وَ
أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ
وَ الشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ .

(دو آیه ۶۸ و ۶۹، از سوره زمر : سی و نهمین سوره از قرآن کریم)

«در صور دمیده میشود، پس تمام کسانیکه در آسمانها هستند
و تمام کسانیکه در زمین هستند از شدت خوف و وحشت هلاک
میشوند؛ مگر کسانیکه خداوند بخواهد و مشیت او مردن آنها را مقدر
نموده باشد. و پس از آن بار دیگر در صور دمیده میشود، پس ناگهان

۱- مطالب گفته شده در روز بیستم و سوم ماه مبارک رمضان .

و بدون فاصله همه زنده، و بی‌درنگ ایستاده و در انتظار امر و فرمان خدا میباشند.

و زمین به نور پروردگارش روشن میگردد، و کتاب قرار داده میشود، و پیامبران و شهیدان را می‌آورند و بین آنان به حق حکم میشود؛ و ایشان ابداً مورد ستم و ظلم واقع نخواهند شد.

همانطور که سابقاً ذکر شد این دوبار دمیده شدن در صورت، از باب تشبیه مطالب عالیّه عقلیّه و معانی کلیّه تجرّدیّه به مطالب محسوسه و جزئیّه است.

چون معمولاً زمانیکه سلاطین بخواهند افواج خود را برای نبرد حرکت دهند، اول بوق تَهیُّؤ و آماده باش میزنند، و پس از آن برای بار دویم بوق حرکت بطرف مقصدی که منظور است.

نفخ اولی که در صورت دمیده میشود و همه مردم می‌میرند، همان فناء در ذات خداست؛ زیرا که تمام موجودات بدون استثناء باید به خدا رجوع کنند.

وَ إِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ^۱.

«و تمام بازگشتن‌ها منحصرأ بسوی خداست.»

أَلَّا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ^۲.

«آگاه باشید که منحصرأ امور بسوی خدا بازگشت میکند.»

۱- ذیل آیه ۲۸، از سوره ۳: آل عمران؛ و ذیل آیه ۴۲، از سوره ۲۴:

التّور؛ و ذیل آیه ۱۸، از سوره ۳۵: فاطر

۲- ذیل آیه ۵۳، از سوره ۴۲: الشّوری

وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأُمُورُ كُلُّهَا^۱.

«و عوالم غیب آسمانها و زمین اختصاص به خدا دارد ؛ و تمام

امور بازگشتنش بسوی اوست.»

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدًّا حَا فَمَلِّقِيهِ^۲.

«ای انسان! تو حَقًّا با سعی و کوشش و زحمت بسوی

پروردگارت رهسپار هستی و به شرف ملاقات او خواهی رسید.»

وَ أَنْ إِلَىٰ رَبِّكَ أَلْمُتَّهِی^۳.

«و محلّ انتهای جمیع ، بسوی پروردگارت تو میباشد.»

و امثال این آیات کریمه که در قرآن مجید بسیار است ، و دلالت

دارند بر آنکه تمام موجودات باید فانی در ذات خدا گردند .

و بواسطهٔ صور دوّم که صور اِحیاء است بقاء بالله پیدا می‌کنند ،

و بشر و نفوس عالیّه فرشتگان سماویّه بعد از نیل به فناء مشرّف به

مقام بقاء شده و به بقای ذات مقدّس حضرت احدیّت باقی خواهند

بود .

حال باید دید مراد از مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ چه

کسانند ، و مصداق افراد مورد استثناء إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ کیستند .

مراد از مَنْ فِي الْأَرْضِ افرادی هستند که از این دنیا رفته و در

عالم برزخ اند ، نه کسانی که الآن روی زمین زنده‌اند ؛ زیرا اگر با صور

۱- صدر آیه ۱۲۳ ، از سوره ۱۱ : هود

۲- آیه ۶ ، از سوره ۸۴ : الانشقاق

۳- آیه ۴۲ ، از سوره ۵۳ : النجم

اول موجودات روی زمین هلاک گردند و با صور دیگر در قیامت حاضر شوند ، اینها یک موت و حیات بیشتر پیدا نکرده و عالم برزخ را طی نکرده‌اند .

در حالیکه طبق تصریح آیه مبارکه :

وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ^۱

تمام موجودات باید برزخ را طی کنند ، یا طولانی یا کوتاه ؛ و علی کِلا التَّقْدِيرِین طی عالم برزخ ضروری است .

بنابراین اگر با آن نفخی که دمیده میشود ، موجودات روی زمین نیز هلاک شوند و سپس در قیامت حاضر گردند ، برزخ آنها از دست می‌رود و «طفره» پیدا میشود ؛ و این خلاف مفاد قرآن کریم است که برای تمام افراد انسان عبور از برزخ را **إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ** مقرر داشته است .

روی این بیان باید گفت : مراد از **وَمِنْ فِي الْأَرْضِ** کسانی هستند که از دنیا رفته و در برزخ در انتظار عالم قیامت هستند . زیرا همانطور که در سابق گفته شد عالم برزخ از **تَمَمُّه** دنیاست ، و عالم برزخ را عالم زمین گویند و عالم قبر نیز گویند ، و برزخ را **جَنَّةُ الدُّنْيَا** (بهشت دنیا) نیز نامند ، و عالم آخر دنیا و دنباله دنیا نیز گویند ؛ و بر این اساس به عالم برزخ در این آیه شریفه تعبیر به **أَرْضِ** شده و به ساکنان آن تعبیر به **مَنْ فِي الْأَرْضِ** گردیده است .

پس افرادی که از دنیا رفته و در عالم برزخ در صورت‌های مثالی

۱- ذیل آیه ۱۰۰، از سوره ۲۳ : المؤمنون

هستند، بواسطه نفخ اول در صور همه هلاک میشوند، یعنی صورت‌های مثالی و قالب‌های برزخی را خلع می‌کنند و میریزند. داستان مردم برزخی را خداوند عزوجل در قرآن مجید بیان می‌فرماید:

و يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ
كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ * وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ
لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَلَكِنَّكُمْ كُنتُمْ
لَا تَعْلَمُونَ. ۱

«و روزی که ساعت قیامت بر پا شود، مجرمین سوگند یاد می‌کنند که غیر از یک ساعت در برزخ درنگ نکرده‌اند؛ همینگونه عادتشان در دنیا چنین بود که از راستی به دروغ می‌پرداختند، و از حق به باطل متمایل میشدند.

و آن کسانی که از طرف خدا دارای مقام علم و ایمان شده‌اند، به آن مردم مجرم گویند: شما تا روز قیامت که امروز است درنگ کرده‌اید ولیکن بر این درنگ آگاه نبوده‌اید!»

و نیز می‌فرماید:

قُلْ كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ * قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ
بَعْضَ يَوْمٍ فَسَلِّ الْعَادِدِينَ * قُلْ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا لَوْ أَنَّكُمْ كُنتُمْ
تَعْلَمُونَ. ۲

۱- آیه ۵۵ و ۵۶، از سوره ۳۰: الرّوم

۲- آیات ۱۱۲ تا ۱۱۴، از سوره ۲۳: المؤمنون

«خداوند (به کسانی که در روز بازپسین میزان اعمالشان سبک است) میفرماید: چه مقدار شما در روی زمین درنگ کردید؟ میگویند: ما یک روز یا مقداری از یک روز را درنگ کردیم؛ حسابگران را بیاور و از آنان پرسش نما!

خداوند میفرماید: شما درنگ نکرده‌اید مگر مقدار اندکی؛ اگر چنین باشید که بدانید.»

اما آن کسانی که در آسمانها هستند: **فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ**، مراد ارواح سُعداء و مقربین و ارواح ملائکه و ارواح موجودات مُجَرَّدَه قُدسیّه و جواهر متألّئی عوالم بالاست که یا اصلاً عبور از برزخ را نداشته‌اند و یا از برزخ عبور نموده و به علّت عدم گرفتاری در برزخ و مُحدّد شدن به عالم صورت، در عالم نفس وارد و ارواح آنها در آسمانها قرار گرفته است.

آیات قرآن کریم بر این معنی دلالت دارد:

وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ^۱

«وروزی شما و آنچه به شما وعده داده شده است در آسمان

است.»

قُلْ لَكُمْ مِيعَادُ يَوْمٍ لَا تَسْتَجِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً وَلَا تَسْتَقْدِمُونَ^۲

«و بگو برای شماست وعده‌گاه روزی که یک ساعت نمی‌توانید

از آن عقب بیفتید و یا از آن جلو بیفتید.»

۱- آیه ۲۲، از سوره ۵۱: الذّاریات

۲- آیه ۳۰، از سوره ۳۴: سبأ

وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا
الْأَنْهَارُ ۱.

«وعدۀ داده است خدا به مردان و زنان با ایمان بهشت‌هایی را که
در زیر درختان سر بهم آورده آن نهرهایی جاری است.»

إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ ۲.

«کلام پاک و پاکیزه (که همان نفس مجرد انسان مؤمن است)

بسوی خدا بالا می‌رود، و عمل صالح موجب بالا رفتن آن می‌شود.»

يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ ۳.

«خداوند افرادی را که از شما ایمان آورده‌اند و افرادی را که به

آنان علم داده شده است به درجاتی بالا می‌برد.»

تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ ۴.

«روح و فرشتگان بسوی خدا صعود و عروج می‌کنند.»

و آیه شریفه :

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى

عِنْدَهُ ۵.

«خداوند آن کسی است که شما را از گل آفرید و سپس برای شما

مدّتی مقرر فرمود، و اجل مسمّی در نزد اوست؛ تمام این امور را در

تحت اجل و مدّت، مقرر می‌دارد.»

۱- صدر آیه ۷۲، از سوره ۹: التّوبه ۴- صدر آیه ۴، از سوره ۷۰: المعارج

۲- قسمتی از آیه ۱۰، از سوره ۳۵: فاطر ۵- صدر آیه ۲، از سوره ۶: الأنعام

۳- قسمتی از آیه ۱۱، از سوره ۵۸: المجادلة

و نیز بسیاری دیگر از آیات قرآن که دلالت بر زندگانی انفسی در عالم تجرّد نفس و عندالله دارد .

و **أَمَّا آن صَعَقَه** که بر مردم زده میشود و بنای دنیا بر چیده میشود و دنیا مضمحل میگردد، آنرا نفخ در صور نمی‌گویند؛ بلکه در بعضی از آیات قرآن به **صَيْحَه** تعبیر شده است ولیکن نه **صَيْحَه** برزخی :

إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ .^۱

«برای برچیدن اساس دنیا غیر از یک صیحه چیز دیگری نیست ؛

که بلافاصله و درنگ ، همه افسرده و ساکت و خمود و مرده‌اند.»

مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ * فَلَا يَسْتَطِيعُونَ نَوْصِيَّةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ .^۲

«هیچ ترقّب و انتظاری را ندارند مگر یک صیحه واحده که در حالیکه آنها با یکدیگر خصومت می‌کنند آنها را فراگیرد ؛ بطوریکه قدرت بر وصیت کردن و یارجوع و ملاقات خانواده خود را نیز نداشته باشند.»

پس بنابراین ، سه صیحه زده میشود : یک صیحه دنیوی و دو نفخ صور : نفخ اّماته و نفخ اِحیاء .

امّا آن صیحه دنیوی که در اثر آن مردم روی زمین می‌میرند ، در قرآن مجید تعبیر به **صَاخَه** شده است :

۱- آیه ۲۹ ، از سوره ۳۶ : یس

۲- آیه ۴۹ و ۵۰ ، از سوره ۳۶ : یس

فَإِذَا جَاءَتْ الصَّاحَّةُ * يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ * وَأُمُّهُ وَ
أَبِيهِ * وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ .^۱

«پس زمانی که صدای کوبنده (صاحّة) پدیدار شود، روزی است که مرد از برادرش فرار میکند، و از مادرش و پدرش میگریزد، و نیز از زن و فرزندانش گریزان است.»

و نیز از آن تعبیر به نَقْر و زَجْر شده است :

فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ * فَذَلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ * عَلَى
الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ .^۲

«پس چون در ناقور (بوق) دمیده شود، پس آن روز، روز مشکل و سختی است، و بر کافران آسان نیست.»
فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ فَإِذَا هُمْ يَنْظُرُونَ .^۳
«پس غیر از یک زجره‌ای نیست که همه زنده شده و نگاه می‌کنند.»

و نیز به ندای منادی از آن سخن رفته است :

وَ أَسْمَعُ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ .^۴

«و استماع کن در روزی که منادی از مکان نزدیک ندا میکند.»
باری، این مطالب تا اینجا راجع به تفسیر مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ بود، و دانستیم که موجودات برزخیّه و فرشتگان و ارواح سماویّه از مؤمنان هستند. و نیز دانستیم که صیحه‌ای که با آن

۱- آیات ۳۳ تا ۳۶، از سورهٔ عبس : ۸۰- آیهٔ ۱۹، از سورهٔ ۳۷: الصّافات

۲- آیات ۸ تا ۱۰، از سورهٔ ۷۴: المدثر ۳- آیهٔ ۴۱، از سورهٔ ۵۰: ق

مردم دنیا می‌میرند غیر از دو نفر که صورت است .
و مُحْصَلِّ کلام را میتوان بدین نحو خلاصه نمود که مراد از
مَنْ فِي الْأَرْضِ برزخیانی هستند که در عالم صورت محبوسند ، و
نتوانسته‌اند خود را از عالم برزخ خارج کنند ، و اینان أصحابِ شمال
هستند .

و مراد از مَنْ فِي السَّمَوَاتِ فرشتگان و ارواح شهداء و سُعدائی
است که از برزخ گذشته ولی هنوز فنای در ذات احدیت پیدا
نموده‌اند ، و اینان أصحابِ یمین هستند .

حال باید دید که مراد از استثناء چیست ؟ و افراد مستثنی چه
کسانی هستند ؟

همه می‌میرند إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ . (مگر آن کسانی را که خدا
بخواهد.)

لا بُدَّ باید آنها کسانی باشند که از فرشتگان و از ارواح اصحاب
یمین و خوبان بالاتر و برتر بوده ، و باید آنقدر تاب و توان داشته
باشند تا صیحه شدیدی که از صورت بر می‌خیزد و مردم برزخ را
می‌کشد در قلب و گوش آنها هیچ اثر نگذارد ؛ آن صیحه‌ای که ملک
الموت را می‌میراند و جبرائیل و میکائیل و تمام فرشتگان مقرب را
هلاک میکند در آنان بلا اثر باشد ؛ نه آنها را بکشد و نه به وحشت و
فزع اندازد .

همانطور که گفتیم ، این استثناء در دو آیه از سوره نمل و زمر
آمده است .

حال در هر یک از این دو آیه جداگانه بحث ، و مراد از استثناء را از قرائن و امارات محفوفه به حول و قوه خدا نشان خواهیم داد . اما در آیه سوره نمل :

وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَنُزِعَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ وَكُلُّ أَتَوْهُ دَاخِرِينَ .^۱

معنای **إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ** از آیات بعد استفاده میشود ، چون بعد از ذکر یک آیه دیگر میفرماید :

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فِرْعَ يَوْمَئِذٍ عَامُونَ * وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكَبَّتْ وَ جُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ تُجْرُونَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ .^۲

«کسی که حسنه بیاورد ، برای او پاداش و جزائی بهتر از آن حسنه خواهد بود ، و ایشان از فزع و هراس آن روز در امانند ؛ و کسی که سیئه بیاورد پس با صورت و چهره خود به رو در آتش افکنده میشود ، و به آنها خطاب میرسد : این جزا و پاداش مگر غیر از نفس عمل شماست؟»

در این آیات میفرماید کسی که حسنه انجام دهد از فزع و هراس در ایمنی است ، پس کسانی که در تحت استثناء **إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ** واقع شوند و فزع آنها را شامل نگردد ، افرادی هستند که حسنه آورده باشند .

۱- آیه ۸۷ ، از سوره ۲۷ : النمل

۲- آیه ۸۹ و ۹۰ ، از سوره ۲۷ : النمل

و مراد از حسنه در این جا ، مطلق حسنه است نه یک کار خوب و یا یک صفت و اخلاق خوب . چون اولاً اگر مراد از حسنه ، فی الجمله خوبی باشد ، دیگر استثناء در آیه فزع معنی ندارد و همه باید از فزع در امان باشند ، زیرا که احدی از افراد بشر نیست مگر آنکه فی الجمله حسنه و عمل خیری از او سر زده باشد .

و ثانیاً در اینجا حسنه در مقابل سیئه قرار داده شده است ، و خداوند بر سیئه وعده جهنم داده ؛ پس کسی که حسنه را با سیئه توأم نماید و نیکی و بدی را با هم در آمیزد از فزع آن روز در امان نمی باشد . و ایمنی را که خداوند مختص اهل حسنه قرار داده است حتماً باید اختصاص به افرادی داشته باشد که حسنه را بطور مطلق انجام داده باشند ؛ یعنی کسانی که ذاتشان نیکو و پاکیزه و کردار و صفات و اخلاقشان بطور کلی پاک و طیب بوده باشد ؛ و اینان مورد استثناء از فزع در نفع صورت هستند .

و از طرفی میدانیم خداوند سیئه و زشتی از اعمال را خبیث شمرد و محلش را دوزخ مقدر نموده است :

وَيَجْعَلُ الْخَبِيثَ بَعْضَهُ عَلَىٰ بَعْضٍ فَيَرْكُمُهُ جَمِيعًا فَيَجْعَلُهُ فِي جَهَنَّمَ .^۱

«خداوند بعضی از خبیث را روی بعضی دیگر میگذارد و انباشته و مترکم میکند ، و یکجا و یکپارچه در دوزخ می اندازد.»
و نیز فرموده است :

۱- قسمتی از آیه ۳۷ ، از سوره ۸: الأنفال

الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ
لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ ۱.

«زنهای خبیثه برای مردان خبیث ، و مردان خبیث برای زنهای خبیثه هستند ؛ و زنهای طیبه برای مردان طیب ، و مردان طیب برای زنهای طیبه هستند.»

یعنی تمام سیئات و خبیثات حکم واحدی دارند .
و نیز هر کفر و نفاق و شرکی را پلیدی و رجس و نجاست شمرده
است :

وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ وَ
مَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ ۲.

«و اما افرادی که در دل‌های آنان از امراض روحی است ،
پس پلیدی به پلیدی آنان افزوده میشود و در حال کفر ، از دنیا
میروند.»

إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ ۳.

«حقاً این است و جز این نیست که مشرکین نجس میباشند.»

و نیز بعضی از مراتب ایمان را شرک شمرده است :

وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ ۴.

۱- صدر آیه ۲۶ ، از سوره ۲۴ : النور

۲- آیه ۱۲۵ ، از سوره ۹ : التوبة

۳- قسمتی از آیه ۲۸ ، از سوره ۹ : التوبة

۴- آیه ۱۰۶ ، از سوره ۱۲ : یوسف

«اکثریت این افرادی که ایمان می‌آورند در حقیقت شرک به خدای دارند.»

و بنابراین، اکثریت مؤمنان از قذارت و نجاست شرکِ خفی در مصونیت نخواهند بود.

پس آن کسانی که به تمام معنی الکلّمه از شرک خالص شده‌اند افرادی هستند که ابداً دل به غیر خدا نداده، و سکونت و آرامشی غیر از حضرت او ندارند، و برای ذات مقدّس کبریائی جَلّ و عزّ هیچ شریکی در ذات و اسماء و صفات و أفعالش قرار نمیدهند؛ و اینست معنای ولایت.

افرادی که چنین باشند، طيّب الذّات و طيّب الفعل میشوند؛ یعنی سرّ و حقیقت آنها از دستبرد شیطان و نفس اماره پاک و پاکیزه گشته و در حرم امن و امان الهی، بدون هیچ دغدغه و اضطراب، خوش و خرّم آرمیده‌اند.

و بازگشت کریمه شریفه:

الَّذِينَ تَتَوَفَّيهِمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ اَدْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ^۱

راجع به این کسان میباشد. چون طيّبين به معنای طيّب الذّات و پاکیزه نهاد است؛ یعنی به ولایت که همان سپردن تمام امور جزءاً و کلاً به خداست، آنان پاک و پاکیزه شده‌اند. و سلام فرشتگان بر آنها همان معنای امان و امنیت است که در آیه فزع آمده است.

۱- آیه ۳۲، از سوره ۱۶: النحل

بنابر آنچه ذکر شد به دست آمد که مراد از مَنْ شَاءَ اللَّهُ کسانی هستند که تمام امور خود را به خدا سپرده و به مقام توکل و تفویض و تسلیم رسیده ، و از آنها عبور نموده ذات خود را فانی در ذات حضرت احدیت نموده و هیچ شائبه‌ای از استکبار و فرعونیت و اظهار هستی در بقایا و زوایای نفس خود باقی نگذارده‌اند ؛ و اینست معنای ولایت .

و چه لطیف و شیرین «آیه مودت» بدین معنی اشعار دارد :

قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ .^۱

«ای پیامبر ! بگو : من از شما در مقابل زحمت رسالت و پیامبری ، هیچ پاداش و اجر و مزدی نمی‌خواهم ، مگر آنکه به ذوی القربی مودت نمائید . و کسی که مرتکب حسنه‌ای گردد ، ما حُسن و نیکوئی را برای او در آن حسنه زیاد خواهیم نمود ؛ و خداوند غفور و شکور است.»

یعنی کسی که خود را به ولایت بسپارد ، ما این حسنه او را پاداش حسنه خواهیم داد ؛ و پیوسته این حسنه در تزايد و تضاعف می‌باشد تا به سرحد ولایت برسد و از آن کانون رحمت و منبع فیض کامیاب گردد .

علی بن ابراهیم قُمی در ذیل آیه فرع در تفسیر حسنه و سیئه چنین آورده است که :

۱- ذیل آیه ۲۳ ، از سوره ۴۲ : الشوری

الْحَسَنَةُ وَاللَّهِ وَلَايَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ؛ وَ السَّيِّئَةُ عَدَاوَتُهُ ١.

«حسنه سوگند بخدا که ولایت امیرالمؤمنین است ؛ و سیئه دشمنی با آن حضرت است.»

ولایت امیرالمؤمنین همان ولایة الله است که آثار و خواصّش ذکر شد .

و در «کافی» با سند خود روایت میکند از حضرت صادق علیه السلام از پدرش از امیرالمؤمنین علیه السلام تا میرسد به اینجا که :

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الْحَسَنَةُ مَعْرِفَةُ الْوَلَايَةِ وَ حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ ؛ وَ السَّيِّئَةُ انْكَارُ الْوَلَايَةِ وَ بُغْضُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ . ثُمَّ قَرَأَ عَلَيْهِ هَذِهِ الْآيَةَ ٢.

«مراد از حسنه معرفت ولایت ما و دوستی ما که اهل بیت هستیم میباشد ؛ و مراد از سیئه انکار ولایت ما و دشمنی با ماست.» آنچه تا به حال بیان شد راجع به استثناء در آیه فزع بود ، و اما استثناء در آیه صعق :

وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ .

باید دید که مراد از مَنْ شَاءَ اللَّهُ در این آیه چیست ؟ و افرادی را که خداوند نمی خواهد صعق و هلاکت آنها را فراگیرد کدامند ؟

۱- «تفسیر قمی» طبع سنگی ، ص ۴۸۰

۲- «کافی» ج ۱ ، ص ۱۸۵

میدانیم که ظاهر این آیه دلالت دارد بر آنکه افرادی که صعقه آنها را میگیرد و هلاک میشوند همان کسانی هستند که بعداً زنده میشوند و در محضر خداوند تبارک و تعالی قیام می‌نمایند. و همان کسانی هستند که به مفاد:

إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ. ۱
در پیشگاه پروردگار احضار شده و حضور پیدا می‌کنند. و چون از طرفی از احضار شدگان به مفاد:

فَأَنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ * إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ. ۲

بندگان مُخْلَص خدا استثناء شده و از حضور معاف هستند، بنابراین مراد از مَنْ شَاءَ اللَّهُ که در آیه صعق استثناء شده‌اند بندگان مُخْلَص خدا هستند.

و از طرف دیگر خداوند بندگان مُخْلَص خود را در کتاب عزیزش چنین توصیف نموده است که از دستبرد ابلیس - در هنگامیکه رانده و دور شد - محفوظ میباشند.

قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلَصِينَ. ۳

«ابلیس به پروردگار چنین گفت: به عزت تو سوگند که همه افراد بشر را اغوا میکنم، مگر بندگان مُخْلَصین تو را.»

۱- آیه ۵۳، از سوره ۳۶: یس

۲- قسمتی از آیه ۱۲۷ و آیه ۱۲۸، از سوره ۳۷: الصافات

۳- آیه ۸۲ و ۸۳، از سوره ۳۸: ص

و نیز خداوند در قرآن مجید بیان کرده است که اغوای شیطان بواسطه وعده‌های دروغ میباشد که به آنها میدهد و آنان می‌پذیرند، و به مقتضای شرک به خداوند عزوجل و شقاوت ذاتی خود که عین ظلم و عدوان است رهسپار جهنم شده و به عذاب سخت و دردناک مبتلا می‌گردند.

وَقَالَ الشَّيْطَانُ لِمَا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ وَ
 وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ
 فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُمُونِي وَلَوْلَا أَنْفُسُكُمْ مَا أَنَا بِمُضِرِّ خِكْمٍ وَمَا
 أَنْتُمْ بِمُضِرِّ خِيٍّ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ
 لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ^۱

«چون حکم پروردگار برای به جهنم رفتن متمرّدین و مستکبرین و تابعین آنها در روز قیامت جاری شود، در این حال شیطان به جهنمیان میگوید: خداوند به شما وعده حق نمود، و من نیز به شما وعده‌هایی دادم لیکن مخالفت آنها را نمودم؛ و من در دنیا علیه شما هیچگونه اعمال قدرت و سلطنتی نداشتم مگر آنکه فقط شما را به گناه خواندم و شما از من پیروی نمودید، بنابراین شما مراسم سرزنش و ملامت نکنید بلکه خود را سرزنش و ملامت نمایید!

من امروز فریادرس شما نیستم؛ و شما نیز فریادرس من نیستید!
 در آن زمان که شما در دنیا به من میل می‌نمودید و مرا برای خدای خود شریک قرار میدادید، من به این طرز عمل شما کافر بودم؛

۱- آیه ۲۲، از سوره ۱۴: ابراهیم

بدرستیکه ظالمان و ستمکاران در عذابی دردناک واقع میشوند.»
 از این آیه مبارکه استفاده میشود که سرزنش و ملامت راجع به خود آنها بوده نه به شیطان ؛ و آن گناه و معصیتی که انجام داده‌اند بازگشتش به شرک بوده ، و آنان به مقتضای شقاوت ذاتی خود شرک آورده و راه معصیت و گناه پیمودند .

و **اَمَّا بندگان مُخلصین خدا** افرادی هستند که از شرک به تمام اقسام آن به ذات خود پاک و خالص شده ، و برای غیر پروردگار در هیچیک از عوالم اثری نمی‌بینند ، و وجودی استقلالی قائل نمی‌شوند . و برای غیر خدا احساس اسم و رسمی نمی‌کنند ، و برای خود هیچ نفعی و ضرری و مرگی و حیاتی و رجوع و بازگشتی را به عنوان تملک نمی‌بینند ، یعنی مالک هیچ قدرت و حیات و علم و عین و اثری نیستند ؛ و اینست معنای ولایت .

و **بالجمله** اولیاء الله که در دو آیه فزع و صعق استثناء شده‌اند و موت و هلاکت ندارند ، کسانی هستند که در دنیا طریق خلوص را پیموده و تمام افعال خود را برای حضرت معبود جلّ اسمُه قرار داده ، و فعلاً و صِفَةً و ذاتاً از شرک بیرون بسته و در عالم خلوص وارد شده‌اند ، و از تمام درجات مُخلصین (به کسر لام) گذشته و عین خلوص شده‌اند .

برای آنها در این حال وجودی باقی نمانده است که نیاز به قبض روح داشته باشند . وجودشان و سرّشان و حقیقتشان مندک و فانی در ذات خدا شده ، در درجات محبّت پیوسته با نوافل و بجای آوردن

آنچه مورد محبت و رضای محبوب است ، مورد محبت خدا قرار گرفته و محبوب حضرت حق جل و عزّ واقع میگردند . گوششان گوش خدا ، چشمشان چشم خدا ، و دستشان دست خدا میشود ؛ رَزَقْنَا اللَّهَ وَكُلَّ مَنْ أَحَبَّ ، بِمُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ .

ولایت امیرالمؤمنین و اولاد طیبین آن حضرت یعنی به مقام فناى مطلق در ذات خدا رسیدن و بقاء بالله پس از فنا پیدا نمودن ؛ و در اینصورت به مقام عبودیت مطلقه نائل آمدن ، و والی و حکمران عالم امکان به اذن خدا بودن ، و واجد مقام عصمت و طهارت و علوم لدنیّه و اعلای مقامات تفویض و تسلیم شدن ، و متخلّق به جمیع اسماءِ علیا و صفات حُسنای الهی گردیدن ، همه و همه از آثار و لوازم آن ولایت است . و لذا در روایت اخیری که ذکر شد ، معرفت ولایت آنان را حسنه ؛ و انکار ولایت آنها را سیئه قرار داده است .

ما خوشنودیم که معرفت به ولایت آنها داریم نه آنکه خود دارای مقام ولایتیم ، و این نیز خود بسیار موجب مسرت و ابتهاج است . چون بواسطه معرفت به ولایت طبعاً ربط واقعی به حقیقت ولایت پیدا می شود ، و بالآخره این ربط و ارتباط موجب لحوق و پیوستگی و به هم بستگی میگردد ، و لازمهاش طلوع و ظهور و بروز آثار متبوع در تابع است . درباره فرعون ، در قرآن کریم وارد است که در روز قیامت پیشاپیش قوم خود حرکت میکند و آنانرا وارد در آتش می سازد :

يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ .^۱

۱- صدر آیه ۹۸ ، از سوره ۱۱ : هود

این لحوق بر اثر محبت و متابعت است که تجاذب مغناطیسی بین حبیب و محبوب ، ایجاب اتحاد میکند .

هر گروه و دسته‌ای در روز قیامت ملحق به امامشان میشوند و به بهشت و یا جهنم میروند .

شیعیان و تابعان و محبان ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام با اساس محبت و مودت و متابعت ، به آن حضرت ملحق میگردند و با آن حضرت به بهشت میروند .

و این مطلب بسیار مهم بوده و برای پیروان آن حضرت بسیار جای دلگرمی و امیدواری است که گرچه در دنیا نتوانستند با کدح و سعی به مقام عبودیت مطلقه و ولایت کلیه درآیند ، لیکن بر اساس اقرار و اعتراف به ولایت حقیقیه آن حضرت و پیروی از این خط مشی ، خود را به آن حضرت رسانیده و در سایه الطاف و مرحام او و بر کانون مغناطیس محبت و جذبۀ ولایت و مودت با آن حضرت به بهشت بروند .

امیرالمؤمنین و اولاد طاهرین او ، وجودشان از آرایش اهواء و افکار شهوانی و از کدورت هواجس شیطانی پاک و طاهر است ؛ و لذا تراوشات از آن منبع پیوسته امور صافیه و طاهره میباشد .

از نفوس قُدرسیه ، ترشح کدورات و بدی‌ها معقول نیست ؛ از کوزه بیرون همان تراود که در اوست .

اگر شما در یک کوزه خالی گلاب بریزید پیوسته از منافذ آن گلاب بیرون می‌تراود نه سرکه شیره ؛ لذا بعضی از مردم هنگامیکه

کوزه سفال آب ندیده را خریداری می‌کنند، هنوز که در آن آب نریخته‌اند آنرا پر از گلاب نموده و خالی می‌کنند و سپس در آن آب میریزند. این کوزه پیوسته بوی گلاب می‌دهد، و هر چند از آب آن بهره‌برداری کنند باز آب آن بوی گلاب دارد.

خاندان عصمت ذاتشان و سرشان طاهر است. و از افراد مستثنی در آیه فزع و صعق هستند که هیچگاه گرد آلیش هستی دامان وجود آنرا ملوث نموده است، و بوق جلال و صور جمال و نفع اِماتِه و اِحیاء در صماخ گوش و در رگ و تین قلب آنان اثری نمی‌گذارد؛ آنان از این مراحل عبور نموده و موت و حیاتی جز به بقاء حضرت ربّ و دود ندارند، و مشیّت خدا بر فزع و صعق آنان قرار نگرفته است.

محبت و پیروی از آنان دلالت بر نحوی از اتّحاد میکند و الا بدون جهت، مودّت و محبت درونی به چیزی تعلق نمی‌گیرد. کبوتر با کبوتر باز با باز کند همجنس با همجنس پرواز در کسی که پیروی از آثار و منهج خاندان عصمت دارد و محبتِ طیّ طریق بر آن منهج قویم و راه راستین را در وجود خود احساس میکند، بدون شک و تردید باید یک نوع طهارت و پاکی وجود داشته باشد، و حتماً باید یک اثری گرچه جزئی باشد از آن متبوع و محبوب در این حبیب و تابع موجود باشد؛ و الا اگر چنین نباشد لازم می‌آید که هر موجودی به هر موجودی محبت ورزد و طرح مودّت و دوستی استوار کند؛ و اینچنین نیست.

مرحوم ملاً صدرا رحمة الله علیه و فلاسفه اثبات کرده‌اند که :
لَا يَعْرِفُ شَيْءٌ شَيْئًا إِلَّا بِمَا هُوَ فِيهِ مِنْهُ . «هیچ چیزی چیز دیگر را
نمی‌شناسد مگر به قدر آنچه از آن چیز در این چیز دیگر موجود
است.» و انصافاً مطلب دقیق و لطیفی را بیان کرده‌اند .

در اینصورت باید به همین مقدار از محبّت و متابعتی که موجود
است بسیار دلخوش بود ؛ زیرا این ربط حکم نور را دارد ، در هر جا
وارد شود ظلمت را دفع میکند .

نور گرچه کوچک و حقیر باشد ، قدرت دفع تاریکی را دارد ؛
بخلاف ظلمت که نمی‌تواند نور را بیرون کند . و نور بالأخره متصل به
کانون نور است ، و شعاع خورشید از آن جدائی ندارد ؛ نور جزئی
به کلّی تر و نور ضعیف به قوی تر متصل شده و بالأخره به کانون نور
کلّی و قوی ربط و ارتباط دارد .

امیرالمؤمنین علیه السلام را کشتند ، خبر شهادت آن حضرت
منتشر شد ؛ هر کس با آن حضرت ربط داشت در ماتم نشست و در
سوگ آن امام راستین از دیده اشک ریخت و دلش سوخت .

افرادی هم خوشحال شدند و از این خبر اسفبار اظهار مسرّت
و شادی کردند .

چون خبر شهادت آن حضرت را برای معاویه بردند گفت :
إِنَّ الْأَسَدَ الَّذِي كَانَ يُفْتَرِشُ ذِرَاعِيهِ فِي الْحَرْبِ قَدْ قَضَىٰ نَجْبَهُ .
«آن شیر بیشه‌کارزار که در میدان نبرد دو ذراع خود را می‌گشود و
صحنه جنگ را قبضه می‌نمود ، اجلس در رسید و مدّتش سپری شد.»

و پس از آن این شعر را بیان کرد :

قُلْ لِلرَّانِبِ تَرْعَى أَيْمَانُ سَرَ حَتِّ

وَلِلْمُطَبَّاءِ بِلاَ خَوْفٍ وَ لاَ وَجَلٍ^۱

«به خرگوش‌ها و آهوها بگو هر جا میخواهند بچرند که دیگر

برای آنها هیچ خوف و ترس نیست.»

خبر رحلت وصی رسول الله به مدینه طیبه رسید ، تمام خانه‌ها را غم و اندوه فراگرفت ، اما ببینید عائشه چه میگوید ؛ چون این خبر به او رسید سجده شکر بجای آورد^۲ و پس از آن بدین شعر متمثل شد :

فَأَلَقْتُ عَصَاهَا وَ اسْتَقَرَّ بِهَا النَّوَى

كَمَا قَرَّ عَيْنًا بِالْأَيَابِ الْمُسَافِرِ^۳

۱- «منتهی الآمال» طبع رحلی علمیه اسلامیّه ، ج ۱ ، ص ۱۳۴

۲- «مقاتل الطالبيين» طبع دارالمعرفه- بیروت ، ص ۴۳

۳- در این بیت ، عائشه تمثّل نموده است به آیات مُعَفَّر بَارِقِي وَ آن

آیات اینست :

أَمِنْ ءَالَ شَعْنَاءَ الْحُمُولِ الْبَوَاكِرُ مَعَ الصَّحِيحِ أُمُ زَالَتْ قُبَيْلُ الْأَبَاعِرُ
وَحَلَّتْ سُلَيْمَى فِي هِضَابٍ وَ أُيْكَةِ فَلَيْسَ عَلَيْهَا يَوْمَ ذَلِكَ قَادِرُ
فَأَلَقْتُ عَصَاهَا وَ اسْتَقَرَّ بِهَا النَّوَى كَمَا قَرَّ عَيْنًا بِالْأَيَابِ الْمُسَافِرُ
فَصَبَّحَهَا أَمْلَاكُهَا بِكَتَيْبَةٍ عَلَيْهَا إِذَا أُمْسَتْ مِنَ اللَّهِ نَاطِرُ

باشانزده بیت دیگر . و این آیات متعلق به یوم شعب جبله لعامر و عبس بردبیان و تمیم است . ابوعبیده گوید :

«یوم شعب جبله» اعظم ایام عرب است و این بجهت آنستکه چون واقعه رحرحان تمام شد ، لقبط بن زرارة علیه بنی عامر سپاهی را جمع کرد و بر»

«عصای خود را انداخت و در آنجا اقامت کرد، و چنان چشم را تازه و روشن ساخت همچنان که مسافر به سبب بازگشت خود از سفر چشم اهل خانه را تازه و روشن می‌سازد.»

کنایه از آنکه کار علیّ تمام شد و در اقامتگاه مرگ چنان بخفت دیگر سر بر نمیدارد؛ و مانند اهل خانه که به آمدن مسافرشان از سفر شاد و مسرور میگردند، از این واقعه در لذت و مسرت واقع شدیم.

و سپس پرسید: چه کسی علیّ را کشته است؟ گفتند: مردی از طائفه مراد. گفت:

فَإِنْ يَكُ نَائِيًّا فَلَقَدْ نَعَاهُ
غُلَامٌ لَيْسَ فِي فِيهِ التُّرَابُ

«گرچه این مرد مُرادِی، مردِ غریب و دوری است لیکن خبر مرگ علیّ را برای ما جوانی آورده است که هیچگاه خاک در دهان او نرود.»

میخواهد بگوید سزاوار بود علیّ را از طائفه قریش و از بزرگان عرب می‌کشتند تا این افتخار از آن آنان باشد، نه مرد گمنام از طائفه

ایشان حمله آورد. و بین ایام رحرحان و یوم جبلة یکسال تمام طول کشید. و روز شعب جبلة چهل سال قبل از اسلام بود، و همان سال تولد حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بود.

و سپس این داستان را شرح میدهد تا میرسد به شعرائی که در این باره شعری سروده‌اند از جمله جریر و دختنوس خواهر لقیط که در مرثیه لقیط سه بیت سرود، و بعد این بیست بیت را مجموعاً از معقر بارقی ذکر میکند.

(«عقد الفرید» طبع اول، سنه ۱۳۳۱ هجری، ج ۳، ص ۳۰۹)

دور و غیر معروف عرب؛ ولی ما خوشحالیم که خبر مرگ او را جوانی از عرب آورده است که پیوسته زنده باشد و هیچگاه خاک درون قبر دهان وی را انباشته نکند.^۱

۱- در میان عرب ننگ است کسی که از جهت شرافت نسب پست تر است، یکی از افراد قبیله آنها را بکشد گرچه مقتول با آنها دشمن باشد. فلهاذا قریش که خود را اشرف عرب میدانستند، اگر غیر قرشی آنها را می کشت، برای آنها عار بود. و از همین لحاظ عائشه پرسید: قاتل علی کیست؟ اگر از قریش است که عیبی ندارد؛ و اگر از غیر آنهاست این ننگ است برای قریش!

در «نفس المهموم» ص ۲۷۷ گوید: «شیخ مفید و ابن شهر آشوب روایت کرده اند که: چون سرهای شهداء کربلا را در نزد یزید گذاردند و در میان آنها سر حسین علیه السلام بود، شروع کرد با چوبدستی خود بر دندانهای پیشین او زدن، و گفت: یوم یوم بدر! و شروع کرد به خواندن این ابیات:

نُفِلْتُ هَامًا مِنْ رَجَالِ أَعِزَّةٍ عَلَيْنَا وَ هُمْ كَانُوا أَعَقَّ وَ أَظْلَمَا

برادر مروان بن حکم که یحیی نام داشت و پهلوی یزید نشسته بود گفت:
 لَهُمْ بِأَدْنَى الطُّفِّ أَدْنَى قَرَابَةٍ مِنْ ابْنِ زِيَادِ الْعَبْدِ ذِي الْحَسْبِ الرَّذْلِ
 أُمِّيَّةٌ أُمْسَى نَسَلُهَا عَدَدَ الْحَصَى وَ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ لَيْسَ لَهَا نَسْلٌ*

یزید بر سینه یحیی بن حکم زد و گفت: اسْكُتْ لَا أُمَّ لَكَ!

مرحوم آیه الله شعرانی در ترجمه «نفس المهموم» که به نام «دمع السجوم» است، این بیت را «سُمِّيَّةٌ أُمْسَى» ضبط نموده است. و از خود این مطلب را اضافه کرده است که:

«پیش از این گفتیم که: زیاد فرزند سُمِّيَّة را معاویه ملحق به خویش کرد؛ و شوهر سُمِّيَّة بنده بنی ثقیف بود، و یحیی بن حکم همان هنگام از این الحاق راضی نبود و می گفت: بنی اُمِّيَّة از شرفای قریش اند و زیاد بنده زاده است، نباید داخل قبیله ما شود. در اینجا نیز اشارت به همان عقیده میکند که ابن زیاد از ما نیست، و حسین علیه السلام و اولاد پیغمبر با ما خویش اند؛ ما نباید بیگانه»

زینب دختر اُمّ سلمه گفت: **أَلِ عَلِيٍّ تَقُولِينَ هَذَا؟** آیا درباره علی

چنین سخنی میگوئی؟»

در پاسخ گفت: **إِنِّي أَنَسِي**، **فَإِذَا نَسَيْتُ فَنَذَرُ كَرُونِي**. «من

فراموشکار شده‌ام، هر وقت فراموش نمودم و چنین سخنی گفتم مرا به یاد آورید.»^۱

و آن مردی که خبر مرگ امیر مؤمنان را برای عائشه آورد

سُفْيَانُ بْنُ أَبِي أُمَيَّةَ بْنِ عَبْدِ شَمْسِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ بود.^۲

أبو الفرج اصفهانی در «مقاتل الطّالبيين» میگوید: عائشه بعد از

«را بر خویش مسلط کنیم.

و نیز گوئیم: در جنگ صفین یکی از مردان سپاه معاویه که نسب عالی نداشت، به مبارزت امیرالمؤمنین علیه السّلام آمد. معاویه میترسید که آن حضرت بدست آن مرد کشته شود؛ و این ننگ است که قرشی را غیر قرشی بکشد. و عرب در آن وقت تعصب خویشی داشتند که راضی نبودند خویشان آنها را هر چند دشمن باشند، بیگانه بکشد. و اینکه مروان در مدینه با ولید می‌گفت: حسین را در همین مجلس به قتل رسان، برای این بود که ولید هم از بنی امیه بود، و او را هم شأن حسین میدانست.» («دمع السّجوم» ص ۲۴۸ و ۲۴۹)

*- این دو بیت را در «مناقب» ابن شهر آشوب (ج ۴، ص ۱۱۴) به

اینصورت آورده است:

لَهُامٌ بِجَنَبِ الطَّفِّ أَدْنَى قَرَابَةٍ **مِنْ ابْنِ زِيَادِ الْعَبْدِ ذِي الْحَسْبِ الْوَعْلِ**
سُمِّيَهُ أُمْسَى نَسَلُهَا عَدَدُ الْحَصَى **و بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ أُمْتُ بِلَا نَسْلِ**

۱- «مقاتل الطّالبيين» ص ۴۲؛ و «الکامل فی التّاریخ» ابن اثیر، طبع دارصادر-دار بیروت (۱۳۸۵ هـ) ج ۳، ص ۳۹۴؛ و «تاریخ طبری» تحقیق محمّد

أبو الفضل إبراهیم ج ۵، ص ۱۵۰؛ و «طبقات» ابن سعد ج ۳، ص ۴۰

۲- «مقاتل الطّالبيين» ص ۴۲

این سخنان بدین رباعی تمثّل جست :

مَازَالَ إِهْدَاءِ الْقَصَائِدِ بَيْنَنَا بِأَسْمِ الصَّدِيقِ وَكَثْرَةِ الْأَلْقَابِ
حَتَّى تَرَكْتُ وَكَانَ قَوْلُكَ فِيهِمْ فِي كُلِّ مُجْتَمَعٍ طَيْنِينَ ذُبَابٍ^۱

«پیوسته در میان ما، قصائد و اشعار و خطابات به نامهای صدیق و لقب‌های بسیار خوب بود، تا کار به جایی رسید که من ترک کردم و از صداقت دست برداشتم؛ و در اینصورت گفتار تو در میان مردم در هر مجتمع و مجلسی مانند صدای مگس بود.»

عائشه بعد از جنگ جمل به ابن عباس که از جانب امیرالمؤمنین علیه السلام مأمور شده بود با او سخن گوید، گفت: إِنَّ أَبْغَضَ الْبُلْدَانِ إِلَيَّ بَلَدٌ أَنْتُمْ فِيهِ!^۲ «مبغوض‌ترین شهرها در نزد من آن شهری است که شما در آن زیست می‌کنید!»

عبدالله بن زبیر خواهرزاده عائشه که در مقام مودّت و دوستی می‌توان گفت که تا سر حدّ عشق، عائشه او را دوست میداشت، یکروز به عبدالله بن عباس گفت: إِنِّي لَأَكْتُمُ بُغْضَكُمْ أَهْلَ هَذَا الْبَيْتِ مُنْذُ أَرْبَعِينَ سَنَةً.^۳

۱- «مقاتل الطّالبيين» ص ۴۲

۲- «أحاديث أم المؤمنين عائشه» ج ۱، ص ۱۸۵

۳- همان مصدر، ج ۱، ص ۱۹۵، از مسعودی و «شرح نهج» ابن ابی‌الحديد؛ و این گفتار را ابن ابی‌الحديد در «شرح نهج البلاغة» طبع مصر، دار‌احياء الكتب العربيّة، ج ۴، ص ۶۲ از سعيد بن جبیر آورده است که: عبدالله ابن زبیر به ابن عباس گفت: ما حديثاً أسمعك عنك؟! قال: و ما هو؟ قال: تأنيبي و ذمّي! فقال: إني سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله يقول: بشس المرء

در حالیکه در شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام سنگ‌ها خون‌گریستند. آنقدر از این اخبار، گذشته از مصنفات شیعه در کتب عامه آمده است که استقصاء آن نیاز به زمان دراز دارد.

حاکم در «مستدرک» خود با سند متصل روایت میکند از ابن شهاب زُهری که او میگوید: در زمان عبدالملک بن مروان در هنگامیکه نیت جنگ داشتیم در بین راه وارد دمشق شدم تا بر او سلام کنم.

عبدالملک را در قُبّه‌ای یافتیم که در روی فرش گسترده در نزدیکی قائم بود و در زیر دست او مردم در دو صف منظم بودند. من بر او سلام کردم و پس از آن نزد او نشستم.

گفت: ای پسر شهاب! چاشتگاه روزی که علی بن ابی طالب کشته شد، آیا میدانی که در بیت المقدس چه اتفاق افتاده بود؟

گفتم: آری!

گفت: برخیز با من بیا!

«المسلم یشیع و یجوع جاره! فقال ابن الزبير: إني لأكتم بغضكم أهل هذا البيت منذ أربعين سنة - و ذكر تمام الحديث.

و در ص ۷۹ از همین جلد گوید: و از منحرفین از علی علیه السلام و از مبغضین او عبدالله بن زبیر بود. علی علیه السلام کراراً می‌گفت: ما زال الزبير منا أهل البيت حتى نشأ ابنه عبدالله فافسده. آنگاه ابن ابی الحدید گوید: عبدالله بود که زبیر را وادار به جنگ نمود. و او بود که عائشه را برای حرکت بسوی بصره ترغیب و تحریص کرد. و کان سباباً فاحشاً یبغض بنی هاشم و یلعن و یسب علی بن ابی طالب علیه السلام.

من برخاستم و از پشت مردم میرفتم تا اینکه به پشت قبّه رسیدم. عبدالملک در حالیکه از روی مهر و عطوفت، صورت خود را به طرف من نموده بود گفت: بگو بینم چه واقعه‌ای حادث شده بود؟

من گفتم: هیچ سنگی را از زمین بیت المقدس بر نمیداشتند مگر آنکه در زیر آن خون بود.

او به من گفت: از افرادی که از این واقعه خبر دارند غیر از من و تو کسی باقی نمانده است؛ دیگر از این پس نباید کسی این قضیه را از تو بشنود.

من نیز این داستان را تا وقتی که عبدالملک زنده بود برای کسی نقل نکردم.^۱

و نیز حاکم با سند خود روایت میکند از زهری که **إِنَّ أَسْمَاءَ الْأَنْصَارِيَّةِ قَالَتْ: مَا رُفِعَ حَجَرٌ بِأَيْلِيَّاءَ لَيْلَةَ قَتْلِ عَلِيٍّ إِلَّا وَوَجِدَ تَحْتَهُ دَمٌ عَيْبُطٌ.**^۲

«اسماء انصاریه میگوید: در شبی که علی را کشتند، در ایلپاء هیچ سنگی را از زمین بر نمیداشتند مگر آنکه در زیر آن خون تازه بود.»

در «قصص الأنبياء» قطب الدین راوندی با سند خود از صدوق و او با سند متصل خود از ابوبصیر از حضرت صادق روایت میکند که آن حضرت فرمودند:

۱ و ۲- «مستدرک حاکم» ج ۳، ص ۱۱۳ و ص ۱۴۴

هشام بن عبدالملک از پدرم پرسید: به من خبر ده که در آن شبی که علی کشته شد، مردمان دوردست از شهری که علی در آن بود، چگونه کشته شدن او را فهمیدند؟ و علامت کشته شدن علی برای مردم چه بود؟ آیا عبرت و علامتی در کشته شدن او بود؟

پدرم به هشام فرمود: در آن شبی که علی به شهادت رسید، هیچ سنگی را از روی زمین بر نمیداشتند مگر آنکه در زیر آن خون تازه یافت میشد، تا هنگامیکه فجر طلوع کرد و صبح صادق ظاهر شد. و نیز همینطور بود شبی که هرون برادر حضرت موسی مفقود الاثر شد، و همچنین شبی که یوشع بن نون کشته شد، و نیز شبی که در آن عیسی بن مریم به آسمان برده شد صلوات الله علیه، و همچنین شبی که در آن حسین صلوات الله علیه کشته شد.^۱

در «مناقب» ابن شهر آشوب آمده است از ابن عباس که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: چون مؤمن بمیرد، آسمان و زمین تا چهل روز بر او گریه می‌کنند، و چون عالم بمیرد چهل ماه بر او می‌گیرند، و بر پیغمبر چون بمیرد، آسمان و زمین چهل سال گریه می‌کنند؛ و بر تو ای علی چون کشته شوی، آسمان و زمین چهل سال گریه می‌کنند.^۲

۱- «بحار الأنوار» طبع کمپانی، ج ۹، ص ۶۷۷

۲- این روایت را محدث عظیم الشأن سید هاشم بحرانی در «مدینه المعاجز»، طبع سنگی، ص ۱۷۹ آورده و به جای چهل سال گریه درباره امیرالمؤمنین، چهل خریف یعنی چهل پائیز آورده است.

ابن عباس میگوید: چون امیرالمؤمنین علیه السلام شهادت یافت و در زمین کوفه بود، آسمان تا سه روز خون بارید.

و أبو حمزه از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند و از سعید بن مسیب هم روایت شده که: چون امیرمؤمنان به شهادت رسید، هیچ سنگی از روی زمین برداشته نشد مگر آنکه در زیر آن خون تازه بود.

و نیز خطیب در «أربعین» و نسوی در تاریخ خود آورده‌اند که عبدالملک مروان از زهری سؤال کرد که علامت کشته شدن علی در روز شهادتش چه بود؟

زهری گفت: هیچ ریگی را از زمین بیت المقدس بر نداشتند مگر آنکه در زیر آن خون تازه بود.^۱

مرحوم مجلسی نقل میکند از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود: سوگند بخدا در سوگ جدم حسین آسمان گریست، مرغها گریستند، حیوانات گریستند، وحوش بیابان گریستند، فرشتگان گریستند.

در سوگ جدم حسین تا چهل روز آسمان خون گریست، زمین گریست، خورشید گریست. و گریه آسمان این بود که خورشید در سرخی طلوع میکرد و در سرخی غروب مینمود.^۲

محدث قمی از «تذکره سبط» نقل میکند که هلال بن ذکوان گفت:

۱- «بحار الأنوار» طبع کمپانی، ج ۹، ص ۶۷۹

۲- همان مصدر، ج ۱۰، باب ۴۰، ص ۲۴۴ تا ۲۴۹ در ضمن چند روایت

چون حسین علیه السلام شهید شد تا دو ماه یا سه ماه خورشید که طلوع میکرد و به دیوارها می افتاد ، مثل این بود که به دیوارها خون مالیده اند.^۱

این روح ولایت است که در جمادات اثر میکند. اما این انسان از سنگ سخت تر است ؛ سجده میکند که علی را کشتند .
مگر درباره عائشه و حفصه آیه سوره تحریم نازل نشد ؟ و خداوند آن دو زن را به زوجه نوح و لوط که عصیان کردند و خیانت ورزیدند تشبیه نفرمود ؟

زمخشری در «کشاف» آورده است :

«إِنْ تَوَبَّآ إِلَى اللَّهِ [خِطَابٌ لِحَفْصَةَ وَ عَائِشَةَ عَلَى طَرِيقَةِ الْإِلْتِفَاتِ ، لِيَكُونَ أَبْلَغَ فِي مُعَاتَبَتَيْهِمَا .
وَعَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ : لَمْ أَزَلْ حَرِيصًا عَلَى أَنْ أَسْأَلَ عُمَرَ عَنْهُمَا .
حَتَّى حَجَّ وَ حَجَّجْتُ مَعَهُ . فَلَمَّا كَانَ بَعْضَ الطَّرِيقِ عَدَلُ وَ عَدَلْتُ مَعَهُ بِالْإِدَاوَةِ ، فَسَكَبْتُ الْمَاءَ عَلَى يَدِهِ فَتَوَضَّأَ ؛ فَقُلْتُ : مَنْ هُمَا ؟
فَقَالَ : عَجَبًا يَا بَنَ عَبَّاسٍ ! كَأَنَّهُ كَرِهَ مَا سَأَلْتَهُ عَنْهُ .
ثُمَّ قَالَ : هُمَا حَفْصَةُ وَ عَائِشَةُ.»^۲

۱- «نفس المهموم» طبع اسلامیّه (سنه ۱۳۶۸ ه.ق.) ، ص ۳۱۱

۲- تفسیر «کشاف» جلد دوم از طبع کلکته در سنه ۱۲۷۶ هجریه که قدیمی ترین طبع «کشاف» است (در مطبعه لیسى) ص ۱۵۰۱ ؛ و در اولین طبع از مطبعه شرفیه (در ۱۳۰۷ هجریه) ص ۴۷۱ ؛ و از طبع دار الكتاب العربیّ- بیروت لبنان (طبع سنه ۱۳۶۶ هجریه) ج ۴ ، ص ۵۶۶ ؛ و در ذیلش ابن حجر عسقلانی در کتاب «الکافی الشاف فی تخریج أحادیث کشاف» گفته است : این حدیث «

«زمخشری میگوید: آیه مبارکه قرآن **إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ** خطاب به حفصه دختر عمر و عائشه دختر ابی بکر است، بر طریق التفات و برگرداندن وجهه سخن از غیبت به تکلم؛ برای آنکه در معاتبه و سرزنش آنان به نحو بلیغ بلکه به نحو ابلغ دلالت کند.

و از ابن عباس مروی است که او می‌گفت: من پیوسته بر این حریص بودم و اصرار داشتم که از خود عمر سؤال کنم که مخاطب در خطاب **إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ** چه کسانیند؟ و این دوزن کیانند؟

تا آنکه موسم حج بیت الله الحرام پیش آمد و عمر آماده حج شد و حرکت کرد. من نیز رهسپار حج شدم. در میان راه عمر برای قضاء حاجت از جاده کناره گرفت، و من نیز آفتابه برداشته و از جاده کنار رفتم.

عمر مشغول وضو گرفتن شد و من موقع را مغتنم شمرده و آب وضو به روی دست او میریختم؛ و در این حال پرسیدم: مراد از این دوزن که مخاطب این آیه هستند کیستند؟
عمر گفت: عجبا ای ابن عباس! و مثل اینکه این سؤال من بر او سنگین بود و ناگوار.

و پس از آن گفت: این دوزن **حفصه و عائشه** هستند.»
عائشه از دو نور دیده رسول خدا رو می‌گرفت و با حجاب در برابر آنان بود، و راضی نبود آنها او را ببینند یا او آنها را ببیند؛ و ابن عباس گفته بود که دخول حسنین علیهما السلام بر او بدون

﴿مَتَّفَقٌ عَلَيْهِ﴾ است.

حجاب حلال است .

ابن سعد در «طبقات» بعد از ذکر این قضیه میگوید: زن پدر و زن جدّ پدری یا مادری بر انسان محرم است . و أبوحنیفه و مالک بن انس گفته‌اند که نکاح زن پدر و زن جدّ برای فرزند و فرزند فرزند چه پسری باشد و چه دختری حلال نیست ؛ و زن پدر و جدّ با فرزند محرم است . و این حکم جماعی است و در آن خلاف نیست . و این مسأله بر اُمّ المؤمنین عائشه مخفی نبوده است ، الا آنکه منظور و مقصود عائشه از این احتجاج و روگیری چیز دیگری بوده است .^۱

در عزای سید الشهداء ساکنین آسمانها گریستند .

سه روز بدن انورش به روی زمین افتاده ، بدون غسل و بدون کفن انداختند و رفتند .

اگر به حضرت سجّاد علیه السلام اجازه میدادند دفن می نمود ، ولی اجازه نمیدادند .

حضرت سجّاد علیه السلام میفرماید : به ما اجازه نمیدادند به قدر یک وجب به آن بدنها نزدیک شویم . اگر کسی نزدیک میشد ، پاداشش تازیانه بود ؛ وانگهی او را از روی بدن به قوه قهریه دور میکردند .

روایت است که وحوش می آمدند و دور آن بدن حلقه میزدند ، روی پا ایستاده و دستها را بلند میکردند و قطره قطره اشک میریختند .

۱- «طبقات» ابن سعد ، ج ۸ ، ص ۷۳

و مرغان آسمان گرداگرد آن ابدان طیبه به پرواز در می‌آمدند، و بالهای خود را روی بدن مطهر سید الشهداء علیه السلام پهن میکردند که آفتاب بر آن نتابد.

چون صبا دید به صحرا بدن بی کفنش
 خاک میریخت بجای کفنش بر بدنش
 چونکه از مرکب خود شاه به گودال افتاد
 عهد یزدان به لبش بود و شفاعت سخنش
 آخرین بار که شه جانب میدان میرفت
 خواهرش داد به او کهنه‌ترین پیرهش
 تا که دشمن نکند خواهش تن پوش حسین
 کهنه پیراهن او بود بجای کفنش
 گشت آغشته به خون دل او پیکر او
 از سم اسب سواران به بدن تاختنش
 و در این باب مرحوم نیر تبریزی چه خوب سروده است:
 شهید عشق که تنگست پوست بر بدنش
 تو خصم بین که به یغما زره برد ز تنش
 زره به غارت اگر بُرد خصم خیره چه غم
 که بود جوشن تن زلف‌های پر شکنش
 شهی که سندس فردوس بود پوشش او
 روا ندید به تن خصم جامه کهنش^۱

۱- «آتشکده» نیر، ص ۱۲۲

و شافعی در این باب گفته است :

تَزَلَّزَلَتِ الدُّنْيَا لِأَلِ مُحَمَّدٍ
وَ كَادَتْ لَهُمْ صُمُّ الْجِبَالِ تَذَوُّبٌ
وَ غَارَتْ نُجُومٌ وَ أَقْشَعَرَّتْ كَوَاكِبٌ
وَ هَتَّتْكَ أَسْتَارٌ وَ شَقَّ جُيُوبٌ^۱

۱- اول این اشعار چنین است :

تَأَوَّهَ قَلْبِي وَ الْفُؤَادُ كَنِيْبٌ
فَمَنْ مُبْلِغٌ عَنِّي الْحُسَيْنِ رِسَالَةً
ذَبِيحٌ بِبِلَا جُرْمٍ كَانَ قَمِيصُهُ
فَلِلسَيْفِ أَعْوَالٌ وَ لِلرَّمْحِ رَنَّةٌ
وَ أَرَقَ نَوْمِي فَالسَّهَادُ عَجِيْبٌ
وَ إِنْ كَرِهَتْهَا أَنْفُسٌ وَ قُلُوبٌ
صَبِيغٌ بِمَاءِ الْأَرْجُوَانِ خَضِيْبٌ
وَ لِلخَيْلِ مِنْ بَعْدِ الصَّهِيْلِ نَحِيْبٌ
بعد می‌گوید : «تَزَلَّزَلَتِ الدُّنْيَا لِأَلِ مُحَمَّدٍ» و پس از این دو بیت

می‌گوید :

يُصَلِّي عَلَى الْمَبْعُوثِ مِنْ ءَالِ هَاشِمٍ
لَسِنَّ كَانِ ذَنْبِي حُبٌّ ءَالِ مُحَمَّدٍ
هُمُ شَفَعَائِي يَوْمَ حَشْرِي وَ مَوْقِفِي
إِذَا مَا بَدَتْ لِنَاظِرِينَ خُطُوبٌ
وَ يُعْزَى بَنُوهُ إِنْ ذَا لَعَجِيْبٌ
فَذَلِكَ ذَنْبٌ لَسْتُ مِنْهُ أَتُوبُ
این ابیات در «مناقب» طبع سنگی، ج ۲، ص ۲۳۲ و ۲۳۳ آمده است.

مجلس سبت و چهارم

کسانیکه در شرح صورتی میرند مخلصین هستند

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَالِهِ الطَّاهِرِينَ

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ^۱

قال الله الحكيمُ في كتابه الكريم :

وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ .

وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَنفِرَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ .

(آية ٦٨ از سورة زمر : سى و نهمين سوره ، و آية ٨٧ از سورة

نمل : بيست و هفتمين سوره از قرآن كريم)

مفاد و مُحصل اين دو آيه اينستكه چون در صور دمیده شود ، همه موجودات آسمانها و زمين مى ميرند مگر كسانى كه خدا بخواهد . پس اولاً موت براى تمام مخلوقات حتمى است و ثانياً

۱- مطالب گفته شده در روز بيست و چهارم ماه مبارك رمضان .

افرادی هستند که مورد مشیت خدا واقع شده و فَزَع و صَعَقَه آنها را نمی‌گیرد، و در ماهیت آنان اثری نمی‌گذارد و لباس مرگ نمی‌پوشند. باید دید این افراد چه کسانیند و چه مزیت و خصوصیتی دارند که حیات آنها تبدیل به مرگ نمی‌گردد و پیوسته زنده و جاودانند؟ در حالیکه میدانیم تمام موجودات آسمان از فرشتگان و ملائکه مقرب و ارواح قدسیان و حوریان و ارواح صلحاء و شهدائی که از برزخ گذشته و به آسمان رسیده‌اند، و نیز تمام موجودات برزخیه از مؤمنان و کافران، بدون استثناء همه باید در اثر صعقه شربت مرگ را بنوشند و فانی شوند.

پس مسلماً افراد مورد استثناء دارای هویتی خاص و شاکله مخصوصی هستند که از این حکم کلی الهی معاف شده و این وقایع و حوادث کوبنده و خرد کننده و هلاک کننده که سراسر عالم زندگان را از ملکی و ملکوتی میگیرد، در آنها اثر نمی‌گذارد.

پس آن نشان الهی و صبغه رحمانیه نسبت به آنان بسیار عالی و ارجمند است که آنها را از میان جمیع خلائق ممتاز گردانیده است.

از طرفی در قرآن کریم آمده است:

لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ ۱.

«هیچ معبود و مقصودی جز ذات مقدس حضرت احدیت

نیست؛ تمام اشیاء هلاک شونده هستند، مگر وجه او.»

در اینجا می‌یابیم که آنچه از دستبرد هلاک مصون است،

۱- قسمتی از آیه ۸۸، از سوره ۲۸: القصص

وجهُ الله است ، وجه خدا .

و نیز در قرآن مجید آمده است :

كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ * وَيَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ .^۱

«تمام افرادی که روی زمین هستند بدون استثناء فانی میشوند ؛ و وجه پروردگار تو که دارای جلال و عظمت و احسان و نعمت است باقی خواهد ماند.»

در اینجا نیز وجهُ الرَّبِّ را که همان وجهُ الله است استثناء فرموده و نیز دو صفت جلال و اکرام را برای آن وجه مقرر داشته است . و در واقع وجهُ الله دارای دو صفت جلال و جمال است زیرا که مرجع اکرام به احسان و نعمت دادن است که از صفات جمال است ؛ و جلال ، عظمت و اُبَّهت است که در مقابل جمال ذکر میشود .

و در این آیه مبارکه دو صفت جلال و اکرام را صفت وجه قرار داده است ، نه صفت ربِّ . یعنی وجه ربِّ تو دارای جلال و جمال است . و نمی خواهد بگوید : ربِّ تو این دو صفت را دارد زیرا ذُو الْجَلَالِ مرفوع است و صفت وجه قرار میگیرد ، و گرنه می بایست گفت : ذِي الْجَلَالِ که صفت ربِّ قرار گیرد .

بنابراین علاوه بر آنکه از این آیه استفاده میشود که وجهُ الرَّبِّ که همان وجه خداست پیوسته باقی و جاودان است ، نیز از آن بدست می آید که این وجه خدا دارای دو صفت جلال و جمال

۱- آیه ۲۶ و ۲۷ ، از سوره ۵۵ : الرَّحْمَن

است.

و نیز میدانیم که دو صفت جلال و اکرام، صفت اسم خدا نیست بلکه صفت خود خداست.

تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ^۱.

«بلند پایه و مبارک است اسم پروردگار تو، آن پروردگاری که دارای مقام جلال و اکرام است.»

و از ضمّ این دو آیه اخیر به هم، استفاده میشود که وجه خدا از اسم خدا برتر و والاتر است چون ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ صفت برای اسم واقع نشده است بلکه صفت برای ربّ قرار گرفته؛ و چون وجه هر چیز در حقیقت نشان دهنده خود آن چیز است پس وجه الله و وجه الرّبّ همان ربّ است که در یک جا او را، و در جای دیگر ربّ را بدین دو صفت موصوف گردانیده است.

حال که این مطلب معلوم شد، اگر آیات نفخ صور را ملاحظه نموده و مورد استثناء را در نظر بگیریم و با این آیات ملاحظه و تطبیق نمائیم، بدست می‌آید که مراد از مَنْ شَاءَ اللَّهُ (آن افرادی که خداوند اراده مردن آنها را نکرده است) همان وجه الله است.

زیرا از تطبیق و مقارنه آیات نفخ صور که دلالت بر مرگ همه موجودات، إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ دارد و آیات سوره قصص و رحمن که دلالت بر فناء و هلاکت هر چیز میکند إِلَّا وَجْهَهُ وَ وَجْهَ رَبِّكَ، بدون تأمل استفاده میشود که مَنْ شَاءَ اللَّهُ، وجهه الله است.

۱- آیه ۷۸، از سوره ۵۵: الرّحمن

و چون از آیه شریفه :

و نُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ
إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ ۱.

دانستیم که قیام و حضور در نزد پروردگار اختصاص به کسانی دارد که در نفخ صور اول مرده‌اند، و اینانند که بواسطه نفخ صور دوم که نفخ احیاء و زندگی است، زنده میشوند و در برابر پروردگار حضور پیدا می‌کنند؛ و نیز از آیه شریفه :

فَأِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ * إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ ۲.

دانستیم که بندگان مخلصین، حشر و حضور ندارند؛ بنابراین مَنْ شَاءَ اللَّهُ که نمی‌میرند، همان کسانی هستند که قیام و حضور ندارند؛ و آنان همان بندگان مخلصین خدا هستند.

و با تطبیق و قیاس این آیات با آیاتی که در سوره رحمن و قصص بیان شده و همه موجودات را مژده مرگ میدهد و فقط وجه خدا را باقی میداند، استفاده میشود که وجه خدا که باقی است و بوار و هلاک بر او عارض نمی‌شود همان بندگان مخلص خدا هستند.

بندگان مخلص خدا پس از آنکه از دنیا رفتند، در برزخ توقّف ندارند. در قیامت نیز حشر و حضور ندارند. صیحه برزخی اول که صور اّماته است و صیحه دوم که صور احیاء است هیچکدام در آنها اثر ندارد، چون از این مراتب و درجات عبور کرده‌اند و در عالمی

۱- آیه ۶۸، از سوره ۳۹: الزمر

۲- ذیل آیه ۱۲۷ و آیه ۱۲۸، از سوره ۳۷: الصافات

ما فوق عالم برزخ و عالم حشر و نشر و حساب و کتاب و عَرَض و سؤال وارد شده ، و وجودشان و سرّشان به حقیقت وجه اللهیّ متحقّق گردیده است که مرگ و بوار و فناء و نیستی در آنجایه ندارد . البته این مقامات و درجات متعلّق به مُخْلِصِينَ است (به فتح لام که اسم مفعول است) نه مُخْلِصِينَ (به کسر لام که اسم فاعل است) ؛ زیرا که مُخْلِصِينَ (به کسر) افرادی هستند که در مقام مجاهده با نفس اماره و در طّی طریق قرب و خلوص و فناء ، قدم بر میدارند ولی هنوز وجودشان و سرّشان خالص نشده و مجاهده آنها تمام نشده ؛ در گیرودار و کشمکش با نفس اماره و شخصیّت و انائیّت هستند و در کلاس‌های مختلفه این وادی در سیر و سلوک‌اند .

ولی مُخْلِصِينَ (به فتح) کلاسهای مجاهده آنان به پایان رسیده و به مقام طهارت و پاکی رسیده‌اند ، چه پاکی در مقام فعل و چه در مقام اخلاق و ملکات و صفات و چه در مقام سرّ و ذات . از تمام مراحل عبور نموده ، پاک و پاکیزه در حرم خدا رفته و به مقام فناء در ذات حضرت احدیّت رسیده و مسّ و لمس نموده‌اند که : لا یَسْمَلِکونَ لِانْفُسِهِمْ نَفْعًا وَ لا ضَرًّا وَ لا مَوْتًا وَ لا حَیوَةً وَ لا نُشورًا .

پس دیگر وجودی ندارند تا دچار صعقه و فزع مرگ گردد . و چیزی از خود ندارند که محتاج به حساب و کتاب باشند . آنها حساب و کتاب خود را در دنیا بواسطه قدم راستین نهادن در راه لقای حضرت معبود پس داده‌اند و پس از مرگ طبیعی دنیوی یکسره به بهشت خلد و جنّة‌الذّات قدم گذارده و از نعمت‌های لقاء و شهود جمال و جلال

حضرت احدیت متنعم و بهره‌مند هستند .

فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ^۱.

یکسره در بهشت می‌روند و در آنجا بدون حساب مورد روزی‌های پروردگارشان قرار می‌گیرند .

باری ، احوالات و مقامات مخلصین خارج از حوصله غیر آنها از افراد بشر است . زیرا پاداش و نتایج اعمال آنان به فکر و اندیشه کسی نمی‌گذرد و در خور شاهباز بلند پرواز عقل و افکار عقلاء و دانشمندان نیست . و عقاب‌های فکر و هوش و درایت ، با تمام قدرتِ بال‌های متین و استوار خود ، اگر بخواهند بوئی از آن حالات و مقامات را استشمام کنند نمی‌توانند .

غیر از ذات مقدّس حضرت معبود چیزی جزای آنها نیست . در اینصورت درجات آنها چگونه درخور فهم و دانش بشر و در حوصله اندیشه و فکر قرار گیرد ؟

از تفسیر صغیر فضل بن حسن طبرسی نقل است که گفته است :

در حدیث وارد شده است که :

يَقُولُ اللَّهُ : أَعَدَدْتُ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ ، وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ ، وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ ؛ فَلَهُ مَا أَطَّلَعْتُمْ عَلَيْهِ أَقْرَأُوا إِنْ شِئْتُمْ : فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ^۲ .^۳

۱- ذیل آیه ۴۰ ، از سوره ۴۰ : غافر

۲- این آیه ، آیه ۱۷ ، از سوره ۳۲ : السجدة است .

۳- «کلمة الله» ص ۱۳۴

«خداوند میفرماید: من برای بندگان صالح خود چیزهایی مهیا کرده‌ام که هیچ چشمی ندیده است و هیچ گوشی نشنیده است و بر اندیشه و خاطرۀ هیچ انسانی خطور نکرده است.

پس برای اوست آنچه من شما را از آن آگاه میکنم؛ اگر می‌خواهید این آیه قرآن را بخوانید که میفرماید:

هیچ نفسی نمیداند آنچه را که من برای بندگان صالح خود (از اندیشه‌ها و فکرها) مخفی نموده‌ام؛ از چیزهایی که موجب تری و تازگی چشم‌ها گردد.»

و نیز از «أسرار الصلوة» شهید ثانی: علی بن أحمد عاملی از حضرت صادق علیه السلام نقل است که رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم میفرماید:

قَالَ اللَّهُ: لَا أَطَّلِعُ عَلَى قَلْبِ عَبْدٍ، فَأَعْلَمُ فِيهِ حُبَّ الْإِخْلَاصِ لِبَطَاعَتِي وَابْتِغَاءِ وَجْهِ، إِلَّا تَوَلَّيْتُ تَقْوِيمَهُ وَ سِيَاسَتَهُ.^۱

«خداوند میفرماید: من بر اندیشه و افکار هیچ یک از بندگان خود مطلع نشدم که در آن محبت اخلاص در اطاعت من، و جستجوی وجه من بوده باشد، مگر آنکه من خودم بشخصه اصلاح امور او و تدبیر و سیاست او را به دست گرفتم.»

باری، به نص و تصریح آیات قرآن کریم، مخلصین دارای آثار و خصوصیات هستند که دیگران از آن نصیبی ندارند.

أول: آنکه به نص کریمه قرآنیه، دیگر شیطان را بهیچوجه

۱- «کلمة الله» ص ۱۳۸

من الوجوه بر ایشان تسلط و اقتداری نیست .
فَبِعِزَّتِكَ لَا غُورِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ .^۱
 بدیهی است که این استثناء تشریحی نیست ، بلکه بواسطه اقتدار ذاتی مخلصین در مقام توحید ، دیگر برای شیطان قدرتی نبوده ، و به علت ضعف و ناتوانی خود نمی تواند در این مرحله به آنان دست یابد .

باری ، چون مخلصین خود را برای خدا خالص نموده ، به هر چیزی که مینگرند ، خدا را می بینند و شیطان به هر قسم و کیفیتی برایشان ظهور کند آنان با نظر الهی در آن چیز مینگرند و استفادۀ الهیه می کنند ؛ لذا شیطان از اول امر ، نزد این طائفه اعتراف به عجز و مسکنت خود نموده و سپر می اندازد ؛ وگرنه شیطان ذاتش برای اغواء بنی آدم است و کسی نیست که بخواهد به کسی ترحم نموده دست از اِضلال او بردارد .

دوم : این طائفه از محاسبه محشر آفاقی و حضور در آن عرصه معاف و فارغ هستند .

در قرآن کریم است : **و نُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ .**

زیرا همانطور که گفتیم چون این آیه با آیه شریفه **فَأَنبَأَهُمُ لِمُحْضَرُونَ * إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ** ضمیمه گردد معلوم میشود که این طائفه که از صعقه قیامت در امانند ، عبارتند از بندگان مخلص

۱- قسمتی از آیه ۸۲ و آیه ۸۳ ، از سوره ۳۸ : ص

خدا .

زیرا آنان بواسطه مراقبت و ریاضات شرعیّه در جهاد انفسیّه کشته شده و به حیات ابدی پیوسته‌اند و از قیامت عظمای انفسیّه عبور کرده‌اند ؛ و در دوران مجاهده به حساب آنان رسیدگی شده و حال بواسطه قتل فی سبیل الله در نزد خدای خود به خلعت حیات ابدی مخلّع و از روزی‌های خاصّه خزانه ربوبی متنعمند .

قَالَ عَزَّ مِنْ قَائِلٍ : وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ .^۱

علاوه بر این میدانیم که احضار ، فرع بر عدم حضور است ؛ و بندگان مخلص خدا قبل از پیدایش طلوعه قیامت در همه جا حاضر بوده و بر همه احوال مطلع بوده‌اند چون میفرماید : عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ .

سوّم : آنچه از پاداش و ثواب به هرکس برسد و در روز قیامت به او عطا شود ، در مقابل عمل او خواهد بود ، مگر این صنف از بندگان که کرامت الهیّه بر ایشان ماوراء طور و پاداش عمل است .

وَمَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ * إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ .^۲
و اگر گفته شود که مفاد این آیه آنستکه گروه معدّیین طبق اعمالشان به پاداش میرسند مگر بندگان نیک خدا که برای ایشان جزا در مقابل عمل نبوده ، بلکه پروردگار مَنان با ایشان به فضل و کرم خود

۱- آیه ۱۶۹ ، از سوره ۳ : ءال عمران

۲- آیه ۳۹ و ۴۰ ، از سوره ۳۷ : الصّافات

جزا خواهد داد؛ در پاسخ میگوئیم: مفاد آیه مطلق بوده و مخاطب آن اختصاصی به گروه معدّبین ندارد.

علاوه آنکه جزای بندگان به فضل و کرم، منافات با جزا در مقابل عمل ندارد. چه معنای فضل اینستکه در مقابل عمل کوچک، پروردگار مَثان جزای بزرگ عنایت میفرماید و در واقع عمل کوچک را بزرگ می‌شمارد ولی با این همه باز جزا در مقابل عمل واقع گردیده است.

در حالیکه مفاد کریمه شریفه غیر از این است. مفاد آیه اینستکه به بندگان مخلص خدا، پاداش اصلاً در مقابل عمل داده نمی‌شود. و نیز در آیه دیگر میفرماید:

لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ^۱

«برای این گروه هر چه اراده و مشیت آنان تعلق گیرد خواهد بود؛ و در نزد ما نیز چیزی زیاده از مقدار اراده و مشیت آنان برای آنها خواهد بود.»

پس معلوم میشود که از کرامات الهیة چیزهائی که فوق اراده و مشیت و بالاتر از سطح فکر و میزان طیران مرغ اختیار و اراده آنها است داده خواهد شد؛ و این نکته شایان دقت و قابل توجه است.

چهارم: آنان دارای مقامی منیع و منصبی رفیع و مرتبه‌ای عظیمند که بتوانند حمد و سپاس ذات احدیت و ثنای الهی را کماهو حقه (همانطور که سزاوار آن ذات اقدس است) بجا آورند.

۱- آیه ۳۵، از سوره ۵۰: ق

قَالَ عَزَّوَجَلَّ :

سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ * إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمَخْلُصِينَ .^۱

و این غایت کمال مخلوق و نهایت منصب ممکن است .

این چهار مزیت را ما در رساله خود که به نام «لُبُّ اللَّبَابِ در سیر و سلوک اُولی الألباب» مییابد و از تقریرات درس عرفانی حضرت علامه طباطبائی مُدَّ ظَلَهُ العالی است بیان کرده‌ایم و در اینجا بمناسبت ذکر نمودیم .

راجع به مقامات مخلصین و درجات آنها در اخبار وارده از معصومین صلوات الله علیهم أجمعین تفصیل عجیب و شگفت‌انگیزی وارد شده است :

در کتاب «محاسن» أحمد بن محمد بن خالد برقی روایت میکند از عبدالرحمن بن حماد از حنان بن سدید از حضرت اَبی عبدالله امام جعفر صادق علیه السلام از رسول الله صَلَّى الله عليه وآله و سلم که :

قَالَ اللَّهُ : مَا تَحَبَّبَ إِلَيَّ عَبْدِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُهُ عَلَيْهِ . وَ إِنَّهُ لَيَتَحَبَّبُ إِلَيَّ بِالنَّافِلَةِ حَتَّى أُحِبَّهُ ؛ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ ، كُنْتُ سَمِعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ ، وَ بَصَرَهُ الَّذِي يَبْصُرُ بِهِ ، وَ لِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ ، وَ يَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا ، وَ رِجْلَهُ الَّتِي يَمْشِي بِهَا . إِذَا دَعَانِي أَحْبَبْتُهُ ، وَ إِذَا سَأَلَنِي أَعْطَيْتُهُ . وَ مَا تَرَدَّدْتُ فِي شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ كَتَرَدَّدِي فِي مَوْتِ مُؤْمِنٍ يَكْرَهُ الْمَوْتَ وَ أَنَا أَكْرَهُ مَسَاءَتَهُ .^۲

۱- آیه ۱۵۹ و ۱۶۰ ، از سوره ۳۷ : الصّافات

۲- «محاسن» ج ۱ ، کتاب مصابیح الظُّلم ، باب ۴۷ : المحبوبات ، ص ۲۹۱

«خداوند عزوجل میفرماید: بنده من هیچگونه محبتش را در دل من جای نمیدهد و موجبات محبت مرا فراهم نمی‌کند که در نزد من محبوب تر باشد از آنچه من بر او لازم و واجب گردانیده‌ام.

و او پیوسته با بجا آوردن نوافل و مستحباتی که او را بدانها تکلیف نکرده‌ام محبت خود را در دل من بیشتر میکند تا جایی می‌رسد که من محب او میشوم؛ و در اینصورت که من محب او شدم، من گوش او میشوم که با آن می‌شنود، و چشم او میشوم که با آن می‌بیند، و زبان او میشوم که با آن سخن می‌گوید، و دست او میشوم که با آن اخذ میکند، و پای او میشوم که با آن راه می‌رود.

زمانی که مرا بخواند، اجابت می‌کنم و هنگامی که چیزی از من مسألت کند به او عطا می‌نمایم.

و هیچگاه من در کاری که خود بدون واسطه و اسباب فاعل آن کار بوده‌ام، برایم درنگ و تردید حاصل نشده است مانند وقتی که خود میخواهم روح بنده مؤمنی را قبض کنم که او از مرگ کراهت دارد و من از آزار و ناراحتی او کراهت دارم.»

این روایت را مجلسی در «بحار الأنوار» جلد پانزدهم، جزء دوم، باب حبّ الله تعالی، در صفحه ۲۹ آورده است.

ابن فهد حلی در «عُدّة الدّاعی» میگوید: فِي الْحَدِيثِ الْقَدْسِيِّ: يَا بْنَ آدَمَ! أَنَا غَنِيٌّ لَا أَفْتَقِرُ؛ أَطْعِنِي فِيمَا أَمَرْتُكَ، أَجْعَلْكَ غَنِيًّا لَا تَفْتَقِرُ. يَا بْنَ آدَمَ! أَنَا حَيٌّ لَا أَمُوتُ؛ أَطْعِنِي فِيمَا أَمَرْتُكَ، أَجْعَلْكَ حَيًّا لَا تَمُوتُ. يَا بْنَ آدَمَ! أَنَا أَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ؛

أَطْعِنِي فِيَمَا أَمَرْتُكَ ، أَجْعَلُكَ تَقُولُ لِلْمَشِيِّءِ كُنْ فَيَكُونُ .^۱

«در حدیث قدسی وارد است که خداوند عزوجل خطاب به بنده خود میفرماید :

ای پسر آدم ! من بی‌نیازی هستم که هیچگاه نیازمند نمی‌شوم ؛ مرا اطاعت نما در آنچه تو را امر کرده‌ام ، تا در نتیجه تو را بی‌نیازی قرار دهم که نیازمند نشوی .

ای پسر آدم ! من زنده‌ای هستم که هیچگاه نمی‌میرم ؛ مرا اطاعت کن در آنچه ترا امر کرده‌ام ، تا در نتیجه ترا زنده‌ای قرار دهم که نمیری .
ای پسر آدم ! من به چیزها می‌گویم : بشو ، میشود ؛ مرا اطاعت کن در آنچه ترا امر کرده‌ام ، تا در نتیجه ترا قرار دهم بطوریکه به چیزها بگوئی بشو ، میشود.»

و حافظ رجب بُرُسی در «مَشَارِقُ أَنْوَارِ الْيَقِينِ» گوید :

وَرَدَ فِي الْحَدِيثِ الْقُدْسِيِّ : إِنَّ لِلَّهِ عِبَادًا أَطَاعُوهُ فِيَمَا أَرَادَ ، فَأَطَاعَهُمْ فِيَمَا أَرَادُوا ؛ يَقُولُونَ لِلْمَشِيِّءِ : كُنْ فَيَكُونُ .^۲

«در حدیث قدسی وارد است که خداوند عزوجل میفرماید :
حقاً برای خدا بندگانی هستند که او را در آنچه بخواهد اطاعت می‌کنند ، پس خدا نیز آنها را در آنچه بخواهند اطاعت میکند ؛ آنها به چیزهایی که بخواهند تحقق پیدا کند می‌گویند : بشو میشود.»

آری ! چون اینان قدم راستین در مجاهده با نفس اماره نهاده و از

۱- «عَدَّةُ الدَّاعِي» طبع سنگی ، ص ۲۳۳

۲- «كَلِمَةُ اللَّهِ» ص ۱۴۳

نفس گذشته‌اند و به مقام معرفت نفس و بالتّیجه به ملازم آن - طبق اخبار وارده ، به مقام معرفت خداوند تبارک و تعالی - رسیده‌اند و تمام شرایش و جودشان از لوث کدورت‌های شیطانی پاک و مطهر گشته و از رذائل اخلاقی و وجودی یکسره بیرون رفته‌اند و جز ذات حضرت احدیت و رضای او مقصد و مقصودی نداشته و خیمه و خرگاه خود را از دنیا و مافیها و از آخرت و مافیها یعنی از تمام لذات دو جهان برون زده‌اند و جز تحصیل مقام قرب معنوی و خلوص راهی را نپیموده‌اند ، بنابراین دیگر برای آنها اراده و خواهشی غیر از اراده و اختیار خدا نیست .

آنها در تمام عوالم ، ظهورات و تجلیات حقّ متعال را ملاحظه نموده ، و در مقام شهود اراده و اختیار خدا ، غیر از **وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ** را لمس و مسّ نکرده‌اند .

وجود آنان آئینه خدانما شده و تمام مراتب خودنمایی را به خاک نسیان مدفون ساخته‌اند . و نه آنکه عیاذاً بالله در مقابل خدا دگان باز کرده‌اند و دارای قدرت و علم و حیاتی جداگانه شده‌اند . این فرعونیت است .

بلکه قدرت و علم و حیات خود را مندک و فانی در قدرت و علم و حیات خدا نموده و بهیچوجه من الوجوه برای خود حیات و علم و قدرتی نمی‌بینند . و خداوند جلّ و عزّ را یگانه مصدر حیات و علم و قدرت دیده و در مقابل ذات لایتناهی و ازلی و ابدی و سرمدی او ، سفره خود را بکلی جمع نموده و از انتساب این صفات به خود با

توبه و اعتذار و خجالت و شرمندگی مواجهه و برای مدّت غیر محدود از خودیّت برون آمده و به حقّ پیوسته‌اند .

چه خوب شاعر حکیم و پارسی زبان ما سعدی شیرازی این معنی را بازگو کرده است :

ره عقل جز پیچ در پیچ نیست
 بر عارفان جز خدا هیچ نیست
 توان گفت این نکته با حق شناس
 ولی خرده گیرند اهل قیاس
 که پس آسمان و زمین چیستند
 بنی آدم و دیو و دَد کیستند
 همه هرچه هستند از آن کمترند
 که با هستیش نام هستی برند
 عظیم است پیش تو دریا به موج
 بلند است خورشید تابان ، به اوج
 ولی اهل صورت کجا پی برند
 که ارباب معنی به مُلکی درند
 که گر آفتابست ، یک ذره نیست
 وگر هفت دریاست ، یک قطره نیست
 چو سلطان عزّت ، علم درکشد
 جهان سر به جیب عدم درکشد^۱

۱- «بوستان سعدی» در ص ۱۱۳ و ۱۱۴ از چاپ محمد علی فروغی ، ⇨

آنان عالم اعتبارات را جز سرابی نمی‌پندارند و غیر از اصالت حق در تمام عوالم وجود ، اصلی را پابند نیستند . در توصیف آنان ، عارف عرب زبان چه خوب آورده است :

أَلَا إِنَّ الْوُجُودَ بِإِلَاحٍ خَيَالٍ فِي خَيَالٍ فِي خَيَالٍ (۱)
 وَ لَا يَقْظَانِ إِلَّا أَهْلُ حَقِّ مَعَ الرَّحْمَنِ هُمْ فِي كُلِّ حَالٍ (۲)
 وَ هُمْ مَتَفَاوِتُونَ بِإِلَاحٍ خِلَافٍ فَيَقْظَتُهُمْ عَلَى قَدْرِ الْكَمَالِ (۳)
 هُمُ النَّاسُ الْمَشَارُ إِلَى عِلْمِهِمْ لَهُمْ دُونَ الْوَرَى كُلُّ التَّعَالَى (۴)
 حَظُوا بِالذَّاتِ وَ الْأَوْصَافِ طُرًّا تَعَاطَمَ شَأْنُهُمْ فِي ذِي الْجَلَالِ (۵)
 فَطُورًا بِالْجَلَالِ عَلَى التَّدَاذِ وَ طُورًا بِالتَّدَاذِ بِالْجَمَالِ (۶)
 سَرَتْ لَذَاتُ وَصْفِ اللَّهِ فِيهِمْ لَهُمْ فِي الذَّاتِ لَذَاتُ عَوَالِي (۷) ۱

۱- آگاه باشید که نظر استقلالی به عالم موجودات نمودن ، بدون

شکّ خیال در خیال در خیال است .

۲- و در عالم جز اهل حق ، کسی بیدار نیست . آنان هستند که با

خداوند رحمن در هر حال معیت دارند .

۳- و بدون إشکال ، اهل حق نیز در درجات مختلفه‌ای هستند و

مقدار بیداری آنها بر حسب و مقدار کمال آنهاست .

۴- ایشانند آن مردمی که به علو مقامات آنها اشاره میشود . از

برای آنان در نزد عالم آفرینش تمام درجات و مقامات عالیه هست .

۵- آنها تدریجاً و رفته رفته در عالم صفات الهیه گام برداشته و به

﴿ ضمن کلیات آورده است .

۱- «الإنسان الكامل» عبدالکریم جیلی ، ج ۲ ، ص ۲۶

ذات مقدّس رسیده و شأن و منزلت ایشان دربارهٔ مسائل مربوط به خداوند ذی الجلال، بزرگ و ارزشمند شده است .

۶- گاهی با صفات جلالیهٔ خدا در لذّت بسر می‌برند و گاهی با صفات جمالیه در التذاذند .

۷- لذّتهای اوصاف حقّ متعال در وجودشان ساری شده و از برای ایشان در ذات مقدّس لذّتهای بلند پایه است .

درجات و مقامات اینگونه افراد، و ارزش و احترام آنان در نزد خداوند متعال تا حدّی است که به برکت وجود آنان، خداوند عذاب را از روی زمین نسبت به مردم متمرّد و گنهکار بر میدارد .

در «کافی» با سند متصل خود از ابوحمزه ثمالی از حضرت باقرالعلوم علیه السّلام روایت میکند که :

در کتاب تورات اصلی که تحریف نشده است چنین وارد است

که :

إِنَّ مُوسَى سَأَلَ رَبَّهُ ، فَقَالَ : يَا رَبِّ ! أَقْرَبُ أَنْتَ مِنِّي فَأُنَاجِيكَ ؟ أَمْ بَعِيدٌ فَأُنَادِيكَ ؟ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِ : يَا مُوسَى أَنَا جَلِيسٌ مَنْ ذَكَرَنِي .

«حضرت موسی از پروردگارش سؤال کرد و گفت : ای پروردگار

من ! آیا تو به من نزدیک هستی که با تو بطور نَجْوَى و آهسته سخن

گویم ، یا دور هستی که با تو بطور ندا و فریاد گفتگو کنم ؟

خداوند عَزَّوَجَلَّ بسوی او وحی فرستاد : ای موسی ! من

همنشین هستم با هر کس که یاد من کند.»

فَقَالَ مُوسَى: فَمَنْ فِي سِرِّكَ يَوْمَ لَا سِرَّ إِلَّا سِرُّكَ؟
 فَقَالَ: الَّذِينَ يَذْكُرُونَنِي فَأَذْكُرُهُمْ، وَيَتَحَابُّونَ فِيَّ فَأُحِبُّهُمْ؛
 فَأُولَئِكَ الَّذِينَ إِذَا أَرَدْتُ أَنْ أُصِيبَ أَهْلَ الْأَرْضِ بِسَوْءٍ، ذَكَرْتُهُمْ؛
 فَدَفَعْتُ عَنْهُمْ بِهِمْ.^۱

«حضرت موسی عرض کرد: در پناه و امان تو کیست، در آن روزی که پناه و امانی غیر از امان و پناه تو نیست؟»

خداوند وحی فرستاد که: آن کسانی که مرا یاد می‌کنند پس من هم آنها را یاد میکنم؛ و برای میل و تقرّب به من با یکدیگر اساس دوستی و محبّت برقرار می‌کنند، پس من هم به آنها محبّت می‌ورزم. ایشان کسانی هستند که چون من بخواهم مردم روی زمین را به جهت کارهای ناپسندشان عذاب کنم همینکه آنها را به یاد می‌آورم از عذاب اینان صرف نظر میکنم.»

و نیز در «عُدَّة الدّاعی» از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم روایت کرده است که:

قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ: إِذَا عَلِمْتُ أَنَّ الْغَالِبَ عَلَى عَبْدِي الْإِسْتِعْمالُ بِي نَقَلْتُ شَهْوَتَهُ فِي مَسْأَلَتِي وَمَنَاجَاتِي؛ فَإِذَا كَانَ عَبْدِي كَذَلِكَ فَأَرَادَ أَنْ يَسْهُو حُلَّتْ بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَنْ يَسْهُو.
 أُولَئِكَ أَوْلِيَائِي حَقًّا؛ أُولَئِكَ الْأَبْطَالُ حَقًّا؛ أُولَئِكَ الَّذِينَ إِذَا أَرَدْتُ أَنْ أَهْلِكَ [أَهْلًا] الْأَرْضِ عُقُوبَةً، زَوَيْتُهَا عَنْهُمْ مِنْ أَجْلِ

۱- «اصول کافی» ج ۲، ص ۴۹۶؛ و نیز این روایت را در «عُدَّة الدّاعی» طبع سنگی، ص ۱۸۴ آورده است.

أُولَئِكَ الْأَبْطَالُ ۱ و ۲

«خداوند سبحانه میفرماید: من زمانی که از اندیشه و افکار بنده خودم چنین بدانم که آنچه بر او غالب است اشتغال با من است، من میل و خواست او را به دعا و مناجات با خودم بر میگردانم. و در اینصورت که بنده من چنین شود اگر أحياناً بخواهد سهو کند و خطائی از او سرزند، من خودم بین او و بین آن اراده خطا حائل میگردم، و مانع از چنین اراده‌ای می‌شوم. حَقًّا ایشانند اولیای من؛ ایشانند حَقًّا شجاعان و شیران بیشه معرفت؛ ایشانند کسانی که چون بنخوهم به عقوبت، اهل روی زمین را هلاک گردانم، به خاطر این شجاعان عذاب را از آنان دور می‌نمایم.»

و نیز در «عَدَّة الدَّاعِي» وارد است که در بعضی از احادیث قدسیه آمده است که خداوند میفرماید:

أَيُّمَا عَبْدٍ أَطَّلَعْتُ عَلَى قَلْبِهِ فَرَأَيْتُ الْغَالِبَ عَلَيْهِ التَّمَسُّكَ

۱- این حدیث شریف را در «عَوَارِفِ الْمَعَارِفِ» سُهْروردی (ص ۸۴) به این الفاظ بیان میکند که: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: خداوند میفرماید:

إِذَا كَانَ الْغَالِبُ عَلَى عَبْدِي الْإِسْتِغَالَ بِي جَعَلْتُ هِمَّتَهُ وَ لَدَّتَهُ فِي ذِكْرِي؛ فَإِذَا جَعَلْتُ هِمَّتَهُ وَ لَدَّتَهُ فِي ذِكْرِي عَشِقَنِي وَ عَشِقْتُهُ وَ رَفَعْتُ الْحِجَابَ فِيمَا بَيْنِي وَ بَيْنَهُ، لَا يَسْهُو إِذَا سَهَا النَّاسُ. أُولَئِكَ كَلَامُهُمُ الْكَلَامُ الْأَنْبِيَاءِ، أُولَئِكَ الْأَبْطَالُ حَقًّا، أُولَئِكَ الَّذِينَ إِذَا أَرَدْتُ بِأَهْلِ الْأَرْضِ عَقُوبَةً أَوْ عَذَابًا ذَكَرْتُهُمْ فِيهَا فَصَرَفْتُهُ عَنْهُمْ - انتهى.

۲- «عَدَّة الدَّاعِي» ص ۱۸۴

بِذِكْرِي ، تَوَلَّيْتُ سِيَاسَتَهُ وَ كُنْتُ جَدِيسَهُ وَ مُحَادِثَهُ وَ اَزِيسَهُ .^۱

«چون من بر دل و اندیشه بنده خودم مطلع گردم و ببینم که آنچه بر او غلبه دارد تمسک به ذکر و یاد من است ، من خود بنفسه و بشخصه زمام تدبیر امور او را بدست میگیرم و متولّی انجام مهمّ او میشوم ؛ و من خودم همنشین و همزبان ، و هم صحبت و انیس او خواهم بود.»

و نیز در «عدّة الدّاعی» از حسن بن أبی الحسن دیلمی در کتابش از وهب بن منبه حدیثی را که خطاب خداوند عزّوجلّ به حضرت داود است بیان میکند ؛ و از جمله فقراتش این است :

يَا دَاوُدُ ! ذِكْرِي لِلذَّاكِرِينَ ، وَ جَنَّتِي لِلْمُطِيعِينَ ، وَ حُبِّي لِلْمُسْتَقِيمِينَ ؛ وَ اَنَا خَاصَّةٌ لِلْمُحِبِّينَ .^۲

«ای داود ! یاد من برای کسانی است که مرا یاد می کنند ؛ و بهشت من برای کسانی است که مرا اطاعت می کنند ، و محبت من نسبت به کسانی است که به زیارت و لقای من اشتیاق دارند ؛ و اما من خودم دربست اختصاص به محبّان خودم دارم.»

با بیان این مطالب که شرح مختصری از حالات مخلصین بود دانسته شد که خداوند در تمام امور مخلصین کفیل و وکیل و ولی آنهاست ، و آنها از همه درجات و مقامات و لذائد شهویّه و غضبیّه و حبّ جاه و مال و ریاست گذشته و صرفاً و محضاً برای معبود ازل و ابد عمل می کنند ؛ و در این صورت زنده هستند به زندگی خداوند

او ۲- همان مصدر ، ص ۱۸۳ و ۱۸۴ و ص ۱۸۶

عزَّوَجَلَّ و باقی هستند به بقاء آن ذات متعال .

نفخ صور در آنها اثر نمی‌گذارد ؛ نه نفخ اوّل که نفخ اِماتِه و میرانیدن است و در اینجا **إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ** آمده و استثنای آنان صریحاً بیان شده است ، و نه نفخ دوّم که نفخ اِحیاء است ؛ زیرا برای آنها مرگی نبوده است تا بدین نفخ زنده شوند ؛ بلکه آنها پیوسته زنده و با حیات جاودانی **حَقَّ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى حَيٌّ وَ باقی** میباشند .

در آن وقتی که آسمانها در هم پیچیده میشود ، و عالم از شکل و ترکیب به همان صورت خلقت **أُولَئِهِ** خود بر میگردد :

يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكِتَابِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نَعِيدُهُ .^۱ «روزی که آسمان را درهم می‌پیچیم مانند درهم پیچیدن نامه‌های احکام و دعاوی ؛ و همچنانکه آفرینش را ابتدا کردیم به همان نحو اعاده میدهیم.»

وَ السَّمَوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ .^۲ «و آسمانها پیچیده شدگانند به دست قدرت پروردگار.»

چیزی که باقی است وجه خداست ، و مخلصین از بندگان خدا وجه خدا هستند ؛ و لذا بوار و هلاک ندارند .

وجه خدا همه جاست ؛ تمام عالم آفرینش از نقطه نظر ارتباط با خدا ، وجه خداست ؛ وجه خدا تمام عالم مُلک و ملکوت را فراگرفته ، و هیچ ذره‌ای را نمی‌یابیم مگر آنکه وجود مقدّس خدا با او

۱- قسمتی از آیه ۱۰۴ ، از سوره ۲۱ : الأنبياء

۲- قسمتی از آیه ۶۷ ، از سوره ۳۹ : الزمر

بوْدِه و مَعِيَّتِ دَارِد .

وَلِلّٰهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَاَيُّمَا تُوَلُّوْا فَوَجْهُ اَللّٰهِ .^۱

«مَشْرِقِ و مَغْرِبِ مَلِكِ طَلَقِ خدَا سْت ؛ پَس بَه هَرِ طَرَفِ رُوِي
خُوْد رَا بَغْرَدَانِيْد و نَظَرِ كَنِيْدِ پَس اَنجَا وَجْهِ خدَا سْت.»

اُوْلِيَايِ خدَا گرچه بَدَنَشَانِ دَارَايِ هَمِيْنِ كَمِيَّتِ و كِيْفِيَّتِ مَشْهُوْدِ
اَسْت ، لِيَكِنِ وَاقْعِيَّتِ و حَقِيقَتِ اَنَهَا كِه وَجْهِ خدَا سْت هَمِه جَارَا گَرْفَتِه
و دَر مُلِكِ و مَلِكُوْتِ سَيْطَرِهٖ دَارِد ؛ بَا هَمِه كَسِ و دَرِ هَمِه جَا بُوْدِه و
چِيْزِيْ اَزِ اَنَهَا پَنَهَانِ نِيْسْت ؛ چُوْنِ اَزِ جَزِيَّتِيَّتِ گَزْدَشْتِه و بَه كَلِيَّتِ
پِيُوْسْتِه اَنْد . و اَزِ زَمَانِ و مَكَانِ ، مَدِّ شَعَاعِ فِكْرِيْ و بِيْنَشِ حَقِيقِيْ اَنَانِ
عَبُوْرِ نَمُوْدِه و دَرِ اَفْقِيْ وَسِيْعِ تَرِ و بَا دِيْدِيْ عَمِيْقِ تَرِ بَه جِهَانِ مِيْنِگَرَنْد .
مَعْجَزَاتِ اَنْبِيَا و كَرَامَاتِ اَوْلِيَا و اِئْمَةُ طَاهَرِيْنِ سَلَامِ اللّٰهِ عَلِيْهِمْ
اَجْمَعِيْنِ هَمِه اَزِ اِيْنِ قَبِيْلِ اَسْت كِه دَرِ اَثَرِ اَتْسَاعِ نِطَاقِ و جُوْدِيْ خُوْدِ ،
قَادِرِ بَرِ اَعْمَالِ و اَفْعَالِيْ هَسْتَنْد كِه اَزِ اَفْقِ مَرْدَمِ مَحْدُوْدِ و مَقْيَدِ دَرِ سَجْنِ
عَالْمِ طَبِيْعَتِ خَارِجِ ، و اَزِ اَنْدِيْشَةُ مَتَفَكِّرَانِ عَالْمِ بِيْرُوْنِ اَسْت . اَنَهَا اَزِ
عَالْمِ بَالَا بَه صُوْرَتِهَايِ عَالْمِ طَبِيْعَتِ مِيْنِگَرَنْد ، و دَرِ مَصْدَرِ قَضَا و قَدْرِ و
اِحْكَامِ كَلِيَّةِ الهِيَّهٖ قَرَارِ گَرْفَتِه و جَانَشَانِ اَزِ اَبْشَخُوَارِ مَعْدَنِ مَشِيَّتِ
سِيْرَابِ ، و اَزِ دَرِيَايِ بِيَكْرَانِ مَعَارِفِ و حَقَائِقِ الهِيَّهٖ اِشْبَاعِ مِيْشُوْنَد . و بَا
اِيْنِ كِيْفِيَّتِ ، كَجَا عَقُوْلِ عَادِيَّهٖ كِه اَزِ قَبْضِ و تَصْرَفِ عَالْمِ طَبْعِ و مَادَّهٖ
خَارِجِ نَشْدِه اَسْت مِيْتُوَانَد اَزِ اَسْرَارِ اَنَانِ مَطَّلَعِ شُوْدِ ؟

مِيْدَانِيْمِ كِه عِلْمِ خدَا و قَدْرَتِ خدَا و حَيَاتِ خدَا و سَائِرِ اَسْمَاءِ و

۱- قَسْمَتِيْ اَزِ آيَةُ ۱۱۵ ، اَزِ سُوْرَةُ ۲ : البَقْرَةُ

صفاتی که از اینها متفرّع میشوند کلی و واسع است ، محدود و مقید نیست .

وَعَنْتِ أُلُجُوهٌ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا^۱ .

«تمام چهره‌ها و سیماها در برابر عظمت خداوند زنده و قیوم همه موجودات ، ذلیل و خوارند ؛ و کسی که ستم روا داشته و ظلم نموده باشد دست خالی و زیانکار است.»

وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ^۲ .

«به چیزی از علم خدا سیطره و احاطه پیدا نمی‌کنند مگر به مقداری که خدا بخواهد ؛ و کاخ فرمانروائی او تمام آسمانها و زمین را فراگرفته است.»

اولیاء خدا و مخلصین از هوای نفس ، که در صفات و اسماء ، متحقق به صفات و اسماء خدا شده‌اند و چون آئینه صافی بدون کدورت و غش ، جمال و جلال خدا را حکایت می‌کنند ؛ از علومی که خدا بخواهد دانا هستند ، و به هر کاری که خدا بخواهد توانا هستند .

عالم طبع و ماده و زمان و مکان ، حاجب و مانع آنها نیست .
 امیرالمؤمنین علیه السلام در ضمن خطبه مختصری که پس از ضربت خوردن بیان فرمود گفت :

۱- آیه ۱۱۱ ، از سوره ۲۰ : طه

۲- قسمتی از آیه ۲۵۵ ، از سوره ۲ : البقرة

وَ إِنَّمَا كُنْتُمْ جَارًا جَاوَرَكُمْ بَدَنِي أَيَّامًا^۱.

«من فقط همسایه‌ای بودم که بدن من چند روزی با شما همسایه شد و مجاورت اختیار کرد.»

یعنی چه؟ یعنی آنچه شما از من احساس کردید همین بدن بود، ولی حقیقت من و نفس من از طور ادراک شما خارج، و ابدأ در عالم شما نبود، و شما را بدان دسترس نبود.

بنابراین آنچه در بعضی از خطب و روایات به امیرالمؤمنین علیه السلام از کرامات و اخبار به مغیبات و شفای امراض و احیاء موتی و تصرف در مواد کائنات نسبت داده شده است، نباید مورد تعجب یا انکار واقع شود.

این امور مسائلی هستند که هم مسائل فلسفی، و هم عرفانی، و هم روایات و سنن شرعی بر آنها تطابق دارند و امکان و تحقق آنرا اثبات می‌کنند.

انسان منصف همیشه در اموری که در آن تخصص و خبرویت ندارد باید علم آنرا به اهلش واگذار کند، و از تسریع و عجله در نتیجه‌گیری و حکم به نفی یا اثبات خودداری نماید.

پشه کی داند که این باغ از کی است

کو بهاران زاد و مرگش در دی است

اهتمام اولیای خدا از پیامبران و امامان به تکالیف شرعی موضوعیت دارد، زیرا این امور برای تقرّب به خدا و حصول ملکه

۱- «نهج البلاغه» خطبه ۱۴۷؛ و از طبع عبده مصر: ج ۱، ص ۲۶۹

تقوی و صفای باطن و اتّصاف به اسماء و صفات الهیّه است .
و این همه اصرار آن بزرگواران ، برای تزکیه و تهذیب نفس و
تخلّق به اخلاق حمیده و پیدایش عبودیت تامّه است نه آنکه صرفاً
عملی بدون محتوای معنوی و اخلاص بجا آورده شود و انسان نیز
بدان دلخوش باشد . پس عمل با اخلاص لازم است .

فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ
بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا^۱

«کسی که امیدزیارت و ملاقات پروردگار خود را دارد باید عمل
صالح انجام دهد ، و در عبادت پروردگارش شریک و انبازی قرار
ندهد.»

امیرالمؤمنین علیه السلام علاوه بر آنکه پیوسته در خطبه‌ها و
مواعظ ، در سرّ و علن ، دعوت به اخلاص در عمل می‌نمود ؛ پس از
ضربت خوردن خود ، چندین وصیت فرمود که همه دلالت بر نهایت
اهتمام به عمل صالح دارد .

یک وصیت معروف و مشهور دارند که مرحوم کلینی و ابن شُعبه
حَرَانی و مجلسی و غیرهم ، و طبری نیز در تاریخ خود ذکر کرده ،^۲ و
انصافاً جامع جمیع دستورات و مواعظ است که حضرت یک یک از

۱- قسمتی از آیه ۱۱۰ ، از سوره ۱۸ : الکهف

۲- «فروع کافی» ج ۷ ، ص ۵۱ ، در باب وصایا ؛ و «تحف العقول» ص
۱۹۷ ؛ و «بحار الأنوار» طبع کمپانی ، ج ۹ ، ص ۶۶۱ ؛ و «تاریخ طبری» با تحقیق
محمد أبو الفضل إبراهیم ، طبع دارالمعارف- مصر ج ۵ ، ص ۱۴۷ و ۱۴۸

تکالیف شرعیّه را توصیه میکند، و با «اللّٰهُ اللّٰهُ» آنرا تأکید و ترغیب می‌نماید که خدا را در این امر مدّ نظر داشته باشید.

مثل آنکه میفرماید: **اللّٰهُ اللّٰهُ فِي ذُرِّيَّةِ نَبِيِّكُمْ؛ فَلَا يُظْلَمَنَّ بِحَضْرَتِكُمْ وَ بَيْنَ ظَهْرَانِيكُمْ وَ أَنْتُمْ تَقْدِرُونَ عَلَى الدَّفْعِ عَنْهُمْ.**

«خدا را خدا را در نظر بگیرید درباره ذرّیه پیغمبرتان؛ مبادا در حضور شما و در دسترس شما مورد ستم و ظلم قرار گیرند و شما بتوانید از آنها دفاع کنید.»

و در آخر این وصیّت مفصّله وارد است:

حَفِظَكُمُ اللّٰهُ مِنْ اَهْلِ بَيْتٍ، وَ حَفِظَ فِيكُمْ نَبِيِّكُمْ. اَسْتَوْدِعُكُمْ اللّٰهُ، وَ اَقْرَأُ عَلَيْكُمُ السَّلَامَ وَ رَحْمَةَ اللّٰهِ.

«خداوند شما اهل بیت را حفظ کند، و پیغمبرتان را در شما حفظ فرماید. خدا را برای شما میگذارم، و سلام و رحمت خدا را برای شما میخوانم و درود میفرستم.»

وصیّت دیگری نیز برای حضرت امام حسن علیه السلام انشاء نمودند که آن نیز جامع محاسن حکم و آداب است، و عمل به آن کافی است که انسان را از جمیع خطرات دنیوی و مهالک آخروی مصون دارد.

این وصیّت را شیخ مفید در «مجالس» و شیخ طوسی در «أمالی» آورده و مجلسی در «بحار الأنوار» از آن دویزگوار روایت کرده است، و در فقرات و جملات این کتب اختلافی نیست.

این روایت را شیخ مفید **محمد بن محمد بن نعمان** در سنّه

چهارصد و نه هجریه قمریه در ماه مبارک رمضان با سند متصل خود از ابی بکر بن عیاش از فجع عقیلی آورده است که او میگوید :

حضرت امام حسن علیه السلام برای من بیان فرمود که : چون وفات پدرم نزدیک شد ، به مارو کرد و بدینگونه وصیت نمود : هَذَا مَا أَوْصَى بِهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَخُو مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ ، وَ ابْنُ عَمِّهِ وَ صَاحِبُهُ .

اول وصیت من آنستکه شهادت میدهم که هیچ معبودی جز ذات مقدس خدا نیست ، و اینکه محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسول خدا و برگزیده اوست ؛ خداوند او را به علم خود انتخاب کرد و برای مقام رسالت برای بندگان خود پسندید .

و شهادت میدهم که خداوند مردگان را از میان قبرها برخواهد انگیخت ، و از کردار و رفتارشان پرسش خواهد نمود . و خداوند **عَالِمُ السِّرِّ وَ الْخَفِيَّاتِ** است و بدانچه در سینه‌های مردم پنهان است داناست .

ای فرزند من حسن ! تو را وصیت میکنم بدانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا بدان وصیت فرمود ؛ تو کافی هستی برای وصیت من !

چون از دنیا رخت بر بستم امت با تو به مخالفت برخیزند ! ملازم خانه خود باش . و بر خطیئه خود گریه کن . و دنیا را مقصد و مقصود بزرگ خود مشمار !

و وصیت میکنم تو را ای نور دیده‌ام که نماز را در اول وقت

بپای دار . و زکوة را در وقت خود به اهلش برسان . و در کارهای شبهه‌ناک توقّف کن و سکوت اختیار کن . و در هر دو حال رضا و غضب به میانه‌روی و عدل رفتار کن . و با همسایگان مهربان باش . میهمان را محترم و گرامی بدار . و بر کسانی که دچار رنج و بلا هستند و مشکلاتی بدانها روی آورده ترحم کن . و صلهٔ رحم بجای آور . بر مسکینان و تهیدستان رحمت آور و آنها را دوست بدار و با آنها همنشینی کن .

پیوسته با خلق خدا به تواضع و فروتنی رفتار کن که آن افضل عبادات است . آرزوهای خود را کوتاه کن ؛ و مرگ را به یاد داشته باش ، و در امور دنیوی بی‌رغبت باش ، زیرا که تو گروگان مرگی ، و در این جهان هدف آماج بلا و گرفتار مصائب ، و افکندهٔ رنج و ناملایمات . **ترا وصیت میکنم** که در پنهان و آشکار پیوسته از خداوند قهار در ترس و خشیت باشی ، و از ساحت جلال و عظمتش غافل نشوی . ترا نهی میکنم از آنکه بدون تفکر و اندیشه سخن گوئی ، و در گفتار کردارت سرعت کنی .

چون کاری از امور آخرت پیش آید بلا درنگ بجای بیاور ؛ و چون کاری از امور دنیا پیش آید در آن تأمل و درنگ کن تا اینکه صلاح آن بر تو آشکار شود .

از رفتن به جاهائی که محلّ تهمت است بپرهیز ، و از مجلسی که گمان بد به افراد آن برده میشود دوری کن ! زیرا که همنشین بد برای رفیقش ضرر دارد ، و اخلاق او را تغییر میدهد .

ای پسر من! کردارت برای خدا باشد. از فحش و هرزه‌گوئی فراری باش. مردم را به کارهای نیک و ستوده دعوت کن؛ و از کارهای ناپسند و زشت بازدار!

با برادران دینی خود برای رضای خدا برادر باش. مردم نیکوکار و صالح العمل را به جهت صلاح و خوبی آنها دوست بدار؛ و با فاسقان که مرام و عقیده دینی تو را ندارند مدارا کن که ضرر به دین تو نرسانند، اما در دلت آنها را دشمن بدار، و در عمل از آنان جدا باش تا مثل آنان نباشی.

در راهها و معابر مشین. با جاهلان و سفیهان مجادله و گفتگو مکن!

ای پسر من! در امور زندگی و معیشت خود میانه‌روی کن؛ و در امر عبادت نیز میانه و اقتصاد را رعایت بنما؛ و در عبادت خود به عبادتی پرداز که بتوانی در انجام آن مداومت نمائی و قدرت آنرا داشته باشی. خاموشی را پیشه ساز تا از مفاسد و عواقب سخن ناسنجیده زبان در سلامت بمانی. برای روز بازپسین خود، اعمال صالحه را از پیش بفرست تا بهر مند گردی؛ و در مقام تعلّم و یادگرفتن امور خیریه و خوبی‌ها باش تا دانا باشی.

در همه احوال یاد خدا باش. بر کوچکان از اهل خود رحمت آور؛ و بزرگان آنها را تعظیم و توقیر کن.
هیچ غذائی را مخور مگر آنکه قبل از خوردن قدری از آن را

تصدّق کنی !

بر تو باد به روزه داشتن ، که روزه زکوة و صحّت بدن و سپر از آتش جهنّم است !

با نفس خود مجاهده کن . و از همنشینت پرهیز ؛ و از دشمنت اجتناب کن . و بر تو باد به مجالس ذکر خدا ، و از رفتن به آنها دریغ مکن ! و تا میتوانی دعا بسیار کن !

و ای پسر من ! من در پند و اندرز با تو کوتاهی نکردم ؛ و اینک هنگام جدائی و فراق است .

و نیز درباره برادرت محمّد به تو وصیت میکنم ، چون برادر پدری تست و میدانی که من او را دوست دارم ؛ و اما برادرت حسین پس او برادر مادری تست و برادر اعیانی تست .

و زیاده بر این سفارش نمی‌کنم . خداوند خلیفه و جانشین من برای شما باشد . و از او مسألت دارم اینکه امور شما را اصلاح فرماید ، و شرّ طاغیان و ستمکاران را از سر شما بگرداند .

و بر شما باد به صبر ، صبر ! تا زمانی که خداوند امرش را نازل فرماید : **وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ** .^۱

ابن ابی الحدید در «رائیّه» که از «علویّات سبع» اوست چنین گفته است :

۱- «مجالس» مفید ، مجلس ۲۶ ، ص ۱۲۹ و ۱۳۰ ؛ «أمالی» طوسی ، مجلس اوّل طبع سنگی ، ص ۴ و ۵ ؛ و طبع نجف ص ۶ و ۷ ؛ و «بحار الأنوار» طبع کمپانی ج ۹ ، ص ۶۴۹

وَ وَاِثْمُ عِلْمِ الْمُصْطَفَى وَ شَقِيقُهُ
 أَخَا وَ نَظِيرًا فِي الْعَلَى وَ الْأَوَاصِرِ^(۱)
 هُوَ الْآيَةُ الْعُظْمَى وَ مُسْتَنْبِطُ الْهُدَى
 وَ حَيْرَةُ أَرْبَابِ النَّهَى وَ الْبَصَائِرِ^(۲)
 تَعَالَيْتَ عَنْ مَدْحٍ فَأَبْلَغْ خَاطِبِ
 بِمَدْحِكَ بَيْنَ النَّاسِ أَقْصَرُ قَاصِرِ^(۳)^۲

۱- علی و ارث علوم محمد مصطفی است. و هم تراز و هم میزان اوست. و در معالی کمالات و روابط جمال و جلال، برادر و نظیر اوست.

۲- او آیت عظمای الهی و مقام نبع و جوشش هدایت، و موجب تحیر و سرگردانی صاحبان عقل و اندیشه‌هاست.

۳- از مدح مدح کنندگان برتری؛ و بلیغ‌ترین خطیبی که بخواهد به مدح تو در میان مردم زبان بگشاید، قاصرترین آنها خواهد بود.

۱- «أَصْرَةَ»: روابطی که در اثر قرابت یا کار خوبی بین انسان و دیگری پیدا میشود؛ جمع: أَوَاصِرُ.

۲- «دیوان معلقات سبع» که ضمن آن قصائد ابن ابی الحدید نیز طبع شده است. و این قصیده نامش «رائیه» و اولش اینست:

لَمَنْ ظَعَنُ بَيْنَ الْغَمِيمِ وَ حَاجِرٍ بَزَعْنُ شُمُوسًا فِي ظَلَامِ الدَّيَاجِرِ

مجلس مسیت و پنجم

انبیاء و ائمه متحقق به اسماء اللہ الحسنی هستند

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ^۱

قال الله الحكيمُ في كتابه الكريم :

كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ * وَبَقِيَ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ .

(بیست و ششمین و بیست و هفتمین آیه ، از سوره الرَّحْمَنِ :

پنجاه و پنجمین سوره از قرآن کریم)

بحث به اینجا منتهی شد که تمام موجودات آسمانها و زمین بواسطه نفخ صور می میرند ، مگر بندگان مقرب پروردگار که آنها از پاکیزگان و مطهرین شمرده شده اند ، و به لسان قرآن بندگان مُخْلِصِينَ خدا که برای آنان مرگ نیست .

در قرآن کریم بندگان به سه دسته تقسیم شده اند : أصحاب

یَمِینِ و أصحابِ شِمَالِ و مُقَرَّبِینِ .

۱- مطالب گفته شده در روز بیست و پنجم ماه مبارک رمضان .

اصحابِ شمال ، افراد منحرف و متعدی چون کفار و مشرکین و منافقین هستند . و اصحابِ یمین ، مردمان مؤمن که دارای عمل صالح هستند میباشند . و مقربین که آنانرا سابقین نیز خوانند ، کسانی هستند که از مقامات و درجات اصحابِ یمین عبور کرده ، و در ذات و سرّ خود پاک و تطهیر شده‌اند ؛ و با زبان دل و باگوش دل و با چشم دل ، می‌شنوند و میگویند و می‌بینند ؛ و تمام شئون وجودی خود را به خدا سپرده‌اند و خدا در وجود آنها به جای اراده و اختیار آنان اراده و اختیار دارد ، یعنی نفس اراده و اختیار آنان عیناً همان اراده و اختیار خداست .

مقربین درگاه حضرت ذوالجلال همین افرادی هستند که بندگان مُخْلِص شمرده شده و در آیه مبارکه نَفَخَ صُورَ اسْتِثْنَاءَ شَدَّه‌اند ؛ و این استثناء در ظاهر ترکیب عبارت ، استثناء است ولی در حقیقت استثنائی نیست .

همه می‌میرند ، یعنی هر صاحب نفسی می‌میرد ؛ ولی آنها دارای نفس نیستند .

هر کس نفسش به خود او متعلق باشد می‌میرد ؛ آنها افرادی هستند که به شهود و عیان دریافته‌اند که نفوس آنان متعلق به خود آنها نیست ، بلکه متعلق به خداست . و تجلیات اسماء و صفات پروردگار که از صُقع نفوس آنها پدیدار میگردد ، همه جانبه و همگانی است ؛ و از وجود و حضور عالم طبع و عالم صورت و عالم نفس بیرون آمده و دیگر آنها زمینی و آسمانی نیستند ، بلکه فوق آسمان و زمین هستند ؛

یعنی در حیطة قدرت پروردگار بدون حجاب طبع و صورت و نفس زندگی می‌کنند ؛ و مندک در اسماء و صفات و ذات حضرت باری تعالی شأنه هستند .

برای آنها مرگی نیست ؛ آنها وجه خدا هستند ؛ **كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ اِلَّا وَجْهَهُ** ، وجه خدا نمی‌میرد .

تمام اسماء و صفات ذات مقدس الهیه ، در مرحله تعین است و در مقام اسم واحدیت ؛ و اما اسم احدیت او از هر تعین گرچه تعین اسماء و صفات باشد مبرّی ، و در آنجا هیچ اسم و رسمی راه ندارد .
عنقا شکار کس نشود دام باز چین

کانجا همیشه باد به دست است دام را
بنابراین صفت جلال و إکرام که در این آیه مبارکه به «وجه خدا» نسبت داده شده است : **وَيَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَلِ وَالْإِكْرَامِ** ، باید دانست که جمیع صفات جمالیه و جلالیه از علم لایتناهی ، حیات لایتناهی ، و قدرت لایتناهی ، ظهور و تجلیاتش در همین اسماء حُسنی است .

«واز «کافی» روایت است که با اسناد خود به معاویه بن عمار از حضرت صادق علیه السلام حدیث میکند که در قول خدای عزوجل :

وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا ، قَالَ : نَحْنُ وَاللَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ الَّتِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا .

«واز برای خداست اسماء حُسنی پس خدا را به آن اسماء

بخوانید ، حضرت فرمود : سوگند بخدا که ما اسماء حُسنی هستیم ،
آنچنان اسمائی که خداوند از بندگانش هیچ عملی را قبول نمی‌کند
مگر به معرفت ما.»^۱

«و نیز از «بصائر الدرّجات» روایت است که با إسناد خود از
حضرت باقر علیه السّلام روایت میکند که فرمود :

إِنَّ اسْمَ اللَّهِ الْأَعْظَمَ عَلَى ثَلَاثَةِ وَ سَبْعِينَ حَرْفًا ، وَ إِنَّمَا عِنْدَ
ءَاصِيفٍ مِنْهَا حَرْفٌ وَاحِدٌ ، فَتَكَلَّمُ بِهِ فَيَحْصِفُ بِالْأَرْضِ فِيمَا بَيْنَهُ وَ
بَيْنَ سَرِيرِ بَلْقَيْسَ ، ثُمَّ تَنَاقَلَ السَّرِيرُ بِيَدِهِ ، ثُمَّ عَادَتِ الْأَرْضُ كَمَا
كَانَتْ أَسْرَعَ مِنْ طَرْقَةِ عَيْنٍ .

وَ عِنْدَنَا نَحْنُ مِنَ الْإِسْمِ اثْنَانِ وَ سَبْعُونَ حَرْفًا ، وَ حَرْفٌ
عِنْدَ اللَّهِ اسْتَأْثَرَ بِهِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَهُ ، وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ
الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ .

«اسم اعظم خداوند از هفتاد و سه حرف بوجود آمده است ، و
از این حروف در نزد آصف بن برخیا فقط یک حرف بود ، که با آن
حرف تکلم کرد و بدین جهت زمین فیما بین او و بین تخت بلقیس فرو
رفت . و پس از آن تخت را بدست خود گرفت و در نزد سلیمان
گذاشت و سپس زمین به حال اولیة خود برگشت ، و تمام این کارها از
یک چشم بر هم نهادن کمتر بود .

و در نزد ما از آن اسم هفتاد و دو حرف است ، و یک حرف از آن
حروف اختصاص به خدا دارد که به علم غیب خود مختص گردانیده

۱- تفسیر «المیزان» ج ۸ ، ص ۳۸۴

است؛ **وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ**»^۱

معنای این روایات و دسته عظیمی از روایات دیگر که غالباً در «اصول کافی» باب الحجّة آورده شده است اینستکه حقیقت اسم **قادر**، اسم **عالم**، اسم **قیوم**، اسم **رحیم**، اسم **رؤوف** و سایر اسماء پروردگارا اگر بخواهیم بدانیم، باید آنها را در اینها پیدا کنیم. چون وجودشان مندرک در ذات شده و آن اسماء در اینان تجلّی نموده، و بنابراین در عالم وجود هر جا تماشا کنیم اینها هستند، زیرا وجه خدا هستند؛ **فَأَيْنَمَا تُولُوْا فَمَمَّ وَجْهُ اللَّهِ**. «به هر جا روی خود را بگردانید آنجا وجه خداست.»

و علت این حقیقت آنستکه در هیچیک از عوالم ملک و ملکوت، هیچ موجودی لباس وجود در تن نمی‌کند مگر آنکه از جنبه **وجه‌اللهی** باید به او افاضه شود. و ربط هر موجود با پروردگار خود بوسیله همان جنبه وجه‌اللهی است، و اگر آن وجه نباشد همه موجودات معدومند.

و بر همین اساس روایاتی داریم که دلالت دارد بر آنکه:
لَوْ لَا الْحُجَّةُ لَسَاخَتْ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا. «اگر امام و حجّت نباشد، زمین مردم روی خود را در کام خود فرو میبرد.»

در این باره مرحوم کلینی در «کافی» روایاتی با اسناد متصل خود از ائمه طاهرين صلوات الله عليهم اجمعين روایت میکند.^۲

۱- همان مصدر، ص ۳۸۲

۲- «اصول کافی» ج ۱، ص ۱۷۸ و ۱۷۹

و مفاد این روایات اینست که در صورت نبودن امام، عالم، عالم نیستی و عدم است.

اگر امام نباشد، نه تنها انسان بلکه حیوان و جنّ و ملائکه و زمین و زمان عدمند؛ نه اینکه خاکسترند، چون خاکستر هم موجودی است و قوامش به وجه الله است، بلکه عدم محضند.

علت اینکه خداوند وجه الله را هلاک نفرموده و در آیه نفخ صور به صورت استثناء بیان نموده است، نه یک عنوان تشریفاتی و اعتباری است، بلکه بر اساس یک حقیقت عالی است.

کلمات قرآن مجید، متین و استوار و قاطع است، نه مزاح و شوخی؛ إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَضْلٌ * وَ مَا هُوَ بِالْهَزْلِ^۱.

و ان شاء الله در بحث أعراف خواهیم گفت که بعد از آنکه خداوند مفصلاً حالت بهشتی‌ها را بیان میکند و گفتگوی آنها را با جهنمی‌ها و عذابهای آنان، و گفتگوی جهنمی‌ها را با بهشتی‌ها بیان میفرماید، سپس میگوید یک حجابی بین این دو دسته میباشد که بر روی آن مردانی قرار دارند:

و بَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَتِهِمْ^۲.

«بین بهشتی‌ها و جهنمی‌ها دیواری (و کوهی) چنانچه در روایات وارد است) کشیده میشود، و آن حجاب همان أعراف است که در

۱- آیه ۱۳ و ۱۴، از سوره الطارق: الطارق

۲- قسمتی از آیه ۴۶، از سوره الأعراف: الأعراف

روی آن مردانی قرار گرفته‌اند که تمام اهل بهشت و اهل جهنم را از سیمایشان می‌شناسند.»

چشمه‌های آب بهشت که از چشمه آب خالص و شیر و عسل مصفی و شراب لذیذ است از زیر آن کوه جاری است. و این چهارنهر از چهار چشمه، و آنها از چشمه تسنیم جدا میشود؛ و چشمه تسنیم از زیر قدم‌های امیرالمؤمنین و معصومین دیگر که بر فراز آن کوه استقرار دارند جاری میگردد.

وزان این افرادی که در أعراف تمکین دارند، وزان حکم بین بهشتی‌ها و جهنمی‌ها است. یعنی حاکم بر بهشت و دوزخند، و مسیطر و مسلط بر هر دو عالمند.

در روایات داریم که آن کسانی که بر أعراف قرار دارند چهارده نفرند: حضرت محمد بن عبدالله و فاطمه زهراء و امیرالمؤمنین و یازده فرزندش تا حضرت بقیة الله الأعظم محمد بن الحسن علیهم صلوات الله؛ و مقامات آنان مافوق بهشت است.

و عجیب اینجاست که در این آیه مبارکه أعراف، به حضرت فاطمه زهراء سلام الله علیها به عنوان رَجُل تعبير شده است؛ کما اینکه در آیه مبارکه نور:

رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ.^۱

«مردانی هستند که تجارت و خرید و فروش آنانرا از یاد خدا باز

نمیدارد.»

۱- صدر آیه ۳۷، از سوره ۲۴: النور

نیز از آن حضرت به عنوان رَجُل تعبیر شده است .
و إن شاء الله تعالی در بحث أعراف روشن خواهد شد که آنجا عالمی است که مرد و زن معنی ندارد . در آن عالم که عالم فعلیّت محضه است نه انفعال ، ذکوریت و انانیّت نیست ؛ کما اینکه در عوالم ربوبی و جبروت ، هیچیک از دو عنوان ذکوریت و انانیّت نیست .
این عناوین متعلق به عالم طبع و برزخ و نفس است که دنیا و مثال و قیامت باشد .

از جمله کسانی که به مقام وجهه الهی رسیده و متحقق به حقیقت ملکوت آسمانها و زمین شده است ، حضرت ابراهیم خلیل الرحمن علیه الصلوة و السلام است .
آن پیامبر بزرگ که بنیادگذار توحید اسلام و آورنده دین حنیف است ، در میان جمیع پیغمبران غیر از پیغمبر اسلام ، دارای تشخص و مزایائی است که مقام و مرتبه اش را از سائر پیامبران بالاتر برده است .
وَ كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ^۱ .

«و اینچنین ما به ابراهیم ملکوت آسمانها و زمین را می نمایانیم ،
و برای اینکه از صاحبان یقین باشد.»
خداوند تبارک و تعالی به دست حضرت ابراهیم علیه السلام مرده زنده کرد ، بواسطه همان جنبه وجهه الهی که در او بود و تحقق آن حضرت به اسم محیی خداوند عزوجل .

۱- آیه ۷۵ ، از سوره ۶ : الأنعام

در هر کس هر اسم از اسماء خداوند ظهور و تجلی کند ، به اذن خدا و امر خدا ، مفاد و مصداق آن اسم را میتواند در خارج تحقق بخشد .

آیات شریفه قرآن صراحت دارد بر آنکه حضرت عیسی بن مریم می‌گفت : من به اذن خدا مردگان را زنده میکنم ، و به اذن خدا کور مادرزاد را بینا میکنم ، و کسی که به مرض پیسی دچار است شفا می‌بخشم .

وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَ أَحْيِ الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ .^۱

حضرت ابراهیم علیه السلام از خدا خواست که کیفیت زنده کردن مردگان را بدست خدا بداند . خداوند این عمل را به افاضه اسم الموحی (زنده کننده) بدست خود او انجام داد .

به خلاف حضرت ارمیا که او از خدا برای سکون خاطر خود ، زنده شدن مردگان را خواست ؛ و خداوند ، خود زنده فرمود و او تماشا میکرد .

بین این دو درخواست و این دو مقام فرق بزرگی است .

أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَٰذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ .^۲

برای آنکه علو مقام و مرتبه حضرت ابراهیم علیه السلام روشن

۱- قسمتی از آیه ۴۹ ، از سوره ۳ : آل عمران

۲- قسمتی از آیه ۲۵۹ ، از سوره ۲ : البقرة

شود، قبلاً خداوند در قرآن داستان حضرت إرمیا علی نبینا وآله و علیه السلام را بیان میکند و به دنبال آن قضیه حضرت إبراهیم را بیان می‌نماید.

حضرت إرمیا از پیغمبران است و با وجودی که همه پیغمبران بر توحید دعوت می‌کنند و همه دارای درجه عصمتند، ولی در مقامات و مراتب متفاوتند.

بعد از آنکه **بُخْتُ نَصْرًا** بیت المقدس را خراب کرد و هفتاد هزار نفر را در آنجا کشت و تمام آن نواحی را به تصرف در آورد و قراء و قصبات را با خاک یکسان نمود، و بعد از آنکه سقف‌های قریه پائین آمده و مردگان به صورت استخوانهای از هم متلاشی شده درآمده بودند؛ إرمیا از کنار قریه حرکت میکرد. (و در بعضی از روایات که این قضیه را به عزیر نسبت میدهد صحیح نیست، این روایات سندی ندارد و از روایات آحاد است، و این قضیه مسلماً متعلق به إرمیا است.)

إرمیا که حرکت میکرد، عبورش در میان بیابان به قریه‌ای افتاد. دید که سقف‌های این قریه فرود آمده و خراب شده، و اهل قریه همه مرده‌اند، و استخوانهایشان از هم متفرق و جدا جدا شده، و بدنهای آنان در این قریه افتاده است.

قَالَ أَنِّي يُحْيِي هَذِهِ أَلَلَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا؟ از روی تعجب و بزرگ

۱- وجه ضبط **بُخْتُ نَصْرًا** و وجه تسمیه او را بدین نام، قبلاً در همین کتاب، ضمن مجلس ۲۱، آورده‌ایم.

شمردن مطلب گفت : چگونه خداوند این افراد کثیر را که بدین صورت در آمده‌اند بعد از مردنشان زنده میکند و حیات جدید می‌بخشد ؟

یرمیا انکار زنده شدن نمی‌کند ؛ چون پیغمبر است ؛ ولی مطلب مهم است که واقعاً انسان را در حیرت می‌اندازد .
این قضیه زنده شدن برای یرمیا از دو نقطه نظر جای تحیر داشت :

یکی از نقطه نظر اینکه استخوانها از هم جدا شده و در شرف پوسیدن است ؛ این ذرات مختلفه را خداوند چطور گرد می‌آورد و در آنها روح و زندگی میدمد ؟

دیگری از نقطه نظر طول مدّت ؛ چون تا زمانی که قیامت برپاگردد و خدا بخواهد این مردگان را زنده کند ، هر یک از ذرات آنها در گوشه‌ای از دنیا افتاده ، و باد آنها را پراکنده میکند .

این دو نقطه نظر موجب تعجب و استعلاام یرمیا شد ، و این گفتگویی بود که با خود داشت ، و خطوری بود که بر قلبش نشست .

فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ . خداوند او را صد سال میرانید ؛ همان جایی که این تعجب را نمود ، خدا به او گفت : مُتْ ، بمیر !

صد سال مُرد . الاغش هم که با او بود مُرد . جسد خود او و جسد الاغش به روی زمین افتاده است ، و مقداری انجیر یا انگور و مقداری عصیر : آب انگور چون مسافر بود از شهر با خود آورده بود ، توشه راهش همان انجیر یا انگور و عصیر بود .

ثُمَّ بَعَثَهُ، قَالَ كَمْ لَيْسَتْ قَالَ لَيْسَتْ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَيْسَتْ مِائَةَ عَامٍ .

خداوند جل و عز پس از صد سال او را زنده کرد و به او خطاب فرمود: چقدر در اینجا درنگ کردی؟

إرمیا نگاهی به اینطرف و آنطرف کرد و گفت: یک روز یا مقداری از یک روز!

چون وقتی خداوند او را میرانید صبح بود، و حالا که پس از صد سال زنده اش نموده بعد از ظهر است؛ إرمیا پنداشت خسته بوده و یک شب در اینجا خوابیده است و بنابراین توقّفش یک روز بوده است. و سپس گفت: شاید شب نخوابیده باشم و از صبح تا عصر در اینجا به خواب رفته باشم، و در اینصورت توقّفش مقداری از روز بوده است.

خداوند به او خطاب کرد: بلکه درنگ تو در اینجا صد سال است، صد سال.

فَأَنْظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَ شَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهٗ .^۱

نگاهی به خوراکی و آشامیدنی که با خود آورده بودی بینداز و بین ابداً تغییر نکرده است!

با آنکه زودترین چیزی که خراب میشود و متعفن میگردد همان انگور یا انجیر و آب انگور است که بسیار لطیف بوده و تحمل گرما و تغییرات جوئی را ندارد.

۱- قسمتی از آیه ۲۵۹، از سوره ۲: البقرة

وَأَنْظُرُ إِلَى حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ.^۱

حالا نگاهی به الاغت بکن، و بدانکه ما تو را یک آیت الهیّه برای مردم قرار داده‌ایم؛ یک آیه و علامت برای قدرت و عظمت و جلال خود.

وَأَنْظُرُ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنَشِرُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا.^۲

و نگاهی به استخوانها بنما، و بین چگونه ما آنها را از زمین بلند کرده و به هم متصل نموده و سپس گوشت به روی آنها می‌پوشانیم.

نگاه کن به الاغ! نگاه کرد و دید خداوند در یک لحظه تمام این ذرات را به هم پیوسته و ذرات استخوانها از اینطرف و آنطرف جمع شدند، و روی آن گوشت و پوست آمد؛ الاغ برخاست و ایستاد.

بین چگونه ما تو را زنده کردیم و استخوانهایت را به هم پیوستیم و به روی آن گوشت پوشانیدیم؛ و تو را درست و مستوی نمودیم. (ظاهراً اولین جایی که از خود اِرمیا زنده شد چشم او بود در حالیکه مانند غرقئ البیض^۳: سفیده تخم مرغ بود.)

آیا اینها مورد تعجب نیست که در یک طرفه‌العین خدا چنین کند؟ اِرمیا را با استخوانهای پوسیده و شکسته و خرد شده و نیز الاغش را

۱ و ۲- قسمتهائی از آیه ۲۵۹، از سوره ۲: البقرة

۳- غرقئ البیض در لغت هم به معنی سفیده تخم مرغ آمده است و هم به معنی پوست نازک و لطیف سفیده که در زیر قشر سخت تخم مرغ قرار دارد.

که درهم مشتت و متفتت بود گرد آورده ، و زنده و سالم و مستوی القامة در برابر نظر خود او قرار دهد .

جواب به دو استبعادی که ایرمیا نموده بود داده شد . هم جواب طول مدّت که صد سال گذشته است ، و هم جواب تشتت و تفرّق اجزای مردگان که خداوند در مقابل دیدگان ایرمیا اجزاء را جمع نموده و ذرات مختلفه را به هم پیوسته و حیات داده است . و علاوه بر این دو نقطه نظر ، ما این عمل را برای آنکه آیتی برای مردم باشد انجام دادیم .

جملات فَأَنْظُرُ إِلَى طَعَامِكَ وَ شَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَ أَنْظُرْ إِلَى حِمَارِكَ برای رفع استبعاد طول مدّت است ؛ که انگور و عصیر خراب نشده و الاغ پوسیده زنده میشود .

وَ لِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ برای عبرت مردم و مشاهده مردم و تاریخ است ، که صد سال گذشته و نسل عوض شده و ایرمیائی که یک زمان زنده بود و در روی زمین حرکت میکرد و دارای اثر بود و تبدیل به خبر شده و در صفحات تاریخ جای گرفته است ، هم اکنون دوباره تبدیل به اثر شده و از لابلای کتابها و ورقها در مقابل چشم مردم به روی زمین حرکت میکند .

و جمله وَ أَنْظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنَشِّرُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا برای رفع استبعاد تفرّق و تشتت اعضاء و اجزای مردگان است ، که برای خداوند قدیر و علیم ، این امور موجب سنگینی و سختی و صعوبت نیست .

فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۱

چون زنده شدن مردگان بدین طرز برای او واضح و روشن شد ، گفت : میدانم که خداوند بر هر چیز تواناست . نفرمود : الآن دانستم ، زیرا که اِرمیا پیغمبر است و از اوّل میدانسته است که خدا قادر است ، ولیکن این دانش سابق ، بواسطه تبیین و وضوح فعلی موجب سکون خاطر او شد .

این قضیه اِرمیا است ، ولیکن حضرت ابراهیم به همین طرز زنده شدن مردگان ، به سؤالش پاسخ داده نمی‌شود ؛ او میخواهد کیفیت اِعمال قدرت فاعلیّه خدا را در زنده کردن مردگان بداند .

وَ إِذْ قَالَ اِبْرٰهِيْمُ رَبِّ اَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتٰى قَالَ اَوَلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلٰى وَّلٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قَالَ فِخْذْ اَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ اِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلٰى كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يٰٰ تَيْبٰتُكُنَّ سَعِيًّا وَاَعْلَمُ اَنَّ اللَّهَ عَزِيْزٌ حَكِيْمٌ ۲

حضرت ابراهیم مانند اِرمیا سؤال از زنده شدن مردگان نمی‌کند ، بلکه از کیفیت قوه فاعلیّه پروردگار و تأثیر آن در روی مردگان پرسش میکند ؛ او کسی است که خداوند به او ملکوت آسمانها و زمین را نشان داده است و از موقنین است .

خداوند به ابراهیم ملکوت را نشان داد ، یعنی او را در مرکز ملکوت قرار داد و قلب او را حاوی اسرار ملکوتی قرار داد .

۱- ذیل آیه ۲۵۹ ، از سوره ۲ : البقرة

۲- آیه ۲۶۰ ، از سوره ۲ : البقرة

تقاضا میکند که: رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى، به من نشان بده چگونه زنده میکنی تو! نمی‌گوید: كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى؛ چگونه زنده میشوند مردگان؟ و همانطور که ذکر شد بین این دو سؤال فرق بسیار است.

فرض کنید یک وقت کسی که پنیر را ندیده است از شما می‌پرسد پنیر چیست؟

شما به فرزند خود می‌گوئید: قدری پنیر بخر و بیاور. او می‌بیند ماده‌ای است سفید و چرب و به شکل قالب در آمده و از لبنیات است، وضع ساختمانی او را می‌بیند و میداند. ولی یک وقت میخواهد بفهمد پنیر را چگونه درست می‌کنند؟ به او می‌گوئید: شیر را در حرارت معینی گرم کن، و بعد مایه پنیر را به مقدار معین به آن داخل کن و صبر کن تا زمانی بگذرد و خود را ببندد و سرد شود، و سپس آن را در کیسه‌ای بریز تا آب‌های جدا شده از شیر خارج گردد، این است کیفیت ساختن پنیر. این دو مطلب با هم فرق دارد. اول نشان دادن پنیر است به کسی که ماهیت آنرا نمیداند، و دوم ساختن پنیر و اطلاع از کیفیت پیدایش آن است.

خداوند در پاسخ پرسش ابراهیم می‌گوید: أَوَلَمْ تُؤْمِنْ؛ آیا تو به این معنی ایمان نداری و نرسیده‌ای؟ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي؛ گفت بلی ایمان دارم و رسیده‌ام ولی برای آرامش و سکون نفس خود تقاضا دارم.

میخواهم آنطور دریای دل من آرام بگیرد که در آن هیچ موجی مشاهده نشود ، و هیچ اضطرابی نباشد .

افرادی که دارای سکینه و اطمینان نیستند گرچه موحد هم باشند ، دائماً یک نوسان و حرکتی بر دل آنها هست و آنرا آزار میدهد ؛ خطرات ، دل آنها را مضطرب میکند گرچه در دریای توحید غوطه‌ورند .

شما اگر به کسی بگوئید : برو در میان قبرستان ، در میان قبری مرده‌ای است کفن شده ، ولی روی قبر را نپوشانده‌اند و فردا بناست روی آن را بپوشانند ، در دست آن مرده یک انگشتری است ، آنرا بیاور ، و این عمل را در همین امشب باید انجام دهی و تنها به قبرستان بروی ؛ غالب افراد از این عمل ترس و وحشت دارند ؛ با آنکه به علم‌الیقین میدانند در قبرستان خبری نیست ، و مرده به کسی کاری ندارد . و اگر أحياناً وارد قبرستان شوند ، قلب شروع میکند به زیاده زدن ، و کم‌کم هرچه نزدیکتر رود ضربانش بیشتر میگردد ، و دست و پا شروع میکنند به لرزیدن ؛ کمی اگر جلوتر رود ممکنست هنوز به قبر معهود نرسیده از حرکت باز ایستد و روی زمین بیفتد ، و أحياناً ممکن است از شدت دهشت بمیرد .

این عمل برای افراد غیر مأنوس مشکل است ؛ با وجود یقین و علم .

إبراهیم خلیل علیه السلام به خدا میگوید : من میدانم که تو با اسم المّحیی و با اسم القدر زنده میکنی ؛ میخواهم به اندازه‌ای این

حقیقت را لمس کنم که ابدأ اضطرابی نباشد، بلکه سکون خاطر باشد. یعنی من میخواهم آن اسم را چنان مس کنم که به علم یقین و عین یقین و حق یقین این مطلب برای من مکشوف افتد.

خطاب رسید:

قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَا تَيْنِكَ سَعِيًّا وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ.

«برو چهار مرغ پرنده بگیر و آنها را بیاور در خانه که با تو انس بگیرند، و بعد آنها را بکش و قطعه قطعه کن و در یک هاون چنان بکوب که همه اجزاء و ذرات آنها در هم داخل شود، و سپس در بالای هر یک از این کوهها یک جزء از آن را بگذار! و پس از آن آنها را یک یک صدا بزن، می بینی که آنها با شتاب بسوی تو می آیند؛ و بدانکه خداوند عزیز و حکیم است.»

به روایت علی بن ابراهیم قمی در تفسیرش، این پرندگان عبارت بودند از طاووس و خروس و کبوتر و کلاغ.^۱

ابراهیم به فرمان و اذن خدا مرغها را کشته و درهم آمیخته و از مخلوط شده آنها هر عَشْرِي را بر فراز کوهی قرار داد. و سپس منقار طاووس را به دست گرفت و گفت: ای طاووس بیا!

حال ابراهیم در اینحال، حال عادی نبود بلکه فانی در ذات خدا و اسماء حسناى او بود؛ فانی بود در اسم عزیز و حکیم و قدیر و

۱- «تفسیر قمی» طبع سنگی، ص ۸۱

محبیی .

پس در حقیقت ابراهیمی نبود تا بگوید : طاووس بیا ؛ خدا بود ،
و خدا فرمود : طاووس بیا !

ابراهیم دید ذرات بسیاری از بالای ده کوه به سمت او با شتاب
در حرکتند . آمدند و آمدند و به منقار طاووس که در دست او بود
چسبیدند ، و بدن و پیکره طاووس و دست و پا درست شد ، اسکلت
بدن ساخته شد . این ذرات استخوان بود که اول اصل هیکل طاووس
را تشکیل دادند .

و پس از آن ذرات گوشت آمدند و ذرات چشم و زبان و سائر
اعضاء و أمعاء و أحشاء همینطور می آمدند و با سرعت و بلادرنگ
اجزاء طاووس را می ساختند .

بعد نوبت رسید به پرها ، ذرات پر هم بدون انحراف و اعوجاج
از فراز کوهها با شتاب آمدند ، بالها و پرهای طاووس نیز تمام شد . در
این حال طاووس تکانی خورد ؛ یک طاووس زنده و زیبا در مقابل
ابراهیم .

به همین طریق حضرت ابراهیم منقار خروس و کبوتر و کلاغ را
در دست گرفت و هر یک از آنها را صدا زد و ذرات هر یک از آنها از
فراز هر یک از کوهها با سرعت آمده و به منقارها پیوستند ، و آن مرغها
نیز زنده شده و در مقابل حضرت ابراهیم قرار گرفتند .

این کارها به دست حضرت ابراهیم به اذن خدا انجام گرفت ؛ و
ندای «بیا» که از حضرت ابراهیم - به امر خدا : **قُمْ آدْعُهُنَّ** - برخاست ،

إنشاء حیات و اِعمال قُوَّة فاعلیّه برای زنده نمودن بود .

و لذا چون ابراهیم این عمل را انجام داد خطاب رسید: **وَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ**؛ و بدان که خداوند قیوم موجودات است و مقام عزت او اقتضای فاعلیت دارد، و دارای مقام حکمت است یعنی فتور و سستی و انفعال در او نیست و کارهای او بر اساس استحکام استوار است .

ولی درباره حضرت اِرمیا میفرماید: **فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ** .

اِرمیا که آن منظره را دید گفت: میدانم که خداوند به هر کاری تواناست .

اگر شنیدید اَمیرالمؤمنین علیه السّلام مرده زنده نموده است، جای تعجب نیست؛ اَمیرالمؤمنین دارای اسم است و متحقق به اسم است .

کار پاکان را قیاس از خود مگیر

گر چه باشد در نوشتن شیر شیر

شیری که روی کاغذ نوشته میشود شیری است که دست بازی اطفال و کودکان است و آنرا با دست خود پاره می‌کنند؛ و شیری هم که در بیشه خفته است شیری است که از نزدیک آن اگر کسی بگذرد و صدای تنفس آنرا بشنود زهره‌اش آب میشود .

طفل شیرخوار که قدرت پراندن مگس را از روی بینی خود ندارد، کجا میتواند ادراک کند که پهلوانی هم در دنیا هست که

هالتیر چهارصد کیلوگرمی بر میدارد؟

اشاره حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام به نقش شیری که در روی پرده بود، و زنده شدن و دریدن مرد مسخره چی و ساحر را در مجلس هارون؛ و اشاره حضرت علی بن موسی الرضا علیه السّلام به دو نقش شیری که روی مسند مأمون کشیده بودند، و زنده شدن و دریدن آنها حاجب مأمون را که مأمور بود در مجلس حضرت رضا علیه السّلام را تحقیر کند، در کتب معتبره ضبط و ثبت است.^۱

حقیر خودم این داستان را از مرحوم آیه الحقّ و سند العلم آیه الله حاج میرزا محمد جواد انصاری همدانی رضوان الله علیه شنیدم که میفرمود: یکی از بزرگان همدان که با ما سابقه دوستی و آشنائی خیلی قدیمی داشت برای ما نقل کرد که:

من برای کشف حقیقت و فتح باب معنویات، متجاوز از بیست سال در خانقاهها تردد و رفت و آمد کرده بودم، و در نزد اقطاب و درویش رفته و دستوراتی گرفته بودم. ولی هیچ نتیجه‌ای حاصل نشد، و هیچ روزنه‌ای از کمال و معارف پیدا نشده و هیچ بابی مفتوح

۱- داستان زنده شدن شیر به امر حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام را ابن شهر آشوب در کتاب «مناقب» خود از علی بن یقظین، ضمن حالات آن حضرت آورده است. (ج ۲، ص ۳۶۴ و ۳۶۵ از طبع سنگی)

و داستان زنده کردن شیر به دست حضرت امام رضا علیه السّلام را در «عیون أخبار الرضا» (باب ۴۰، ص ۳۴۵ از طبع سنگی) و نیز کتاب «إثبات الهداة» (ج ۶، ص ۵۵ و ۵۶) آورده‌اند و ما این دو داستان را در جلد اول از همین کتاب ص ۲۲۸ تا ص ۲۳۰ نقل کرده‌ایم.

نگشت بطوریکه دچار یأس و سرگردانی شدم و چنین پنداشتم که اصلاً خبری نیست، حتی آنچه از ائمه علیهم السلام نقل شده است شاید گزاف‌گوئی باشد.

شاید مطالب جزئی از پیامبران و امامان نقل شده و سپس در اثر مرور زمان در بین مریدان و تابعان آنها بزرگ شده و ورم کرده است، و بالتّیجه حالا مردم برای آنان معجزات و کرامات و خارق عادات ذکر می‌کنند.

گفت: مشرف شده بودم به اعتاب عالیات، زیارت کربلا را نمودم، به نجف اشرف مشرف شدم و زیارت کردم، و یکروز به کوفه آمدم و در مسجد کوفه اعمالی که وارد شده است را انجام دادم؛ و قریب یک ساعت به غروب مانده بود که از مسجد کوفه بیرون آمدم و در جلوی مسجد منتظر ریل بودم که سوار شوم و مرا به نجف بیاورد. در آن زمان بین نجف و کوفه که دو فرسخ است، واگن اسبی کار میکرد و آنرا ریل می‌گفتند.

هر چه منتظر شدم نیامد. و در این حال دیدم مردی از طرف بالا به سمت من می‌آید و او هم به سمت نجف میرفت. او یک مرد عادی بود، کوله پشتی هم داشت. سلام کرد و گفت: چرا اینجا ایستاده‌ای؟
گفتم: منتظر واگن هستم، میخواهم به نجف بروم!

گفت: بیا حالا با هم یواش یواش می‌رویم تا ببینیم چه میشود! با هم صحبت می‌کنیم و می‌رویم تا ببینیم چه میشود!
با او به صحبت پرداخته و به راه افتادیم. در بین راه بدون مقدمه

به من گفت: آقا جان! این سخنها که تو میگوئی که هیچ خبری نیست، کرامات و معجزه اصلی ندارد، این حرفها درست نیست!

من گفتم: چشم و گوش من از این حرفها پر شده، از بس که شنیدم و اثری ندیدم؛ این حرفها را دیگر با من نزن؛ من به این امور بی اعتقاد شده‌ام!

چیزی نگفت. کمی که راه آمدیم دوباره شروع کرد به سخن گفتن؛ گفت: بعضی از مطالب را باید انسان توجه داشته باشد. این عالم دارای ملکوت است، دارای روح است؛ مگر خودت دارای روح نیستی؟ چگونه هم اکنون بدنت راه می‌رود، این به اراده تو و به اراده روح تست؛ این عالم هم روح دارد، روح کلی دارد.

روح کلی عالم امام است؛ از دست امام همه چیز بر می‌آید. افرادی که آمدند و دگن‌داری نموده و مردم را به باطل خوانده‌اند، دلیل نمی‌شود که اصلاً در عالم خبری نیست؛ و بدین جهت نباید انسان دست از کار خود بردارد و از مسلمات منحرف شود!

من گفتم: من از این حرفها زیاد شنیده‌ام، گوشم سنگین شده، خسته‌ام؛ حالا قدری در موضوعات دیگر با هم سخن گوئیم! شما چکار دارید به این کارها!؟

گفت: نمی‌شود، جانم نمی‌شود!

گفتم: من بیست سال تمام در خانقاهها بوده‌ام، با مرشد و اقطاب برخورد کرده‌ام؛ هیچ دستگیر من نشده است!

گفت: این دلیل نمی‌شود که امام هم چیزی ندارد. چه چیز اگر ببینی باور میکنی؟!

در اینحال ما رسیده بودیم به خندق کوفه - سابقاً بین کوفه و نجف خندقی حفر کرده بودند که هم اکنون آثار آن معلوم است - گفتم: اگر کسی یک مرده زنده کند من حرف او را قبول دارم؛ و هر چه از امام و پیغمبر و از معجزات و کرامات آنها بگویند قبول دارم. ایستاد و گفت: آنجا چیست؟ من نگاه کردم دیدم یک کبوتر خشک شده در خندق افتاده است.

گفت: برو بردار و بیاور! من رفتم و آن کبوتر مرده خشک شده را آوردم.

گفت: درست ببین مرده است؟!

گفتم: مرده و خشک شده و مقداری از پرهایش هم کنده شده است.

گفت: اگر این را زنده کنم باور میکنی؟!

گفتم: نه تنها این را باور میکنم؛ از این پس تمام گفتار تو را باور دارم، و تمام معجزات و کرامات امامان را باور دارم. کبوتر را به روی دست گرفتم، و اندک توجهی کرد و دعائی خواند و سپس به کبوتر گفت: به **إذن خدا پیر**؛ این را گفت و کبوتر به پرواز درآمد و رفت.

من در عالمی از بهت و حیرت فرو رفتم.

گفت: بیا! دیدی؟ باور کردی؟ حرکت کردیم به طرف نجف

ولی من حالم عادی نبود و حال دیگری بود سراسر تعجب و حیرت .
گفت : آقا جان من ! این کار را دیدی که به اذن خدا من کردم ؛ این کار
بچه مکتبی هاست ! عبارت خود اوست : این کار بچه مکتبی هاست .
چه میگوئی من اگر چیزی نینم قبول نمی‌کنم ! مگر امام و
پیغمبر آمده‌اند که هر روز برای من و تو سفره‌ای پهن کنند و از این
کرامات به حلقوم مردم فرو کنند ؟ آنها همه‌گونه قدرت دارند ، و به
إذن خدا هر وقت حکمت اقتضا کند انجام میدهند ؛ و بدون اذن خدا
محال است از آنان کاری سرزند .

این کار بچه مکتبی هاست و تا سر منزل مقصود بسی راه است .
با هم مرتباً سخن می‌گفتیم و من از او سؤالاتی کردم که به همه
آنها پاسخ داد ؛ تا رسیدیم به نزدیک نجف اشرف .

سابقاً که از کوفه به نجف می‌آمدند اول قبرستان معروف
وادی السلام بود ، بعد وارد نجف میشدند . چون به وادی السلام
رسیدیم خواست خداحافظی کند و برود ، من گفتم : بعد از بیست
سال زحمت و رنج امروز به نتیجه رسیدم ، من دست از شما
برنمیدارم ! تو می‌خواهی بگذاری و بروی ! من از این به بعد با شما
ملازم هستم .

گفت : فردا اول طلوع آفتاب همین جا بیا ، با همدیگر ملاقات
می‌کنیم !

شب تا به صبح من از شوق دیدار او به خواب نرفتم و هر ساعت
بلکه هر دقیقه اشتیاق بالا میرفت ، که فردا صبح برای دیدار او بروم .

اول طلوع صبح در وادی السلام حاضر شدم ، دیدم جنازه‌ای را آوردند و چند نفر با او بودند ، و همینکه خواستند دفن کنند معلوم شد جنازه همان مرد است .

اینها داستان سرائی نیست ، و از لابلای کتب عتیقه و قدیمه نیامده است ؛ مال این زمان است ، راوی آن سلمان زمان مرحوم انصاری (ره) و از رحلت ایشان تا به حال هفده سال گذشته است .^۱ تو به تاریکی علی را دیده‌ای زین سبب غیری بر او بگزیده‌ای حق را چو به خلق شد جلوه‌گری

پوشید علی را به لباس بشری

از عالم لامکان به امکان آورد

تا بیخبران را دهد از خود خبری

عجیب اینستکه در زمان خود علی هم کسی نفهمید علی چه میگوید . خودش فرمود: **إِنَّمَا كُنْتُ جَارًا جَاوَرَكُمْ بَدَنِي أَيَّامًا** . «من فقط همسایه‌ای بودم ، که بدن من چند روزی با شما مجاورت نمود.» خطبه‌های امیرالمؤمنین علیه السلام در کتاب‌ها نوشته شد ، دست به دست گشت و برای مردم قرائت شد ؛ در هر زمان چه کسی فهمید علی چه میگوید ؟

۱- رحلت آن مرحوم در دوم ذوالقعدة ۱۳۷۹ هجریه قمریه است و تا زمان این اباحت که ماه رمضان ۱۳۹۶ بود هفده سال گذشته بود ، ولی تا زمان طبع اول این جلد از دوره «معاد شناسی» که ربیع الأول ۱۴۰۳ میباشد تقریباً بیست و چهار سال میگذرد .

استاد ما حضرت علامه طباطبائی مدّ ظلّه چند خطبه از «نهج البلاغه» راجع به توحید در جلد ششم تفسیر «المیزان» از صفحه ۹۶ تا صفحه ۱۰۴ آورده‌اند که بسیار شایان دقت است .

اوّل ، خطبه اوّل : **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَبْلُغُ مِدْحَتَهُ الْقَائِلُونَ** - تا آخر خطبه .

دوّم ، خطبه شصت و سوّم : **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَسْبِقْ لَهُ حَالٌ حَالًا** - تا آخر خطبه .

سوّم ، خطبه صد و پنجاهم : **الْحَمْدُ لِلَّهِ الدَّالُّ عَلَى وُجُودِهِ بِخَلْقِهِ** - تا آخر خطبه .

چهارم ، خطبه صد و شصت و یکم : **الْحَمْدُ لِلَّهِ خَالِقِ الْعِبَادِ وَ سَاطِحِ الْمِهَادِ** - تا آخر خطبه .

پنجم ، خطبه صد و هشتاد و چهارم : **مَا وَحَدَّهُ مِنْ كَيْفِهِ ، وَ لَا حَقِيقَتَهُ أَصَابَ مِنْ مَثَلِهِ** - تا آخر خطبه .

سپس حضرت استاد فرموده‌اند : مطالبی را که در این خطبه‌ها امیرالمؤمنین علیه السلام بیان فرموده‌اند درباره توحید بالصرافه ذات حقّ تعالی ، احدی از علماء معنای آنرا تا هزار سال ادراک نکرده است و حتّی بوعلی سینا نیز این معنی را تفهّم ننموده و توحید حقّ را توحید عددی میدانسته است .

و نیز مطالب نفیسی در پاورقی ص ۱۱۰ آورده‌اند که شایان ملاحظه است .

أقول : ظاهراً مراد استاد از علماء بعد از هزار سال مرحوم

صدرالمُتألّهین است که قائل به توحید بالصرافه است .

باری ، ما به احترام بدن آن حضرت و به احترام تعلق نفس به آن بدن برای زیارت و دعا و توسّل به نجف اشرف میرویم ، وگرنه روح و نفس آن حضرت همه جا را گرفته ؛ لَا شَرَفِيَّةٌ وَلَا غَرَبِيَّةٌ^۱ .
همه جا هست ، و با همه چیز هست . ولی اعظم کارخانه صنع ربوبی است جلّ و عزّ .

حضرت آدم ابوالبشر برای نجات و وصول به مقصود ، به او متوسّل شد . حضرت نوح و حضرت موسی و حضرت عیسی و سائر انبیاء علی نبینا و آله و علیهم الصلوة و السلام به او متوسّل شدند .

ما مفصلاً در بعضی از بیانات خود آورده ایم که حضرت ابراهیم با آنکه از همه پیامبران غیر از پیامبر اسلام ، افضل و اشرف است ، و با وجود آنکه از مُخلصین بوده است ؛ ولی برای وصول به مقام صلوح که از خدا تقاضا میکند ، خداوند وعده وصول به آخرت به او میدهد :

وَلَقَدْ أَصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي آخِرَةِ لَمِنَ الصّٰلِحِينَ^۲ .

و حضرت یوسف که از خداوند این مقام را تقاضا می نماید ،
ابتداً در قرآن مجید جوابی برای او نیامده است که در دنیا یا آخرت به

۱- قسمتی از آیه نور : آیه ۳۵ ، از سوره ۲۴ : النور

۲- قسمتی از آیه ۱۳۰ ، از سوره ۲ : البقرة

او داده میشود، و فقط دعا و درخواست او ذکر شده است:

أَنْتَ وَلِيٌّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي
بِالصَّالِحِينَ^۱.

ولی در قرآن مجید از آن حضرت یعنی از أمير المؤمنين
عليه السلام به «صالح المؤمنين» تعبیر شده است.

إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ
اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيْلُ وَصَلِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةَ بَعْدَ ذَلِكَ
ظَهِيْرٌ^۲.

بر اساس سعه روحی و عظمت و علو آن حضرت در مقام
توحید ذاتی و فناء و بقاء بالله در ذات حضرت احدیت بر اساس
شاگردی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بود که همه انبیاء به آن
حضرت و انوار خمسه طاهره متوسل میشدند و به برکت آنها
میخواستند نقصان کمالی خود را ترمیم و تکمیل نمایند.

کی رفته‌ای زدل که تمنا کنم ترا

کی بوده‌ای نهفته که پیدا کنم ترا

غیبت نکرده‌ای که شوم طالب حضور

پنهان نگشته‌ای که هویدا کنم ترا

با صد هزار جلوه برون آمدی که من

با صد هزار دیده تماشا کنم ترا

۱- ذیل آیه ۱۰۱، از سوره ۱۲: یوسف

۲- آیه ۴، از سوره ۶۶: التحریم

مستانه کاش در حرم و دیر بگذری

تا قبله گاه مؤمن و ترسا کنم ترا

طوبی و سدره گر به قیامت به من دهند

یکجا فدای قامت رعنا کنم ترا^۱

أمیر المؤمنین علیه السلام یک جلوه نداشت ، در هر آن هزار و هزاران جلوه ! کجا انسان میتواند با این چشم های رمدآلود جلوه های او را تماشا کند ! باید صد هزار دیده داشت تا جلوات او را دید ؛ پس باید با چشم علی ، علی را نگریست .

دیده ای وام کنم از تو به رویت نگرم

زانکه شایسته دیدار تو نبود نظرم^۲

خدا کند کار ما در همه عوالم با أمیر المؤمنین باشد . با یک ندا ما را زنده کند ، همانطور که ابراهیم مرغان را ندا کرد و زنده کرد . أمیر المؤمنین است که میتواند با نظره ملکوتی خود ، مس وجود ما را کیمیاوار طلا کند و از عوالم بهیمیّت به اوج انسانیت برساند ؛ و این انسان ظلمانی محبوس در سجن هوی و هوس را ملکوتی نموده ، و به توحید صرف هدایت نماید .

به ذره گر نظر لطف بو تراب کند

به آسمان رود و کار آفتاب کند

در باب زیارت آن حضرت از رسول الله صلی الله علیه و آله و

۱- «دیوان فروغی بسطامی» طبع انتشارات صفی علیشاه ، ص ۴

۲- «دیوان مغربی» طبع اسلامیه ، ص ۸۶

سَلَّمَ وَارِدَ اسْتِ كِه : مَنْ زَارَ عَلِيًّا بَعْدَ وَفَاتِهِ فَلَهُ الْجَنَّةُ^۱ . «كسيكه علي را بعد از وفاتش زيارت كند ، براي او بهشت است.»

و از حضرت صادق عليه السلام وارد است :

مَنْ تَرَكَ زِيَارَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ، لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ . أَلَا تَزُورُونَ مَنْ تَزُورُهُ الْمَلَائِكَةُ وَ النَّبِيُّونَ ؟^۲

«كسيكه زيارت اميرالمؤمنين را ترك كند خداوند به او نظر نمي كند . آيا زيارت نمي كنيد كسي را كه ملائكه و پيغمبران زيارت او را مي كنند؟»

و نيز از آن حضرت روايت است كه فرمود :

إِنَّ أَبْوَابَ السَّمَاءِ لَتُنْفَتَحُ عِنْدَ دُعَاءِ الزَّائِرِ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ؛ فَلَا تُكُنْ عِنْدَ الْخَيْرِ نَوَامًا .^۳

«بدرستيكه درهاي آسمان در وقت دعای زیارت کننده امیرالمؤمنین علیه السلام گشوده میشود ؛ پس برای اکتساب خیر و رحمت در خواب نباش!»

مجلسی رضوان الله عليه روايت ميكند از «مناقب» از كتاب «أخبار الطالبيين» كه : روميان جماعتي از مسلمانان را اسير كردند ، و آنها را به نزد سلطان روم بردند . سلطان بر آنها كفر را عرضه كرد ، آنان امتناع كردند .

سلطان دستور داد همه را در ديگ روغن زيتون كه جوش آمده بود انداختند ، و فقط يك نفر از آنها را باقي گذارد كه خبر اين داستان

۱ و ۲ و ۳- «مناقب» ابن شهر آشوب ، طبع سنگي ، ج ۲ ، ص ۸۴

را برای مسلمانان ببرد .

این مرد که بسوی کشور اسلام حرکت میکرد ، در میان شب صدای سمّ اسبانی به گوشش رسید . ایستاد دید که این اسب سواران همان اصحاب و یاران او هستند که در دیگ جوشیده شده‌اند . از حرکت و موقعیت آنان سؤال کرد . در پاسخ گفتند : چون امیرالمؤمنین دار فانی را وداع گفت ، یک منادی از آسمان در میان شهیدانی که در خشکی و در دریا شهید شده‌اند ندا کرد : امیرالمؤمنین علیّ بن ابی طالب علیه السّلام به درجه شهادت رسیده است ؛ شما بر او نماز بخوانید !

ما از قبرهای خود حرکت کردیم و بر او نماز خواندیم ، و اینک بازگشتیم و عازم مراجعت به خوابگاه‌های خود هستیم^۱ . البته باید دانست که این داستان عالم برزخ است و برای این مرد بطور مکاشفه معلوم شده است .

از صفوان جمّال روایت است که میگوید : در خدمت حضرت صادق علیه السّلام به حجّ مشرف شدیم . در میان راه ، حضرت بسیار متأثر بود .

از علت این اندوه پرسش کردم ، فرمودند : مگر مؤمن میتواند ببیند و غمگین نشود !

به خدا قسم اگر آنچه را که من می‌شنوم تو هم می‌شنیدی متأثر میشدی !

۱- «بحار الأنوار» ج ۹ ، ص ۶۷۹

عرض کردم: بفرمائید علّت تأثر شما چه بوده و واقعه‌ای را که مشاهده کرده‌اید چیست؟

حضرت فرمودند: تمام فرشتگان پروردگار به عرش خدا ملتجی شده، و میگویند: خدایا عذاب قاتلان امیر المؤمنین و قاتلان حسین را زیاد کن. و تمام ملائکه و طوائف جنّ در آنجا گریه میکنند برای مصیبت جدّم امیر المؤمنین، و مصیبت جدّم حسین. آدم مگر میتواند این مناظر را ببیند و خواب راحت کند، و فکر طعام و آشامیدنی باشد.^۱

ابن قولویه قمی روایت میکند از پدرش از سعد بن عبدالله از بعضی از اصحابش از أحمد بن قتیبه همدانی از إسحاق بن عمّار که می‌گوید: من به حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام عرض کردم که: من شب عرفه را در حائر حضرت امام حسین علیه السّلام بیتوته کردم و پیوسته مشغول به نماز بودم، و در آنجا قریب پنجاه هزار نفر بودند که همگی دارای صورت‌های زیبا بوده و به بوهای عطر معطرّ شده بودند، و آنها نیز تمام طول شب را به نماز مشغول بودند.

ولیکن همینکه صبح طالع شد، سجده کردم و چون سر از سجده برداشتم از آن جمعیت کسی را ندیدم.

حضرت فرمودند: پنجاه هزار نفر از فرشتگان برای نصرت امام حسین علیه السّلام به کربلا فرود آمدند، ولی وقتی رسیدند که آن حضرت به درجه شهادت رسیده بود؛ و آنها به آسمان بالا رفتند.

۱- «نفس المهموم» ص ۳۱۳، از ابن قولویه

خداوند به آنها وحی فرستاد: شما برای نصرت فرزند حبیب من به زمین کربلا رفتید، ولی او کشته شده بود و نتوانستید او را یاری کنید؛ حال به زمین پائین روید و در اطراف قبر حسین مقیم باشید با حالت پریشان، ژولیده و گردآلود باشید تا روز قیامت!

مجلس مسیت ششم

معنای وجه و وجه موجودات

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَالِهِ الطَّاهِرِينَ

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ^۱

قال الله الحكيمُ في كتابه الكريم :

كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ * وَبَقِيَ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ .

(بیست و ششمین و بیست و هفتمین آیه ، از سوره الرَّحْمَنِ :

پنجاه و پنجمین سوره از قرآن کریم)

عالم خلقت و جهان آفرینش ظاهری دارد و باطنی . ظاهر آن همین موجودات متکثره مادّیه و طبیعیّه میباشد که هر یک از آنان دارای تشخّص و انانیت است ، و هر کدام به اندازه وسعت و گشایش ماهیت خود از نعمت وجود و علم و قدرت برخوردارند ؛ و این ماهیات مختلفه و هوّیات متفاوته ، خود را میزان ارزش و حیات قرار داده و دعوت به خویش می کنند و از موجودیّت و شخصیّت خود

۱- مطالب گفته شده در روز بیست و ششم ماه مبارک رمضان .

دفاع می نمایند .

چون خود را در معرض نقص ببینند ، برای ترمیم و متمیم موجودیت خود از موجودات دیگر استفاده می کنند ؛ و آنانرا برای رفع نقصان خود استخدام می کنند . و برای جلب منفعت و دفع ضرر از هرگونه تلاش دریغ ندارند ؛ و اگر أحياناً اصل زندگی و حیات خود را در معرض مخاطره مشاهده نمایند ، با تمام قوی به دفع آن برمی خیزند ، و برای دفاع از حیات تا سرحد مرگ و نیستی پیش میروند .

این موجودات دارای نفوس و شخصیت های متفاوتی هستند ، و هر یک از آنان ندای استقلال در داده و علم موجودیت خاصه خود را به دوش می کشد .

و باطن این عالم آفرینش همان ربط محض این موجودات با عوالم مجردة لاهوتیه و جبروتیه ، و ربط محض با حضرت باری تعالی شأنه العزیز میباشد که از عالم ربوبی و صقع جبروتی به آنها افاضه وجود و علم و قدرت و حیات میکند ، و دائماً گل بوستان این ماهیات را شاداب و با طراوت میدارد ، بطوریکه اگر یک لحظه آن ربط قطع گردد ، تمام این عالم با این گسترش عجیب و این پهناوری مُحیر العقول ، با عدم محض یکسان و بلادرنگ مُهر باطل شد که همان نیستی مطلق از حیات و وجود و آثار و لوازم آن است بر پیشانی آن زده میشود .

این عالم ظاهر را وجه آفرینش و وجه خلقت گویند و آن عالم

باطن را **وجهه الهیه** و **وجه الله** گویند .

«وجه» به معنای نشان دهنده و ارائه دهنده ذات موجود است . مثلاً **وجه انسان** بهترین و عالی ترین عضو اوست که نمایشگر و نشان دهنده اوست که از آن به سیما و صورت نیز تعبیر می کنند . و وجه عمارت نمای جلو ساختمان است که با مشخصاتی از سائر ساختمانها امتیاز دارد . و وجه مرکبها و سیارات و سائر چیزها نیز بهترین عضو از اعضاء نشان دهنده آن مرکب و سیاره است .

و وجوه این موجودات از انسانها و حیوانها مختلف است ؛ زیرا بر اساس و زیربنای اختلاف آفریده شده اند ، و معیار و میزان اختلاف نیز در وجوه آنان مشهود است .

و **وجهه الله** که این موجودات را به وجود آورده و لباس هستی در تن آنها کرده است واحد است ، چون خدا واحد است . و حیات و علم و قدرتی که افاضه میکند واحد است ، و کیفیت ربط این موجودات با عالم باطن واحد است .

مقدار حیات و علم و قدرت در موجودات مختلف است ، ولی اعمال قدرت و علم و حیات در ذات الهیه برای ایجاد موجودات مختلفه مختلف نیست . خداوند برای آفرینش خورشید قدرت بیشتری اعمال نکرد تا برای آفرینش یک قطعه از کرات بسیار کوچکتر ، و برای خلقت کوه الوند علم و قوه بیشتری بکار نبرد تا برای خلقت یک قطعه سنگ ، و نیز برای خلقت فیل و پشه ، و برای آفرینش اولین و عالی ترین موجودات امکانیه حضرت محمد بن

عبدالله صَلَّى الله عليه و آله و سلّم تا برای آفرینش ضعیف‌ترین فرد از صنف انسان یا انواع حیوان^۱.

قدرت و علم و سائر صفات و أسماء الهیّه واحد است، و به یک نهج خاصّ و طریق واحد مخصوص، به موجودات تعلق میگیرد. از ناحیه حضرت ربوبی شدّت و ضعف، و زیاده و نقصان، و کمّ و کیف ندارد، زمانی و مکانی نیست.

وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلِمَةٍ بِلَبْسٍ^۲.

«امر ما نیست مگر یکی، مانند یک چشم بر هم زدن.»

وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلِمَةٍ بِلَبْسٍ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ^۳.

«و امر وقوع ساعت قیامت نیست مگر به قدر یک چشم

بر هم زدن یا نزدیکتر از آن.»

ولیکن از ناحیه موجودات این عالم و ظروف مختلفه و ماهیات متکثره مختلف میشود: ضعف و شدّت، و زیاده و نقصان، و مقید بودن به زمان و مکان و سائر أعراض پدید می‌آید.

۱- در «أسفار أربعه» طبع سنگی ج ۱، ص ۲۶؛ و طبع حروفی ج ۱، ص ۱۱۴ از فیلسوف عرب یعقوب بن إسحق کندی نقل میکند که:
«إذا كانت العلة الأولى متصلة بنا لفيضه علينا و كنا غير متصلين به إلا من جهة، فقد يمكن فينا ملاحظته على قدر ما يمكن للمفاض عليه أن يلاحظ المفيض؛ فيجب أن لا ينسب قدر إحاطته بنا إلى قدر ملاحظتنا له، لأنها أغزر و أوفر و أشد استغراقاً.»

۲- آیه ۵۰، از سوره ۵۴: القمر

۳- قسمتی از آیه ۷۷، از سوره ۱۶: النحل

آن جنبه الهیّه را وجه الله ، و این جنبه خلقیّه را وجه الخلق گویند .

و نیز آنرا عالم ملکوت یا باطن و غیب ، و این را عالم مُلک یا شهادت و ظاهر گویند .

و نیز آنرا عالم امر ، و این را عالم خلق گویند که از آیاتی استخراج شده است ؛ مانند :

أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ .^۱

«آگاه باشید که خلق و امر اختصاص به خدا دارد ، و بلند پایه و

مبارک است خدائی که پروردگار جهانهاست.»

فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ .^۲

«پس منزّه و مقدّس است آن کسی که ملکوت هر چیزی به دست

اوست ؛ و بسوی او بازگشت می کنید.»

قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ .^۳

«بگو : کیست آنکه در دست او ملکوت هر چیزی است ، و او

پناه میدهد و در پناه کسی در نمی آید؟»

عَلِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ .^۴

وَ مَا الْوَجْهُ إِلَّا وَاحِدٌ غَيْرَ أَنَّهُ إِذَا أَنْتَ عَدَدْتَ الْمَرَايَا تَعَدَّدَا

۱- ذیل آیه ۵۴ ، از سوره ۷ : الأعراف

۲- آیه ۸۳ ، از سوره ۳۶ : یس

۳- قسمتی از آیه ۸۸ ، از سوره ۲۳ : المؤمنون

۴- (این جمله در ده جای قرآن آمده است ، از جمله) : قسمتی از آیه ۷۳ ،

از سوره ۶ : الأنعام

آری اختلاف و تعدّد وجه در این عالم از جهت این است که موجودات که هر یک آیت و آینه جمال الهی هستند متکثرند؛ و این موجودات از جهت وجود خود متکثر، و از جهت نشان دادن ذوالآیه که همان ذات باری تعالی شأنه العزیز است واحدند.

عیناً مانند شخصی که در اطّاقی ایستاده و آئینه‌های مختلفی در مقابل او به زوایای مختلف قرار داده شده است، معلوم است که در هر آئینه شکلی مخصوص افتاده و هر آئینه وضعیّت خاصی از او را حکایت میکند، ولی در عین حال صاحب این صورت‌ها، بلکه نفس سیما و صورت او یکی بیش نیست.

عالم امر که عالم وجه الله و جنبه الهیّه و وجهه ربّی موجودات است نیز یکی بیش نیست. و این تکثر و غوغای عجیب اختلاف را در این عالم، آئینه‌های لا تُعدّد و لا تُحصی به تعداد اعداد آحاد موجودات عالم آفرینش، عالم آفرینش با خود آورده است.

زوال و نیستی، مردن و هلاکت متعلّق به وجهه خلقی موجودات است که در عالم ماده و طبع که عالم کون و فساد است میباشد. چون اصل فلز این عالم و ماده اولیّه آنرا از تغییر و تبدیل ساخته‌اند، و نیستی و تجدّد و حدوث را در اولین قالب از خشت‌های موجودات این عالم زده‌اند.

اما وجهه الهیّه این عالم، نیستی ندارد؛ هست محض است. چون مادی نیست و طبع ندارد، کون و فساد ندارد، زمانی و مکانی نیست، مکیف به کیفیت و مکمم به کمّ و معروض سائر عوارض

نیست .

او بسیط است ، مجرد است ، ربط محض است ، نفس تعلق است .

كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ .

«هر چیز نیست و هلاک شونده و نابود شونده است ، مگر وجه آن چیز» ؛ و معلوم است که وجه الهی هر چیز ثابت است نه متغیر ، مجرد است نه مادی ، ربط محض است نه ارتباط .

بنابر آنچه ذکر شد معنای آیه کریمه :

فَأَيُّهَا تُولُوا فِثْمًا وَجْهَ اللَّهِ .^۱

«به هر جا روی خود را بگردانید پس آنجا وجه خداست.»

خوب روشن میگردد ؛ زیرا وجه خدا جنبه ربط هر موجود با خدا است ، و معلوم است که خدا با هر موجود هست و با آن معیت دارد . پس آن وجه الله که واحد است و بسیط و مجرد است ، با هر یک از موجودات هست ، و آنجا وجه خداست .

چقدر عارف عالیقدر پارسی زبان باباطاهر عریان عالی سروده

است :

به صحرا بنگرم صحرا ته وینم

به دریا بنگرم دریا ته وینم

به هر جا بنگرم کوه و در و دشت

نشان از روی زیبای ته وینم

۱- قسمتی از آیه ۱۱۵ ، از سوره ۲ : البقرة

و حضرت امام سجّاد زین العابدین علیه السّلام در مناجات خود
به درگاه حضرت ربّ العزّه عرض میکند :

أُنَاجِيكَ يَا مَوْجُودٌ فِي كُلِّ مَكَانٍ ، لَسَعْلَكَ تَسْمَعُ نِدَائِي
-الدّعاء^۱.

من با تو در سرّ و نهان مناجات دارم ای خدائی که در هر مکانی
موجود هستی !

معلوم است که مکان ، ظرف وجود خدا نیست ؛ بلکه مراد
همان وجه خداست که در هر مکانی موجود است و با هر موجودی
معیت دارد و حقیقت و باطن آن است .

و بنا بر آنچه سابقاً در آیات نفخ صور ذکر کردیم :

فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ .
فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ .

و با تطبیق و مقارنه آنها با این آیات که وجه خدا را که همان جنبه
باطنی و ملکوت هر چیز است استثناء فرموده ، معلوم و روشن میشود
که مراد از مَنْ شَاءَ اللَّهُ ، وجهُ الله است و وجه خدا مرگ و بوار ندارد
، و هر کس به مقام وجه الهی برسد یعنی از خودیّت خود که جنبه
خلقی و دعوت به نفس و آنانیّت و استکبار اوست بیرون آید و در
ذات و صفات خدا فانی شود ، او متحقّق به وجهُ الله شده و برای او
هلاکت و مرگ نیست .

۱- این فقره ، صدر دعاء حزین است که شیخ در «مصباح المتهجّد» طبع
سنگی ، ص ۱۱۶ در ضمن ادعیه بعد از نماز وتر آورده است .

یکی از القاب مبارکه حضرت بقیة الله تعالی ، مُحَمَّد بن الحسن العسکری عَجَل الله تعالی فرجه ، وجهه الله است ، و در زیارت آن حضرت میخوانیم :

السَّلَامُ عَلَيَّ وَجِهَةِ اللَّهِ الْمُتَلَقَّبِ بَيْنَ أَظْهَرِ عِبَادِهِ .^۱

«سلام بر وجهه الله که در میان بندگان متین و راستین خدا بدین لقب ملقب شده است.»

و در دعای ندبه^۲ میخوانیم :

أَيْنَ وَجْهِ اللَّهِ الَّذِي يَتَوَجَّهُ إِلَيْهِ الْأَوْلِيَاءُ .^۳

«کجاست وجهه الله ، آن کسیکه اولیاء خدا بسوی او متوجه

میشوند؟»

و از حضرت صادق علیه السلام روایت است که :

مَنْ زَعَمَ أَنَّ لِلَّهِ وَجْهًا كَالْوُجُوهِ فَقَدْ أَشْرَكَ ، وَمَنْ زَعَمَ أَنَّ لِلَّهِ جَوَارِحَ كَجَوَارِحِ الْمَخْلُوقِينَ فَهُوَ كَافِرٌ بِاللَّهِ فَلَا تَقْبَلُوا شَهَادَتَهُ وَلَا تَأْكُلُوا ذَبِيحَتَهُ ! تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يَصِفُهُ الْمُشَبِّهُونَ بِصِفَةِ الْمَخْلُوقِينَ ؛ فَوَجْهُ اللَّهِ أَنْبِيَآؤُهُ وَ أَوْلِيَآؤُهُ .^۴

«کسیکه گمان کند که خداوند مانند مخلوقین صورت و سیمائی

۱- «نجم الثاقب» طبع سنگی ، لقب ۱۷۵ ، ص ۴۶

۲- دعای ندبه را مرحوم سید ابن طاووس در «مصباح الزائر» بعد از ذکر شش زیارتی که برای حضرت صاحب الزمان در سرداب مطهر نقل کرده است ، آورده است .

۳- «مصباح الزائر» سید ابن طاووس

۴- «سفینه البحار» ج ۲ ، ص ۶۳۵

دارد و وجه دارد، به خدا شرک آورده است. و کسیکه بپندارد از برای خدا اعضاء و جوارحی است مانند اعضاء و جوارح مخلوقات، به خدا کفر ورزیده است؛ شهادت او را قبول نکنید و ذبیحه او را نخورید!

بلند مرتبه و عالی درجه است خداوند از آن صفات مخلوقات که مُشَبَّهون به او نسبت میدهند و به صفات مخلوقات تشبیه می‌کند؛ وجه خدا انبیای او و اولیای او هستند.»

افرادی که متحقق به وجه الهی شوند همیشه با خدا بوده و هیچ موجودی حاجب و مانع آنها از حضور نیست.

تَجَلَّى لِيَ الْمَحْبُوبُ فِي كُلِّ وَجْهَةٍ

فَشَاهَدْتُهُ فِي كُلِّ مَعْنَى وَ صَوْرَةٍ^۱

«حضرت محبوب در هر صورت و سیمائی برای من تجلی

نمود، پس من او را در هر معنی و صورتی مشاهده نمودم.»

به هر چه مینگرم صورت تو می‌بینم

از آنکه در نظرم جملگی تو می‌آئی

جَلَّتْ فِي تَجَلِّيِّهَا الْوُجُودُ لِسَنَاظِرِي

فَفِي كُلِّ مَرْتَبَةٍ أَرَاهَا بِرُؤْيِي^۲

«ذات مقدس خداوندی در عالم وجود بر چشم من تجلی کرد؛

۱- «طبقات الأخيار» شعرانی، ص ۱۸۲، از ج ۱؛ و این شعر از شیخ

إبراهیم دَسُوقِي است.

۲- «دیوان ابن فارض» از تائیه کبری، ص ۶۶

و بر این اساس ، من در هر چیز مرئی او را به دیدنی مختص به خود دیدم.»

گفت نوح ای سرکشان من من نیم
من ز جان مُردم به جانان میزیم
چون ز جان مردم به جانان زنده‌ام
نیست مرگم ، تا ابد پاینده‌ام
چون بمردم از حواسات بشر
حق مرا شد سمع و ادراک و بصر
چونکه من من نیستم این دم زهوست
پیش این دم هر که دم زد کافر اوست
گر نبودى نوح را از حق یدی
پس جهانی را چسان بر هم زدی^۱
از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وارد است که
فرمود :

لَوْ دَلَّيْتُمْ بِالْأَرْضِ السُّفْلَى ، لَهَبَطْتُمْ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى .^۲

«اگر به پائین‌ترین و گودترین نقاط زمین فرود آورده شوید ،
هر آینه بر خدا فرود خواهید آمد.»
و در تعلیقه «أسفار» معلق گوید : و در نسخه دیگری چنین وارد
شده است که :

۱- «مثنوی» میرخانی ج ۱ ، ص ۸۲

۲- «أسفار» طبع سنگی ج ۱ ، ص ۲۶ ؛ و طبع حرفی ج ۱ ، ص ۱۱۴

لَوْ أَدْلَيْتُمْ بِحَبْلِ إِلَى الْأَرْضِ السُّفْلَى، لَهَبَطْتُمْ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى.

«اگر بوسیله ریسمانی به پائین ترین و گودترین نقاط زمین فرود آورده شوید، هر آینه بر خداوند تعالی فرود خواهید آمد.»

البته مفاد این حدیث همان مفاد دعای حزین است که حضرت سجّاد علیه السّلام عرض میکند: **أُنَاجِيكَ يَا مَوْجُودُ فِي كُلِّ مَكَانٍ**. یعنی با همه موجودات گرچه پست ترین نقاط روی زمین باشد، وجه خدا موجود است، و خداوند تبارک و تعالی با هر موجودی بدون استثناء معیت دارد. جنبه موجودیت موجود را **وجه خلقی**، و جنبه معیت خداوند تبارک و تعالی را با آن **وجه الهی** گویند.

باری، همانطور که توضیح داده شد بندگان مُقَرَّب و مُخْلِص خدا مرگ ندارند، و به دنبال آن، حیات بعد از مرگ نیز ندارند. و تمام عقبات و کریوه راهحالی را که غیر آنان باید طی کنند، از فزع و ترس و شنیدن صیحه دنیوی و نگرانی های حال سکرّات مرگ و عذاب ها و سؤال های قبر و صیحه ای که در قبر زده میشود و لباس برزخی و مثالی را در قبر می کنند- و این را نفخ صور اّماته گویند- و آیاتی که بعد از آن صیحه به وقوع می پیوندد تا نفخ صور دوّم - که آنرا نفخ صور اّحیاء گویند- و این مجموعه را آیات واقعه در بین النّفختین نامند؛ تمام این راهها از آنان برداشته شده است. یعنی این صعوبت ها و عقبات را خود در دنیا به پای مجاهده با نفس اّماره طی کرده و پاک و پاکیزه به بهشت وارد شده و با خوبان در آنجا به نعمت های بی زوال الهی متنعمند.

چون بالأخره هیچ چاره ای نیست برای پیمودن این راهها؛ زیرا

صعود انسان به مقام نفس و طلوع قیامت انفسیه از ضروریات است، و این صعود بدون طی درجات و مراتب مادون صورت نمی‌گیرد، وگرنه طفره لازم می‌آید و طفره محال است.

پس اگر مانند مقربین و مُخْلِصین و السَّابِقین، این راهها به همت والای انسانی و به پای توفیق الهی و اصطبار و جهاد با نفس که جهاد اکبر است طی شد **فِيهَا الْمَطْلُوبُ** و الا بدون اختیار پس از مرگ بلکه از قبل از مرگ اضطراراً و کرهاً انسان را از این عقبات عبور میدهند. و این انسان مستکبر و خودبین که چشم خدابخشش رمد آلود شده، خواهی نخواهی باید در مقام عبودیت حق تعالی شأنه به مقام اقرار و اعتراف درآید.

إِنَّ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا * لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا * وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا .^۱

«هیچیک از صاحبان نفوسی که در آسمان و زمین هستند چاره‌ای ندارند مگر آنکه با حال عبودیت به خداوند رحمن وارد شوند. خداوند تعداد یکایک آنها را میداند و شمارش صحیح و دقیق نموده است، و تمام آنها باید در روز قیامت منفرداً بدون هیچ تعین و واسطه بر خدا وارد شوند.»

برای مردم دنیا صیحه زده میشود:

وَمَا يَنْظُرُ هَؤُلَاءِ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً مَّا لَهَا مِنْ فَوَاقٍ .^۲

۱- آیات ۹۳ تا ۹۵، از سوره ۱۹: مریم

۲- زمانی که شتر را میدوشند، پس از آن قدری صبر میکنند تا بچّه‌ها

این مردم متمرّد و متجاوز و مشرک بهیچوجه تسلیم حق نمی‌شوند و در انتظار و ترقّب چیزی نیستند، مگر یک صیحه که بگوش آنها بخورد و آنرا از اینجا ببرد؛ و برای حرکت آنان، به اندازه فاصله زمان دوشیدن شتر تادوشیدن بار دیگر آن، مهلت داده نمی‌شود.

يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْتُوثِ * وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ ۱.

«آن روز، روزی است که مردم مانند پروانه‌های پراکنده در فضا پراکنده میشوند، و کوهها مانند پشم زده شده، خرد و بی‌اعتبار میگردند.»

يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ * تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ * قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ *
أَبْصُرُهَا خَشِيعَةٌ * يَقُولُونَ أَيْنَا لِمَرَدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ * أَعِذَا كُنَّا
عِظْمًا نَخِرَةً * قَالُوا تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ * فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ
وَاحِدَةٌ * فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ ۲.

«روزی میرسد که یک لرزه و تکان سخت عالم را فرا میگیرد؛ و بدنبال آن یک لرزه و تکان دیگر. دلها در آنروز همه ترسان و در اضطراب است؛ چشم‌ها به حال انکسار و ذلّت؛ و کسی قدرت ندارد

⇐ شترشیر بخورد و سپس دوباره میدوشند؛ فاصله بین دوبار دوشیدن را فواق گویند.

۱- آیه ۴ و ۵، از سوره ۱۰۱: القارعة

۲- آیات ۶ تا ۱۴، از سوره ۷۹: التازعات

با آن هول و خشیت سر خود را بلند نماید .

(منکرین معاد و بعث) میگویند : آیا ما بازگردانده میشویم به حالت اوّلیّه خود و بعد از مردن دوباره زنده میشویم و خدا ما را از قبرها برای حساب و کتاب بیرون می‌آورد ؟
 آیا در صورتی که ما (در میان قبرها) به صورت استخوانهای پوسیده درآئیم ، باز خدا ما را زنده و برای حساب حاضر میکند ؟ و بنابراین ، این حضور ما یک حضور توأم با شرمندگی و خسران و زیان خواهد بود !

یک زجره و یک تکان به آنها زده میشود ، که ناگهان همه از میان قبرها بیرون ریخته و در صحرای قیامت حاضر میشوند ؛ در آن زمینی که مسطح و مستوی است ، کوه و تپّه ندارد ، پستی و بلندی ندارد ، در آنجا که هیچ چیز روئیده نشده است ، همه حاضر میشوند .»

يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَّهِيلًا .^۱
 «روزی که زمین و کوهها به لرزه در می‌آید ؛ و این کوههای سخت و صلب که مانند میخ در زمین فرو رفته است ، چنان در هم کوفته و خرد خواهد شد که بصورت شن روان در می‌آید.»

إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ * وَأَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ * وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ * وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ * وَأَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ *
 يَأْتِيهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدًا فَمَلَقْتَهُ .^۲

۱- آیه ۱۴ ، از سوره ۷۳ : المزمّل
 ۲- آیات ۱ تا ۶ ، از سوره ۸۴ : الانشقاق

«خواهید دید آن زمانی را که آسمان شکافته شود، و فرمان پروردگار خود را بپذیرد و استماع کند و مطیع و منقاد گردد؛ و حقّ است که فرمان خدای خود را بپذیرد و بدان تسلیم شود. و آن زمانی را که زمین کشیده شود، و آنچه در درون خود دارد بیرون بریزد و از همه چیز خالی شود، و به فرمان پروردگار خود گوش فرا دهد؛ و حقّ است که فرمان خدای خود را بپذیرد و مطیع و منقاد آن گردد.

ای انسان! تو با سعی و زحمت بسوی پروردگار خودت کوشا و در حرکت هستی! و به شرف لقای او میرسی!»

إِذَا السَّمَاءُ أَنْفَطَرَتْ * وَإِذَا الْكَوَاكِبُ أَنْشَرَتْ * وَإِذَا الْآبِحَاثُ فُجِّرَتْ * وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ * عَلِمْتَ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ * يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّبَكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ * الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّنَكَ فَعَدَّلَكَ ۱.

«خواهید دید آن زمانی را که آسمان پاره شود، و آن زمانی را که ستاره‌ها پراکنده گردند و فرو ریزند، و آن زمانی را که دریاها شکافته شود، و آن زمانی را که قبرها شکافته گردد و آنچه در میان آنهاست بیرون آید؛ در آن وقت مردم میدانند برای خود چه پیش فرستاده‌اند، و از این به بعد چه میفرستند!

ای انسان! چه تو را به پروردگار کریم خودت غرّه نمود؟ آن خدائی که ترا آفرید، و سپس ترا به چنین شکل و شمائل آراست، و

۱- آیات ۱ تا ۷، از سوره ۸۲: الانفطار

از علم و کمال و سائر مواهب تو را بهر مند گردانید.»

إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ * وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ * وَإِذَا الْجِبَالُ
سُيِّرَتْ * وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ * وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ * وَإِذَا
الْبِحَارُ سُجِّرَتْ * وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ * وَإِذَا الْمَوْءِدَةُ سُبِلَتْ *
بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ * وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ * وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ *
وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِرَتْ * وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ * عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا
أَحْضَرَتْ .^۱

«در آن وقتی که آفتاب بگیرد و تاریک شود، و در آن وقتی که ستارگان تیره و کدر گردند، و در آن وقتی که کوهها به سیر و حرکت در آیند، و در آن وقتی که شترهای مادهٔ آبستن به بچهٔ ده ماهه‌ای که در شکم دارند رها شوند و با وجود نفاست و ارزش به آنها اعتنائی نشده و معطل بمانند، و در آن وقتی که حیوانات درنده و وحشی محشور شوند، و در آن وقتی که دریاها و اقیانوس‌ها به صورت فلز گداخته به جوش درآید، و در آن وقتی که نفوس با یکدیگر تزویج کنند، و در آن وقتی که از دختران زنده به گور شدهٔ معصوم پرسیده شود که به چه گناهی کشته شده‌اند، و در آن وقتی که پرونده‌ها و دیوان‌های نامهٔ عمل را باز می‌کنند و در معرض میگذارند، و در آن وقتی که آسمان را بر میدارند و کنار میگذارند (و در یک عالم دیگری به حساب و جزای انسان میرسند)، و در آن وقتی که تنور دوزخ را برافروزند و آتش آن مشتعل گردد، و در آن وقتی که بهشت را نزدیک نموده آماده و مهیا

۱- آیات ۱ تا ۱۴، از سورهٔ ۸۱: التکویر

سازند؛ نفس انسان میداند که چه با خود آورده و در آنجا حاضر کرده است.»

بعد میفرماید:

فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنُوسِ * الْجَوَارِ الْكُنُوسِ * وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ *
وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ * إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ .^۱

«پس سوگند به آن ستارگانی که مختفی هستند، و در آسمان سیر و حرکت نموده و سپس در جایگاه خود پنهان میشوند، و سوگند به شب تار در آن هنگامیکه جهان را تاریک کند، و به روز روشن و سپیده صبح در آن هنگامیکه دم زند و تنفس نموده ظهور کند؛ که این قرآن گفتار رسولی از طرف خداست که آن، جبرائیل امین و بسیار بزرگوار است.»

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ * يَوْمَ
تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ
حَمْلَهَا وَ تَرَى النَّاسَ سُكَرَىٰ وَ مَا هُمْ بِسُكَرَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ
اللَّهِ شَدِيدٌ .^۲

«ای مردم! از پروردگار خود بپرهیزید که تکان و زلزله ساعت پیدایش قیامت چیز بزرگی است؛ در آن روز می بینی که هر زن شیرده ای از شدت ترس و دهشت طفل شیرخوار خود را فراموش میکند، و هر زن آبستنی جنین خود را سقط می نماید، و می بینی که

۱- آیات ۱۵ تا ۱۹، از سوره ۸۱: التکویر

۲- آیه ۱ و ۲، از سوره ۲۲: الحج

مردم همه مستند ، و حال آنکه آنها مست نیستند ولیکن عذاب خدا شدید است.»

فَإِذَا بَرَقَ الْبَصْرُ * وَ خَسَفَ الْقَمَرُ * وَ جُمِعَ الشَّمْسُ
وَ الْقَمَرُ * يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفْرُ * كَلَّا لَا وَزَرَ * إِلَىٰ رَبِّكَ
يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ * يُنَبِّئُوا الْإِنْسَانَ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَ أَخَّرَ * بَلِ
الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ * وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ .^۱

«در آن زمانی که چشم‌ها از وحشت و اضطراب خیره بماند ، و ماه تابان منخسف و تاریک شود ، و خورشید و ماه به هم بچسبند و در هم فرو روند ؛ در آن زمان انسان میگوید راه فرار از کجاست ؟ نه چنین نیست ، ابداً ابداً ، هیچ راه فرار و خلاصی نیست ! در آن زمان ، محلّ اقامت و درنگ ، در نزد پروردگار تست ؛ در آن زمان به انسان می‌آگاهانند که چه پیش فرستاده است ، و چه از این به بعد میفرستد . آری ! و اگر چه انسان عذر تراشی‌های خود را کنار نگذارد باز بر نفس خود بصیر و داناست و از اعمالی که انجام داده مطلع است.»

فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ * وَ حُمِلَتِ الْأَرْضُ
وَ الْجِبَالُ فُدْكَتًا دَكَّةً وَاحِدَةً * فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ .^۲

«در آن وقتی که در صور با یک دم دمیده شود ، و زمین و کوهها چنان به حرکت و گردش درآیند و چنان یکباره در هم کوفته گردند که

۱- آیات ۷ تا ۱۵ ، از سوره ۷۵ : القيامة

۲- آیات ۱۳ تا ۱۵ ، از سوره ۶۹ : الحاقّة

هیچ تمیزی بین زمین و کوه نباشد و همه با هم یکسان شوند؛ در آن روز واقعه قیامت پدید خواهد آمد.»

اولیاء خدا که همان مقرّبین و سابقین و مُخْلِصین هستند، از تمامی این منازل و مراحل فارغند، چون همه آنها را طی کرده‌اند. صیحه دنیوی و تکویر شمس و خسوف قمر و اندکاک آنها درهم و انکدار نجوم و تسییر جبال و تعطیل عِشار و تسجیر بحار و نشر صُحف و تسعیر نار و اِزلاف جنّت و علم بما قدّم و ما اُخّر و ... همه را طی نموده و عبور کرده‌اند.

حال باید دید که چگونه عبور کرده‌اند؛ با وجود آنکه این منازل و مراحل بعد از این عالم و در دنبال آن پیدا میشود، و همه در ترقّب و انتظار آن هستند؟ و چگونه برای خصوص این افراد طی این مراتب دست داده، به خلاف دیگران.

برای روشن شدن این مطلب باید مقدمه‌ای ذکر کنیم: ما افراد بشر، بدنی داریم که همین جسم مادی و طبیعی است، و در دنیائی زیست میکند که از جهت آثار و خواصّ مادی و طبیعی همانند خود اوست.

و ذهنی داریم که محلّ خواطر و افکار ماست؛ و بدن ما و جسم ما با تصوّرات ذهنیه کار میکند و هر چه را که بخواهد بجا می‌آورد. مثلاً اگر کاری بخواهیم انجام دهیم، اولاً ذهن ما صورت تصوّریّه آن عمل را در خود ترسیم میکند، و پس از آن منافع و مضارّ آن را می‌سنجد، و پس از تشخیص مصلحت فعل، میل به بجا آوردن

پیدامیشود و ذهن بدن را امر به فعل میکند و در اینحال بدن که مأمور ذهن است مشغول کار میشود .

بدن ما هر حرکت و سکونی انجام دهد : بخوابد ، بیدار شود ، نماز بخواند ، گناه کند ، ثواب کند ؛ همه و همه بر طبق آن ترسیم و نقشه قبلی ذهن است .

و یک خودیّتی هم داریم که نفس ماست .

آن ذهن ما در داخل بدن ما نیست ؛ خارج از آن هم نیست ؛ قبل از بدن ما نیست ؛ بعد از آن هم نیست ؛ پهلوی بدن ما در کنار آن هم نیست ؛ بلکه احاطه بر بدن ما دارد کما اینکه نفس ما احاطه بر آن ذهن و بر بدن ما دارد . و میتوانیم بگوئیم همه یکی است و میتوانیم هم بگوئیم آنها از هم جدا هستند ، اما هر کدام احاطه بر دیگری دارد ؛ نفس بر ذهن ، و ذهن بر بدن . و مانند یک عده‌ای که با هم مجتمع شوند نیستند .

نفس ما پهلوی مثال ما ، و مثال ما پهلوی بدن ما نیست .

ما می‌بینیم که نفس ما احاطه بر بدن ما دارد ، و وقتی نفس اراده میکند ، بدن را با خود حرکت میدهد . و عالم مثال و ذهن ما نیز احاطه بر بدن دارد ، و وقتی به بدن امر به حرکت میکند مثل اینکه بدن آلتی است در دست او که به این طرف و آن طرف میبرد . و نیز از بدن خارج نیستند بلکه احاطه دارند ؛ به خلاف بدن که بر آنها احاطه ندارد . بدن بر ذهن ما احاطه ندارد ، و ذهن ما بر نفس ما احاطه ندارد ؛ و بالتّیجه ذهن و بدن بر نفس احاطه ندارند .

عالم مثال و قیامت هم نسبت به عالم دنیا به همین مناسبت است .

یک دنیائی داریم که همین عالم طبع است ؛ عالم مثال و برزخ در این دنیا نیست ، خارج از این هم نیست ، پنجاه هزار سال بعد ، صد هزار سال بعد نیست ، در امتداد این عالم نیست ؛ هم اکنون عالم برزخ و عالم قیامت موجود است و احاطه بر این عالم دارد . عالم قیامت موجود است ، و احاطه بر عالم برزخ و عالم طبع دارد .

پس این عالم در شکم عالم برزخ است ، و عالم برزخ در شکم عالم قیامت است ؛ امانه مانند طبقات مغز پیاز و پوست های روی آن ، زیرا همه آنها از یک سنخ و از یک جنس اند ، همه ماده اند ؛ بلکه مانند احاطه تجرّد از صورت و ماده بر صورت و ماده ، و تجرّد از ماده بر ماده که هیچیک عَرَضی نیستند .

اگر از اینجا به طول و امتداد زمان حرکت کنیم چنین نیست که مثلاً صد سال دیگر به برزخ برسیم ، و بعداً نیز مثلاً صد سال دیگر جلو برویم و به قیامت برسیم ، این سیر را سیرِ عَرَضی گویند ، و چنین نیست ؛ بلکه طولی است . یعنی در درجات و مراتب عوالم از پائین به بالا و از دانی به عالی ، و از غیر مجرّد به مجرّد باید حرکت کنیم ؛ حرکت هم حرکتِ عَرَضی نیست بلکه طولی است ، و محتاج به پیمودن زمان و مکان نیست بلکه سیر در اطوار و آثار نفس است .

آیاتی که از قرآن مجید ذکر شد که در دنیا صیحه زده میشود ، زلزله پدید می آید ، خورشید تاریک میگردد و غیر ذلك ؛ عقباتی

است که در ورود به برزخ باید طی شود ، یعنی چون این حوادث پدیدار شود ، ورود در برزخ بر انسان منکشف میگردد .

انسان در اینصورت برزخ را ادراک میکند و می فهمد که در برزخ رفته است ، نه اینکه برزخ حالا نیست و بعداً به دنبال این حوادث وجود پیدا میکند .

و چون اطلاع بر این امور مترتب بر موت اضطراری و یا اختیاری است ، لذا میگویند برزخ در عقب دنیا است .

دنباله بودن برزخ برای دنیا ، به اعتبار ادراک برزخ و انکشاف آن است بعد از مردن ؛ وگرنه برزخ الآن هست ، و شرط ادراک آن مردن است .

مثال : جائزه ای که برای طفل معین می کنند که اگر این کلاس را تمام کنی و معدّل خوب بیاوری به تو میدهیم ، هم اکنون موجود است . به طفل میگویند : زحمت بکش ، درس بخوان ، جائزه به تو داده خواهد شد .

طفل فعلاً بر جائزه دسترسی ندارد ، و دسترسی بر آن مترتب بر ارتقاء به رتبه بالاتر است ؛ نه آنکه جائزه بعداً موجود میشود ، و چون معدّل خوب بیاورد پیدا میشود .

روایات بسیاری داریم و ما در مباحث سابقه به تفصیل آوردیم که اعمالی که انسان انجام میدهد از خیر و شرّ ، هم اکنون صورت برزخی به خود میگیرد و لباس مثالی می پوشد . و هم اکنون صورت قیامتی به خود میگیرد ، و برای انسان ذخیره است در عالم علم خدا

که در تعیین نشئات به نام عالم برزخ و قیامت است ، تا پس از عبور انسان از عقبات مرگ به او برسد .

اعمالی که انسان انجام دهد فوراً صورت طبیعی و برزخی و قیامتی بخود میگیرد . صورت طبیعی برای همه کس مشهود است ، و صورت برزخی و قیامتی آن درزیر پرده و حجاب برزخ و قیامت است ، که چون هر یک از آن پرده‌ها و حجاب‌ها کنار برود مُدْرَک و مشهود میشود .

افرادی که گرفتار عالم هوی و هوسند و از آثار و لوازم عالم طبع عبور نکرده‌اند و مسجون در سجن آرزوها و شهوات هستند ، آنرا ادراک نمی‌کنند . آتش هست ولی ادراک سوخته شدن نمی‌نمایند ، در عین آنکه در میان شعله‌های آن میسوزند .

عیناً مانند شخصی هستند که درزیر چاقوی جراحی جراح قرار گرفته ، دل و کلیه‌اش را پاره میکند و از بدن او خون جاری میشود اما چون حس ندارد و بیهوش است ادراک نمی‌کند ؛ وقتی که به حال آمد می‌فهمد چه کار بر سرش آمده است .

آن وقت احساس درد را میکند ، و شروع به گریه و فغان می‌نماید .

درد در حال به هوش آمدن پدید نیامده است ، بلکه در حال جراحی پیدا شده است ؛ و اینک احساس درد میکند .

بزرگان گفته‌اند که مردم شهوت پرست دنیا چون مست آرزوها و تخیلات هستند ادراک جهنم نمی‌کنند . هرکس در هر غریزه‌ای مست

شود، چشم و گوش او از ادراک غیر، کور و کر میشود و بنابراین، ادراک ضرر و شر و نار و جهنم نمی‌کند. **حُبُّكَ الشَّيْءَ يَعْمَى وَيُصِمُّ.** چون غریزه از دست او رفت و مستی ناشی از آن نیز به دنبالش سپری شد و چشم و گوش واقعه‌ش باز شد، می‌بیند چه زیانهائی نموده و در چه آتش غرور و نخوت و استکباری می‌سوخته است. و محصل کلام آنکه آیات و روایاتی که در ظاهر، برزخ و قیامت را بدنبال زمانی دنیا می‌گیرد، به اعتبار آنستکه معرفت و ادراک این عوامل پس از مرگ حاصل میشود؛ و به مقتضای نصوصیت آیات و اخباری که دلالت بر فعلیت تحقق آن عوامل دارند باید ظهور در تعقیب زمانی را به تعقیب در معرفت و انکشاف حمل نمود.

عِبَادَ اللَّهِ أَلَمْ يَخْلُصِينَ که طبق آیات مذکوره وجه الله هستند و برای آنها بوار و هلاکتی نیست، بوسیله مجاهده با نفس اماره که جهاد اکبر است،^۱ و بوسیله اعمال صالحه؛ در دنیا و عالم طبع، برای آنها کشف برزخ و قیامت شده است. یعنی از دنیا بر آمده، وارد در عالم برزخ شده‌اند و نفخه صور اّماته و اّحیاء در برزخ به آنها زده شده، و از برزخ خارج و به عالم قیامت وارد شده‌اند و عواقب عوامل قیامت را

۱- بنا به نقل «بحار الأنوار» طبع کمپانی، ج ۱۵، جزء ۲، ص ۴۲ از «جامع الأخبار» رسول خدا فرمود: **رَجَعْنَا مِنَ الْجِهَادِ الْأَصْغَرِ إِلَى الْجِهَادِ الْأَكْبَرِ.** و در «بحار» کمپانی، ج ۶، ص ۴۴۳ از «کافی» نقل کرده که او با اسناد خود از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند که: **إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَعَثَ بِسَرِيَّةٍ، فَلَمَّا رَجَعُوا قَالَ: مَرَّ حَبَابًا بِقَوْمٍ قَضَوْا الْجِهَادَ الْأَصْغَرَ وَبَقِيَ الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ. قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَ مَا الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ؟ قَالَ: جِهَادُ النَّفْسِ.**

نیز ادراک کرده‌اند .

آنان به مرگ اختیاری مرده‌اند و به حیات الهی زنده‌اند ، و در عالمی مافوق عالم نفس که در آنجا زمان و مکان نیست بلکه احاطه تامه و کلیه بر زمان و مکان دارد رفته‌اند . همه چیز برای آنها حاضر ، و زمان ماضی و حال و استقبال و وقایع حادثه در آنها برای آنان مشهود ، و علم بلایا و منایا برای آنان امر عادی است .

برای مخلصین چون زمان برداشته شده است ، دیگر ماضی و مضارع مطرح نیست ؛ و آنان بر علوم اولین و آخرین واقف ، و حرکت کوهها و صیحه‌ها و به جوش آمدن دریاها و غیرها همه در برابر آنان حاضر و ایشان بر آنها ناظر و شاهدند . و در عالم مافوق زمان و زمانیات ، زمین و آسمان ، ثوابت و سیارات ، وقایع زمین و آسمان همه برای آنها مشهود است ؛ همچنانکه در نزد پروردگار تبارک و تعالی مشهود است .

بنابراین با آنکه آنها عمری دراز ننموده‌اند بطوریکه نفخه صور را ببینند و بشنوند و زلزله قیامت را مشاهده نمایند ، ولیکن به علت ارتقاء آنان به عالم تجرد از ماده و طبع ، بر تمام زمانیات مستولی بوده و سیطره دارند و همه در مرآی و مسمع آنان است .

البته این مقامات اختصاص به افرادی دارد که به حیات خدا زنده شده باشند ، و در وجود آنان از بقایای نفس و آثار آن بهیچوجه من الوجوه نباشد ، و بطور کلی پاک و مطهر شده باشند .

چون اگر از آثار نفس هنوز در ناحیه‌ای از وجودشان باقی باشد ،

آنها محیط بر زمان نمی‌شوند؛ و معلوم است کسی که خودگرفتار زمان و محبوس و مقید در زمان است نمی‌تواند از افق بالای زمان، زمان و زمانی را بنگرد.^۱

ائمه طاهرين صلوات الله و سلامه عليهم أجمعين که از ماضی و آینده خبر داشتند و در آبشخوار تشریح قرار گرفته و بر معدن عظمت رسیده و از آب حیات سرمدی آشامیده بودند، بواسطه آن بود که در فوق زمان بوده و ادراک حقیقت نفس خود را که ملازم با معرفت ربّ است نموده و به درجات اخلاص و خلوص رسیده و در حرم امن و امان حضرت احدیت مقیم بودند.

لذا دیده میشود که هیچگاه کمربند زمان آنانرا مقید و محدود نساخت، و از پرواز در سدره المُنتهی مانع و رادع نگشت. و در برابر هر سؤالی در گذشته و آینده، و احکام جزئیّه و علوم کلیّه و معارف الهیّه، جواب حاضر و پاسخ قاطع عنایت میفرمودند.

سؤالی که از امام میشود، از بدنش میشود یعنی از چشم و گوش و حواس ظاهره او؛ حواس فوراً از مثال امام استعلام می‌کنند و مثال

۱- أمير المؤمنين عليه السلام در ضمن حکم «نهج البلاغه» میفرماید:
 إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ هُمُ الَّذِينَ نَظَرُوا إِلَى بَاطِنِ الدُّنْيَا إِذَا نَظَرَ النَّاسُ إِلَى ظَاهِرِهَا ،
 وَ اشْتَغَلُوا بِأَجْلِهَا إِذَا اشْتَغَلَ النَّاسُ بِعَاجِلِهَا . فَأَمَاتُوا مِنْهَا مَا خَشُوا أَنْ يُسَمِّيَهُمْ ، وَ
 تَرَكَوا مِنْهَا مَا عَلِمُوا أَنَّهُ سَيَتَرَكُهُمْ . وَ رَأَوْا اسْتِكْثَارَ غَيْرِهِمْ مِنْهَا اسْتِقْلَالًا ، وَ دَرَكَهُمْ لَهَا
 فَوْتًا . أُعِدَّاءُ مَا سَأَلَ النَّاسُ ؛ وَ سَلِمَ مَا عَادَى النَّاسَ . بِهِمْ عِلْمَ الْكِتَابِ وَ بِهِ عُلِمُوا ، وَ
 بِهِمْ قَامَ الْكِتَابُ وَ بِهِ قَامُوا . لَا يَرَوْنَ مَرْجُوءًا فَوْقَ مَا يَرُجُونَ ؛ وَ لَا مَخُوفًا فَوْقَ مَا
 يَخَافُونَ . («نهج البلاغه» ج ۲ ، حکمت ۴۳۲ ، از طبع عبده مصر ، ص ۲۳۷)

امام با آن سعه و گشایشش از نفس امام؛ و در یک طرفه العین از مُلک و ملکوت خبر میدهد.

کما اینکه ما نیز در مذاکرات و سخنان عادی روزمره خود بوسیله جسم و حواس آن با یکدیگر ربط پیدا می‌کنیم. و حواس ما فوراً تلگرافی از مثال و ذهن ما میگیرد و ذهن ما از نفس ما اخذ میکند. چشم و گوش و زبان، آلات استخدام ذهن ما؛ و ذهن، صفحه منقش در برابر دیدگان نفس ماست.

چشم، بینائی را به ذهن تحویل میدهد و ذهن حقیقت و واقعیت آنرا بدون صورت به نفس میرساند.

و بالعکس نفس مطلب کلیه را به ذهن تنازل داده و به صورت قالب بندی میکند و ذهن آنرا بوسیله جسم و اعضاء آن به خارج منعکس میکند.

در نفس مقدس امام که نفس کلیه، و برزخ او که مثال کلیه و در حقیقت قضاء و قدر کلیه الهیه هستند، مطلب از این طرز که بیان داشتیم عالی تر و والاتر است؛ و سعه و احاطه دقیق تر و عجیب تر و کلی تر است.

لازمه ارتقاء به این مقام، سعه و کلیت است و نسیان جزئیات. کما آنکه برای مردم عادی نیز لازمه ارتقاء به قیامت، رفض مناسبات اعتباریه و روابط جزئیته متعلقه به این عالم است.

فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ.^۱

۱- آیه ۱۰۱، از سوره ۲۳: المؤمنون

«چون در صور دمیده شود و قیامت بر پا گردد، در اینصورت بین مردم روابط نَسَبی نخواهد بود؛ و بین افرادی که خویشاوندی در دنیا دارند گفتگوئی نیست.»

چون عالم عوض میشود، و روابط این عالم از شئون این عالم است؛ آن عالم شئون دیگری دارد، عالم حقیقت است و اعتبار نیست، عالم واقعیت است و روابط بر اساس ماده و طبع نیست. در آنجا افرادی که از نقطه نظر معنی و واقعیت و ارتباط نفوس روحانیّه با هم ارتباط دارند با همدیگر مجتمع میشوند، گرچه از جهت ماده و طبع و نیز از جهت روابط اعتباریّه با یکدیگر بیگانه باشند.

در این عالم حق و باطل درهم آمیخته و روابط بر اساس جلب منافع مادیّه و اعتباریّه است؛ و در آن عالم، حق از باطل جدا و روابط بر میزان قرب و بُعد نفوس از یکدیگر است.

در اینجا احترام از بزرگان برای دفع ضرر و نیات مختلفی است که در همینجا نتیجه اش عائد انسان میشود؛ در آنجا بزرگی نیست، انسان از پدرش و پسرش فرار میکند، و گرفتاریهای خود او برای او مجال و حال برخورد با دگران را نمی‌گذارد.

فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاعَةَ * يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ * وَأُمُّهُ وَ
 أَبِيهِ * وَصَحْبِهِ وَبَنِيهِ * لِكُلِّ أَمْرٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ ۱.
 «چون صدای کوبنده بلند شود و روز بازپسین برسد، روزی

۱- آیات ۳۳ تا ۳۷، از سورهٔ عبس: ۸۰

است که انسان از برادرش فرار میکند ، و از مادرش و پدرش و از زوجه‌اش و فرزندانش فرار میکند . و برای هر کس در آن روز شأن و کاری است که او را به خود مشغول ساخته و مجال برخورد با دیگران را نمیدهد.»

در آنجا هر کس به خدا آشناتر باشد و به رسول خدا آشناتر باشد نسبتش شریف‌تر است .

در روایات داریم که وقتی حضرت امام زمان عجل الله فرجه الشریف ظهور کنند ، مردم از باب قرابت خویشاوندی و رحمیت ارث نمیبرند ، بلکه مانند صدر اسلام بر اساس قرابت معنوی و اخوت دینی ارث میبرند .^۱

با اینکه گفتیم ظهور امام زمان مرتبه نازل‌ای است از رجعت ، و رجعت مرتبه نازل‌ای است از قیامت ؛ بنابراین در قیامت بهیچوجه قرابت و خویشاوندی موجب نجات و دستگیری از انسان نخواهد بود .

الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ .^۲

«دوستان و موالی در آن روز ، بعضی با بعضی دشمنند مگر

۱- صدوق (ره) در «من لایحضره الفقیه» در آخرین روایت از کتاب مواریث در باب نوادر آورده است که : قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى ءَاخَى بَيْنَ الْأَزْوَاجِ فِي الْأُطْلَةِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْأَجْسَادَ بِالْفَىْ عَامٍ ؛ فَلَوْ قَدْ قَامَ فَأَنَّمْنَا أَهْلَ النَّبِيتِ وَرَثَ الْأَخِ الَّذِي ءَاخَى بَيْنَهُمَا فِي الْأُطْلَةِ ، وَ لَمْ يُورَثِ الْأَخُ فِي الْوِلَادَةِ . (از طبع نجف ، ج ۴ ، ص ۲۵۴)

۲- آیه ۶۷ ، از سوره ۴۳ : الزخرف

پرهیزکاران.»

دوستی‌هائی که مردم در این دنیا بر غیر میزان خدا و قرب و محبت خدا با یکدیگر دارند چون بر اساس حق نیست، در آن عالم بروز و ظهور حقائق تبدیل به دشمنی می‌گردد و به صورت دشمنی ظهور دارد، مگر روابطی که بر میزان حق و تقرب حضرت باری تعالی در بین مردم باشد، که آن در آن عالم نیز بصورت مودت و دوستی است.

اگر حقیقت دوستی‌هائی که مردم دنیا با یکدیگر دارند بررسی شود ملاحظه می‌شود که بر محور پیمان‌ها و تعهدات و امور اعتباریه دیگر و یا بر اساس قربات و خویشاوندی و اتحاد خون بوجود می‌آید.

و چون تمام این امور برای تسکین خاطر و جلب منفعت دنیوی است، بنابراین تا دم مرگ بیشتر باقی نمانده و تاب مقاومت نمی‌آورد. بچه تربیت میکند برای آنکه در هنگام پیری از او دستگیری کند، از آقا احترام میکند تا از او استفاده کند، پسرش را دوست دارد برای آنکه فرمانش را ببرد؛ اما اگر بزرگ شد و فرمان نبرد، و فرزند در حال پیری از او دستگیری نکرد، به کسی که سلام کرده امروز جواب سلامش را نداد، زن حاضر برای توقعات مرد نبود، مرد حاضر برای خواهش‌های زن نبود؛ در این صورت باز هم محبت باقی است، یا تبدیل به یک صحنه از آتش عداوت و جدائی میشود؟

تمام دوستی‌های مردم دنیا چون بررسی شود، و از ریشه‌ای که

دارد جستجو به عمل آید، و از علل و سبب پیدایش و از علل و اسباب فقدانش نیز تفحص گردد معلوم میشود غیر از دوستی هائی که اولیاء خدا و متقیان دارند بقیه همگی بر اساس شهوت و غضب و مال پرستی و جان دوستی و لذائذ مادی جنسی و خوراکی و حبّ جاه و ریاست و سائر امور اعتباریّه و همیه است.

چون قیامت بر پا شود و اصولاً این اساس به هم بخورد و واژگون گردد و إِلَيْهِ تُقَلَّبُونَ^۱، این دوستیها تبدیل به عداوت میشود؛ دوستانی که از شدت محبت بر سر هم قسم میخورند، در روز بازپسین اگر به هم نزدیک شوند مُشت بر سر هم میکوبند، و با ندائی که از ته جان بر میخیزد میگوید: دور شو از من! پدر مشت میکوبد بر سر فرزند و فرزند بر سر پدر، زن بر سر شوهر و شوهر بر سر زن، شریک بر سر شریک، راننده بر سر سرنشین و سرنشین بر سر راننده، غلام بر سر مولی و مولی بر سر غلام.

اما متقیان و اَحْلَاءِ اِيمَانِي بدون هیچ توقع و ترقّب و انتظاری از هم، همدیگر را دوست دارند. سعی در قضاء حوائج هم می کنند بدون انتظار پاداش، پهلوی هم در مجالس نماز و مساجد و مجالس ذکر می نشینند و یاد خدا می کنند بدون هیچگونه توقع و انتظاری؛ اجتماع می کنند نه اجتماع شیطانی؛ مسجد می سازند نه مسجد ضرار بلکه مسجد ایمان و تقوی.

لَمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ

۱- ذیل آیه ۲۱، از سوره ۲۹: العنکبوت

فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا^۱.

«آن مسجیدی که از اولین روز بنیادش بر اساس تقوی و پاکی و عصمت و مصونیت از گناه پایه‌گذاری شده است سزاوارتر است اینکه در آن به عبادت قیام کنی! در آن مسجد مردانی هستند که دوست دارند پاک و پاکیزه گردیده و به مقام طهارت برسند.»

در چنین مساجدی دوستان خدا با هم اجتماع می‌کنند؛ یکدیگر را تماشا می‌کنند، داد و ستد معنوی و ردّ و مبادله حقائق و معارف می‌کنند، و چنان با یکدیگر صمیم و محبّ هستند که هیچ چیز نمی‌تواند اساس محبّت آنها را بر هم زند. و چون برای خداست جاودانی است، و زمان و مدّت آن در اثر انقراض دنیا پایان نمی‌پذیرد.

به خلاف دوستی‌های دنیوی که آخرین مدّتش، اولین مرحله مرگ است. و در هنگام جان دادن، ملائکه قبض روح، لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَ ضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ^۲ را درگوش آنان مینوازند.

ابن ملجم مرادی سوگند یاد میکند که من أمير المؤمنين را دوست دارم.

مسکین دروغ می‌گویند؛ دوست دارد برای عطا و هدیه‌ای که از آن حضرت به او میشده است، دوست دارد برای اسب سواری خوشرنگ که به او داده شود، دوست دارد که سهمیه او از بیت المال

۱- قسمتی از آیه ۱۰۸، از سوره ۹: التّوبه

۲- ذیل آیه ۹۴، از سوره ۶: الأنعام

افزون گردد .

در «إرشاد» مفید وارد است که روایت کرده است جعفر بن سلیمان ضَبَعِي از مُعَلَّى بن زیاد که گفت :

جَاءَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ مُدْجَمٍ لَعَنَهُ اللَّهُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَسْتَحْمِلُهُ ، فَقَالَ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، احْمِلْنِي ! فَظَنَرَ إِلَيْهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ قَالَ لَهُ : أَنْتَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ مُدْجَمِ الْمُرَادِيِّ ؟

قَالَ : نَعَمْ !

قَالَ : أَنْتَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ مُدْجَمِ الْمُرَادِيِّ ؟!

قَالَ : نَعَمْ !

قَالَ : يَا غَزْوَانُ ! احْمِلْهُ عَلَيَّ الْأَشْقَرُ ! فَبَجَاءَ بِفَرَسٍ أَشْقَرَ فَرَكَبَهُ ابْنُ مُدْجَمٍ وَ أَخَذَ بِعِنَانِهِ . فَلَمَّا وَلَّى قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أُرِيدُ حَبَاءَهُ وَ يُرِيدُ قَتْلِي عَذِيرُكَ مِنْ خَلِيلِكَ مِنْ مُرَادٍ

«ابن ملجم مرادی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمده و اسب سواری میخواست ، و به آن حضرت گفت : ای امیرمؤمنان ، به من مرکبی بده ! حضرت نظری به او نموده و گفتند : تو عبدالرحمن بن ملجم مرادی هستی ؟

گفت : آری !

حضرت فرمود : تو عبدالرحمن بن ملجم مرادی هستی ؟!

گفت : آری !

حضرت گفتند: ای غزوان! ^۱ یک اسب اشقر (که رنگ قرمز خوشی دارد) به او بده!

غزوان یک اسب خوشرنگ قرمز مائل به قهوه‌ای برای او آورد، و ابن ملجم سوارش شد و عنان او را به دست گرفت. و چون پشت کرده و میرفت حضرت فرمودند:

من اراده عنایت و عطا و بخشش به او دارم و او اراده کشتن مرا دارد؛ حال باید کسی که به عذر من در مقابل او قیام کند و دفاع از حق من کند بیاید.»

و در «مناقب» ابن شهر آشوب وارد است که:

إِنَّهُ جَاءَهُ لِيُبَايِعَهُ، فَرَدَّهُ مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا؛ فَبَايَعَهُ وَ تَوَثَّقَ مِنْهُ أَلَّا يَغْدِرَ وَلَا يَنْكُثَ.

فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا رَأَيْتُكَ تَفْعَلُ هَذَا بَعِيرِي!

فَقَالَ: يَا غَزْوَانُ! أَحْمِلْهُ عَلَيَّ الْأَشْقَرِ، فَأَرْكَبَهُ. فَتَمَثَّلَ

أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

أُرِيدُ حَيَاتَهُ وَ يُرِيدُ قَتْلِي عَذِيرَكَ مِنْ خَلِيلِكَ مِنْ مُرَادٍ

امض يابن ملجم! فوالله ما أرى تفى بما قلت! ^۲

«چون ابن ملجم آمد با امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت کند حضرت او را دوبار یا سه بار رد نمود، و پس از آن با او بیعت کرد و از او میثاق گرفت که مکر و خدعه نکند و بیعت را نشکند.

۱- غزوان نام مأمور حضرت است.

۲- «مناقب» ابن شهر آشوب، طبع سنگی، ج ۲، ص ۷۹ و ۸۰

ابن ملجم گفت: سوگند بخدا که ندیدم با کسی غیر از من چنین رفتار کنی!

سپس حضرت فرمود به غزوان و به او اسبی داد و سوار شد. و پس از آنکه حضرت تمثّل به آن بیت جست، فرمود: برو ای ابن ملجم! سوگند بخدا که نمی بینم به آنچه گفته ای وفا کنی! و مجلسی در «بحار» از کتاب «تذکره خواصّ الأمة» نقل کرده است که او میگوید: ابن سعد در «طبقات» گفته است که:

إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، لَمَّا جَاءَ ابْنَ مُلْجَمٍ وَ طَلَبَ مِنْهُ
الْبَيْعَةَ طَلَبَ مِنْهُ فَرَسًا أَشْقَرَ، فَحَمَلَهُ عَلَيْهِ فَرَكَبَهُ، فَأَنْشَدَ
أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أُرِيدُ حَيَاتَهُ - الْبَيْتَ.^۱

«چون ابن ملجم نزد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و حضرت از او طلب بیعت کرد، ابن ملجم از حضرت اسب قرمز خوشرنگ خواست و حضرت به او عنایت فرمود، چون بر آن سوار شد حضرت آن بیت را انشاد کرد.»

اما آنچه حقیر خود در «طبقات» دیدم حضرت فقط به آن بیت تمثّل جست ولیکن درخواست ابن ملجم را از آن حضرت نسبت به اسب اشقر ذکر نموده است.^۲

ابن ملجم ادعای دوستی با امیرالمؤمنین را می نمود، و او دروغ می گفت؛ و در پیش آمد امتحان و عشق به قطام معلوم شد که آن

۱- «بحار الأنوار» ج ۹، ص ۶۴۷

۲- «طبقات» ج ۳، ص ۳۴

دوستی سطحی بوده ، و برای رسیدن به مقصود شهوی دست به ارتکاب چنین جنایتی زده است .

اما آن کسی که دوست واقعی است اگر قطعه قطعه اش کند دست از دوستی بر نمیدارد .

عِنْدَ الْإِمْتِحَانِ يُكْرَمُ الرَّجُلُ أَوْ يُهَانُ^۱ .

چون آزمایش پیش آید ، میزان بزرگواری و شخصیت و یا پستی و مذلت افراد معلوم میشود ؛ و درجه میگیرند و یا از درجه ساقط میشوند .

أمیر المؤمنین به افرادی که از صحابه بزرگوار رسول خدا بودند و با او هم نسبت خویشاوندی نداشتند ، برادر خطاب میفرمود . در خطبه اش فرمود :

أَيْنَ إِخْوَانِي الَّذِينَ رَكِبُوا الطَّرِيقَ وَ مَضَوْا عَلَى الْحَقِّ؟^۲

«کجا هستند آن برادران من که سوار مرکب راستین صراط مستقیم شدند و بر راه حق گذشتند؟»

عمار برادرم کجاست ؟ ذوالشهادتین کجاست ؟ ابن التیهان کجاست ؟

به این مؤمنان ثابت قدم ، برادر خطاب میکند ؛ به عمار یاسر برادر میگوید .

عمار تاریخ عجیبی در اسلام دارد ، سراسر فهم و درایت و ایمان

۱- شرح «غرر و درر» آمدی ، ج ۴ ، ص ۳۲۱

۲- «نهج البلاغه» خطبه ۱۸۰ ، از طبع عبده مصر : ج ۱ ، ص ۳۴۴

و ایثار! عاشق رسول خدا بود. در مدینه با رسول خدا مشغول ساختن مسجد بود، هر یک از اصحاب و خود رسول الله سهمیه‌ای برای آوردن خشت و گل داشتند؛ سهمیه رسول الله را عمّار تقبل نموده و این پیرمرد که قریب شصت سال^۱ دارد چنان با ذوق و شوق کار میکرد که موجب عبرت دیگران بود.

رسول خدا گرد از صورت عمّار با دست و آستین مبارک پاک میفرمود و می‌گفت:

وَيْحَ عَمَّارٍ! تَقْتُلُهُ الْفِئَةُ الْبَاغِيَّةُ.^۲

«ای وای بر عمّار! که او را گروه ستمگر می‌کشند.»

و فرمود:

أُبَشِّرُ يَا أَبَا الْيَقْظَانِ! فَإِنَّكَ أَخُو عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي دِيَانَتِهِ،
وَمِنْ أَفْضَلِ أَهْلِ وَلَايَتِهِ، وَمِنْ الْمَقْتُولِينَ فِي مَحَبَّتِهِ! تَقْتُلُكَ الْفِئَةُ
الْبَاغِيَّةُ.^۳

«ای ابویقظان! بشارت باد ترا! چون تو برادر وصی من علی بن ابی‌طالب علیه السلام میباشی در دیانتش، و از افاضل اهل ولایت او هستی، و از کشته شدگان در راه محبت او هستی! تو را گروه ظالم

۱- چون عمّار یاسر در هنگام شهادت نود و چهار ساله بود، بنابراین سنش در وقت رحلت رسول الله قریب به شصت و هفت سال و در وقت ساختن مسجد که در اوائل هجرت بوده است قریب به شصت سال میشده است.

۲- «منتهی الآمال» طبع اسلامیّه، ج ۱، ص ۹۲

۳- «سفینه البحار» طبع سنگی، ج ۲، ص ۲۷۶

می‌کشند.»

در صفّین در رکاب امیرالمؤمنین علیه السّلام به دست طاغیان :
معاویه و تابعانش کشته شد .

رسول خدا فرمود :

كُلُّ سَبَبٍ وَ نَسَبٍ مُنْقَطِعٌ يَوْمَ الْقِيَمَةِ ، إِلَّا سَبَبِي وَ نَسَبِي .^۱
«روز قیامت تمام سبب‌ها و نسب‌ها بریده میشود ، مگر سبب

من و نسب من.»

۱- سیوطی در «جامع الصّغیر» ص ۹۳ از ج ۲ ، از طبرانی در «معجم کبیر»
واز حاکم در «مستدرک» و از بیهقی در «سنن» از عمر روایت میکند ؛ و نیز از
طبرانی در «معجم کبیر» از ابن عبّاس و از مسوّر روایت میکند و میگوید : این
حدیث صحیح است .

و در تفسیر «مجمع البیان» در ذیل آیه : فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ
فرماید : وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ : كُلُّ حَسَبٍ وَ نَسَبٍ مُنْقَطِعٌ يَوْمَ
الْقِيَمَةِ ، إِلَّا حَسَبِي وَ نَسَبِي . (مجلّد چهارم ، ص ۱۱۹)

فہرست تالیفات⁵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مؤسسه ترجمه و نشر (دوره علوم و معارف اسلام)

زنانیات

علامه آیت الله حاج شیخ محمدحسین حبیبی طبرانی

اعلام میدارد: کتب مؤلفه معظم له از اینقرار است:

دوره معارف

(۱) - الله شناسی «سه جلد»

تفسیر آیه مبارکه «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» و بحث از مسائلی چون توحید ذاتی و اسمائی و افعالی حضرت حق، کیفیت پیدایش عالم و ربط حادث به قدیم و نزول نور وجود در مظاهر امکان، حقیقت ولایت و ربط موجودات به ذات باری تعالی، و لقاء الله و وصول به ذات مقدس او به فناء و اندکاک هستی مجازی عاریه‌ای در وجود مطلق و هستی اصیل و حقیقی.

(۲) - امام شناسی «هجده جلد»

بحثهای تفسیری، فلسفی، روائی، تاریخی، اجتماعی درباره امامت و ولایت بطور کلی؛ و درباره امامت و ولایت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و ائمه معصومین سلام الله علیهم أجمعین بالخصوص؛ بصورت درسهای

استدلالی علمی متّخذ از قرآن کریم و روایات وارده از خاصّه و عامّه ، و اباحت حلّی و نقدی پیرامون ولایت .

(۳) - معاد شناسی «ده جلد»

کیفیت سیر و حرکت انسان در دنیا و نحوه تبدل نشأه غرور به عالم حقائق و ارتحال او بسوی خدا و غایه الغایات و طرح مباحثی درباره عالم برزخ و حشر و نشر و حساب و جزاء و میزان و صراط و شفاعت و أعراف و بهشت و دوزخ با استفاده از آیات قرآن و أخبار معصومین و ادلّه عقلیه و مطالب عرفانیّه .

دوره علوم

(۴) - أخلاق و حکمت و عرفان :

۱ - رساله سیر و سلوک منسوب به بحرالعلوم

بیان حقیقت و مقصد سلوک إلى الله و طریقّه و آثار آن ، همراه با شرحی تفصیلی بر مطالب رساله و مقدمه‌ای از حضرت مؤلف قدّس سرّه در شرح حال علامه بحرالعلوم و صحّت انتساب این رساله به ایشان .

۲ - رساله لبّ اللباب در سیر و سلوک اولی الألباب

تقریر اولین دوره دروس أخلاقی و عرفانی علامه طباطبائی قدّس سرّه پیرامون طرح کلی سلوک إلى الله ، شرح عوالم مقدّم بر عالم خلوص ، شرح اجمالی و تفصیلی طریق و کیفیت سیر إلى الله ، شرائط لازم سلوک و طرق مختلفه نفی خواطر ؛ با تنقیحات و اضافاتی از حضرت مؤلف قدّس سرّه .

۳ - توحید علمی و عینی

سلسله مکاتیب حکمی توحیدی و عرفانی میان آیتین علمین : حاج سید

أحمد كربلائى و حاج شيخ محمد حسين اصفهاني (كمپاني) بر مذاق عرفان و حكمت به ضميمه تذييلات و محاكمات حضرت علامه طباطبائي و مقدمه و تذييلات حضرت مؤلف أعلى الله مقامهم .

٤ - مهر تابان

يادنامه عارف بالله و بأمرالله ، علامه آية الله سيد محمد حسين طباطبائي تبريزي قدس الله تربته ، و مصاحبات حضرت مؤلف قدس الله نفسه با ايشان شامل أبحاث قرآني ، تفسيرى ، فلسفى ، عرفانى ، اخلاقى ، علمى و تاريخى .

٥ - روح مجرّد

يادنامه موحد عظيم و عارف كبير حاج سيد هاشم موسوى حداد از أقدم و أفضل تلامذة أخلاقي كبير عارف بالله و بأمرالله آية الله العظمى حاج سيد على قاضى طباطبائي قدس سرهما .

(٥) - أبحاث تفسيرى :

١ - رسالة بديعة «به زبان عربى»

تفسير آية «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ» و درسهای استدلالی حلی در مورد جهاد و قضاوت و حکومت زن ، فلسفه حقوق زن و مرد و معنای تساوی حقوق آنان ، و حدود شرکت زنان در جهاد و مناصب اجتماعى ؛ و نقد و بررسی برخی اشکالات و توهّمات در باب حقوق زنان .

٢ - ترجمه رسالة بديعه «به زبان فارسى»

نظر به اهميت مباحث «رسالة بديعه» که مزيف برخى اشکالات و توهّمات در باب حقوق زنان میباشد ، برای استفاده عموم به فارسى ترجمه شده است .

۳- رساله نوین

بحث تفسیری ، روایی ، فقهی و تاریخی دربارهٔ بناء اسلام بر سال و ماه قمری و عدم مشروعیت ماههای شمسی ، و تفسیر آیه «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ» .

(۶) - **أبحاث علمی و فقهی :**

۱- **رسالة حَوْلَ مَسْأَلَةِ رُؤْيَةِ الْهَيْلَالِ** «به زبان عربی»

بحوث فنیّه و مکاتبات و مراسلات علمیّه فقهیّه دربارهٔ لزوم اشتراک آفاق در رؤیت هلال برای ثبوت ماههای قمری .

۲ - **وظیفهٔ فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام**

تقریر منشآت حضرت مؤلف قدس سرّه در زمینهٔ لزوم تشکیل حکومت اسلام و تهیّهٔ مقدمات آن در ضمن بیان برخی از حقائق تاریخی و فعالیت‌های مؤلف در جریان انقلاب .

۳- **ولایت فقیه در حکومت اسلام** «چهار جلد»

تنظیم منشآت حضرت علامه آیه الله مؤلف قدس الله نفسه در ضمن ۴۸ درس دربارهٔ حقیقت ولایت معصوم و فقیه عادل جامع الشرائط و حدود آن ، دلائل ولایت فقیه و شرائط و موانع آن ، نحوهٔ حکومت در اسلام و وظیفهٔ مردم در قبال آن ؛ با استفاده از آیات قرآن و روایات و مباحث علمی و فقهی ، و شواهد تاریخی و اجتماعی به روشی بدیع و ابتکاری .

۴- **نور ملکوت قرآن** «چهار جلد»

بحثهایی پیرامون هدایت قرآن کریم به بهترین آئین‌ها و سبیل سلام ، جاودانگی و عظمت و اصالت قرآن ، عملی بودن یکایک احکام قرآن در

هر عصر، ردّ نظریّه تحدید نسل، نقد و بررسی برخی از کج فهمی‌ها از قرآن مجید، توحیدی بودن منطق قرآن، بیان برخی از احکام قرآن، تأثیر قرآن در تربیت انسان کامل و در تمدّن عظیم اسلامی، کیفیت تدوین و کتابت و طبع قرآن کریم.

۵- نگرشی بر مقاله بسط و قبض تئوریک شریعت دکتر عبدالکریم سروش
بیان ده اشکال مهمّ از اشکالات وارده بر مقاله مزبور و پاسخ به ایراداتی که به حجّیت و ابدیت قرآن و به تمام مقدّسات و حقائق عالم در این مقاله وارد شده است.

۶- رساله نکاحیه: کاهش جمعیت، ضربه‌ای سهمگین بر پیکر مسلمین
تحلیل مسأله کنترل جمعیت از دیدگاه قرآن و اسلام و پرده‌برداری از سیاستهای مزورانه استکبار در جهت کاهش قوّت مسلمین.

۷- نامه پیش نویس قانون اساسی
نقد و اصلاح اصول پیش نویس قانون اساسی بر طبق موازین اسلام و طرح اصل ولایت فقیه.

(۷) - ابحاث تاریخی

۱- لمعات الحسین
برخی از کلمات و مواعظ و خطب حضرت سید الشهداء علیه السلام با ترجمه و ذکر مدارک.

۲- هدیه غدیریّه: دو نامه سیاه و سپید
نامه‌ای از امیر اهل خلاف بخارا و جوابیه‌ای از طرف امیر اهل ولاء خراسان درباره ولایت و خلافت بلا فصل امیر المؤمنین علیه السلام در دو قرن پیش همراه با مقدمه و تحقیقی از حضرت علامه قدّس سرّه.

فهرست تألیفات

مجموعه این آثار توسط انتشارات حکمت و علامه طباطبائی و مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام به طبع رسیده است .
برای اطلاع از فهرست تفصیلی تألیفات به جلد اول همین دوره مراجعه شود .

مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام

آثار علامہ طباطبائی